

و به نستعين

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الطهارة و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در اقسام طهارة است
و در آن سه فصل است **فصل اول** واجب است وضو از برای نماز واجب و طواف
واجب و مس کردن خط قرآن در صورتیکه بر خود واجب کرده باشد بنذر یا شبه
نذر مثل عهد و یمین و حرمت مس شامل است جمیع اجزای بدن را چه دست
باشد و چه غیر دست و داخل است در حکم کتابت قرآن آیا اینکه در خارج قرآن باشد
مثل کتابها و درهمهای که نوشته و منقوش باشد و همچنین داخل در این حکم است
همزه و اما مد و تشدید پس مس آنها حرام نیست همچنانکه مس اسمهای چهارده معصوم
و اسمهای انبیا حرام نیست و اما مس اسماء الله پس احوط حرمت است مستحب است
وضو از برای نماز مستحب و مستحب است و از برای داخل شدن بمساجد و از برای
خواندن قرآن و قرآن با خود و خوابیدن و نماز کردن بر میت و رفتن از برای حاجت

و از برای

و از برای زیارت اهل قبور و از برای جنب در وقتیکه خواسته باشد بخوابد
و حایض در وقتیکه خواسته باشد ذکر خدا کند و از برای کسیکه خواسته باشد همیشه
بر طهارت باشد و مستحب است تجدید کردن وضو از برای هر نمازی خصوصا
نماز مغرب و نماز صبح هر چند از وضوی اول نماز نکرده باشد و همچنین وضو
مستحب است از برای جنبیکه خواسته باشد میت را غسل بدهد و از برای کسیکه
میت را غسل داده باشد و پیش از غسل خواسته باشد نزد عیال خود برود و یا
اینکه میخواهد پیش از غسل میت را کفن کند و کسیکه بعد از جماع خواسته
مرتبه دیگر جماع کند قبل از غسل و کسیکه خواسته باشد با زن حامله جماع کند
فصل دویم واجب است غسل از برای نماز واجب و طواف واجب و مس کتابت
قرآن اگر بر خود واجب کرده باشد مثل آنرا بنذر یا یمین یا عهد و از برای
دخول مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول صلی الله و از برای مکث کردن در سایر
مساجد و از برای قرائت سورهای عزایم در صورتیکه بر خود لازم کرده باشد
قرائت آنها را بنذر یا یمین یا عهد و واجب است غسل بر جنبیکه اراده دارد

روزه را در فردا و بر زن مستحاضه باستحاضه کثیره و متوسطه و مستحب
است غسل روز جمعه و وقت آن از اول طلوع صبح است تا زوال
ظهر و هر قدر بظهر نزدیکتر باشد افضل است و بعد از ظهر قضا میشود
و جایز است قضای آن در روز شنبه و در شب شنبه جایز نیست و جایز
تعجیل نمودن در غسل جمعه در روز پنجشنبه اگر خوف کمی آب داشته باشد
در روز جمعه و مستحب است غسل در شب اول و شب نیمه و نوزدهم و بیست
یکم و شب بیست سیم از ماه رمضان بلکه در هر شب از شبهای افراد آن
بلکه در هر شب از شبهای دهه آخر این ماه و در شب عید فطر و در روز عید فطر
و عید قربان و در شب اول و نیمه آخر ماه رجب و در شب نیمه شعبان
و در روز مبعث و در روز غدیر و در روز مباهله و در روز عرفه و همچنین
مستحب است غسل احرام و غسل طواف و غسل زیارت رسول ص
و ائمه و از برای قضای نماز کسوف بر کسیکه عمداً نماز کسوف را ترک
کرده باشد و در صورتیکه تمام آفتاب گرفته باشد و از برای مولود بعد
از ولادت

از ولادت و از برای رفتن بسوی رؤیت مصلوب و از برای توبه
و نماز حاجت و استخاره و داخل شدن بحرم و مسجد الحرام و کعبه و مدینه
و مسجد پیغمبر ص تتمه هرگاه غسل چند بر مکلف واجب شده باشد مثل غسل
حیض و مس میت و غسل جنابت و غیر اینها پس یک غسل کفایت از همه
میکند چه نیت قربت تنها کرده باشد و یا نیت رفع حدث و یا
استباحه را نیز کرده باشد و چه جنابت را معین کرده باشد و یا غیر جنابت
را معین کرده باشد و چه همه غسلها را بنظر آورد و یا بعضی را در حالیکه قصد
سایر ننماید و همچنین هرگاه غسل مستحب بوده و خواسته باشد بعمل بیاورد
یک غسل از همه کفایت میکند اعم از اینکه همه را قصد کند یا اینکه بعضی را
قصد کند و از بعضی دیگر غافل باشد یا اینکه یک غسل کند بعمل بیاورد
بنیت قربت و همچنین هرگاه بعضی از اغسال واجب و بعضی مستحب
باشند خواه نیت کند جمیع را یا واجب تنها را با غفلت از مستحب
و یا اینکه قصد قربت تنها کند و یا اینکه نیت رفع حدث و استباحه

نیز میکند و یا اینکه مستحب تنهائی قصد کند در حالتیکه نفی غیر نماید پس
بار غسل واحد کفایت از همه میکند از واجب و از غیر واجب و هرگاه یکی
ازین اغسال جنابت باشد پس جایز نیست بآن غسل وضو ساختن
و اما هرگاه جنابت داخل در آنها نباشد پس میباید وضو بسازد و همچنین
هرگاه چند سبب از برای وضو حاصل شود مثل نوم و ریح و بول پس وضوی
واحد بنیت قربت کفایت از همه میکند **فصل سیم** واجب است تیمم
از برای نماز واجب و طواف واجب و از برای بیرون رفتن جنب از
مسجد الحرام و مسجد رسول صلعم و همچنین تیمم واجب است از برای هر چیز که
وضو و غسل از برای او واجب میباشد و گاهی واجب می شود وضو و
غسل و تیمم بسبب نذر و شبه آن **مطلب دویم** در اسباب وضو و کیفیت
وضو است و در او دو فصل است **فصل اول** واجب میشود وضو
بسبب بول و غایط و ریح در صورتیکه از موضع طبیعی خارج شوند و همچنین
است هرگاه مخرج در غیر موضع طبیعی اتفاق بیفتد و موضع طبیعی بسته شده باشد
و اما هرگاه

و اما هرگاه موضع طبیعی منسد نشده باشد و از غیر موضع طبیعی یکی از اینها
خارج شود پس ناقض وضو نیست چه غیر موضع طبیعی معتاد شده باشد
چه نشده باشد و چه از بالای معده خارج شود و چه از زیر معده و هرگاه
ریح از قبل خارج شود پس ناقض نیست در جمیع این صورها و همچنین
واجب میشود وضو بسبب خوابی که فرو بگیرد چشم را که نه بیند و گوش را که
نشنود پس هرگاه شک یا ظن بغلبه داشته باشد پس ناقض وضو
نمیشود مگر اینکه علم بغلبه بهم رساند و واجب میشود وضو بسبب دیوانگی
و بیهوشی و مستی و استحاضه و اما غیر این مذکورات پس باعث
وضو نمیشود تنبیه واجب است بر کسیکه بخلا میرود عورت خود را از
نامحرم بپوشاند و اما از زوجه و از کنیزی که وطی او جایز باشد و از طفل
غیر ممیز پس پوشیدن عورت از آنها واجب نیست و واجب است
بر متخلی رو بقبله و پشت بقبله ننشیند چه در هوا باشد و چه در میانگاه
چهار دیواری داشته باشد و واجب است که موضع بول را باب

بشویند و اما غیر آب پس جایز نیست هر چند در حالت اضطرار
باشد و لکن اینکه جایز است بآن موضع بول را بشوید و مثل آن
چیزیست که بر سر ذکر باقی مانده است و بعد از آن واجب است
شستن موضع غایط بآب تا اینکه عین نجاست زایل شود در
صورتیکه از محل معتاد تجاوز کرده باشد و اعتباری برنگ نجاست
و بوی آن نیست پس هرگاه موضع نجاست را شست بنحویکه علم
بپاک شدن بهم رسید مجزی است و هر چند رنگ و بوی نجاست
باقی مانده باشد و اما مطلقه پس کفایت نمیکند خصوصا در صورتیکه
دست یا موضع نجاست چرب باشد یا لزوجی آن در اطراف مقعد
باقی مانده باشد پس میباید آنقدر بشوید که علم بطهارت حاصل
شود مگر در صورتیکه منجر بوسواس شود پس مطلقه بپاک شدن کفایت
میکند و اما هرگاه غایط از موضع معتاد تجاوز نکرده باشد پس مخیر است
در میانه آب و استنجای بسنگ و شبه آن از هر جسم پاکی سوای

برای

سوای سرگین و استخوان و خوردنیها و چیزهای محترمه مثل
ورق قرآن و تفسیر و کتابهای حدیث و فقه و تربت جناب
سید الشهدا صلوات الله علیه از برای استنجا میکه در آن زبان
مقدس نباشد و هر چیزیکه حرمت او در دین یا در مذهب
واجب است و واجب است ازاله عین نجاست نه اثر پس
هرگاه اثر نجاست باقی بماند پاک است و استنجا بآب افضل
است از استنجا بغیر آن و واجب نیست که سنگ استنجا بجز
سنگ خشک باشد و یا اینکه استعمال نشده باشد پیش از
آن پس هرگاه تر باشد و یا اینکه در استنجا استعمال شده باشد
ولکن پاک باشد مجزی است و هرگاه از سه سنگ پاک
نشد واجب است زیاده کند تا اینکه پاک شود و هرگاه از کمتر
از سه سنگ پاک شد احوط این است که سه عدد را تمام کند
و هرگاه استنجا را ترک کرد واجب است اعاده نماز چه

سهواً ترک کرده باشد چه عمداً و چه در وقت و چه در خارج وقت
و اما وضو اعاده ندارد و مستحب است در وقت دخول پای چپ را
و در وقت خروج پای راست را مقدم دارد و مستحب است که سر را
بپوشد و مستحب است استبرا بر نوعی که بقیهٔ بول بیرون بیاید و احوط
این است که از زیر نشیمن تا اصل ذکر سه مرتبه دست بکشد بقوة
و سه مرتبه از بیخ ذکر بیفشرد تا حشفه و سه مرتبه حشفه را بفشرد
و سه مرتبه تنحنح بکند پس هرگاه استبرا نکرد و بعد از وضو تری
مشاهده کرد که مشتبه است به بول او واجب است بر او اعادهٔ وضو
و بعد از استبرا اعاده واجب نیست و همچنین هرگاه شک
در استبرا داشته باشد پس باز آن تری پاک است و اعادهٔ
وضو واجب نیست و مستحب است که در وقت داخل شدن
خلا این دعا بخواند بِسمِ اللهِ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَعُوذُ بِکَ مِنَ
الخَبیثِ المُخبِثِ وَ اَماطَ عَنِّی الاَذی و در وقت نشستن

بر سر خلا این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اَذهِب عَنِّی القَذی وَ
الاَذی وَ اجعَلنی مِنَ المُتَطَهِّرینَ و در وقت تخلی این
این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ کَما اَطعَمتَنیهِ طَیِّباً فی عافِیَةٍ
فَاَخرِجهُ مِنّی خَبیثاً فی عافِیَةٍ و در وقت نظر کردن
بالخبیث که از وی بیرون میآید این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ ارزُقنِی
الحَلالَ وَ جَنِّبنِی الحَرامَ و در هنگام استنجا این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ حَصِّن فَرجی وَ اَعِفَّهُ وَ استُر عَورَتی وَ حَرِّمنی
عَلَی النّارِ وَ وَفِّقنی لِما یُقَرِّبُنی مِنکَ یا ذَا الجَلالِ وَ الا
الاِکرامِ و در زمان فارغ شدن از استنجا این دعا بخواند
اَلحَمدُ لِلّٰهِ الَّذی عافانی مِنَ البَلاءِ وَ اَماطَ عَنِّی الاَذی
و مستحب است که جمع کند در میانهٔ سنگ و آب در اول مخرج
غایط را استنجا کند بعد از آن ذکر را و مکروه است تخلی کردن در سر
راهها و کنار نهرها و سر چاهها و مواضعیکه قافله [illegible] منزل

میکنند و در زیر درختهای میوه و محل لعن مثل در خانها و مکروه است
تخلی بمقابل جرم آفتاب و ماه در صورتیکه حایلی نباشد و رو بباد و پشت
بباد چه ببول و چه بغایط و بول کردن در زمین سخت و در سوراخهای
حشرات و در آب ایستاده و جاری و مکروه است در حالت
تخلی خوردن و آشامیدن و مسواک کردن و مکروه است و استنجا بدست
راست کردن و بدست چپ در صورتیکه خاتمی در انگشت دست
چپ باشد که بر او نقش شده باشد اسم خدا و اسمهای پیغمبران صلعم
و ائمه عم و این در وقتی است که ملوث نشود و الا پس حرامست و سخن
گفتن در حالت تخلی بغیر ذکر خدا و بغیر حاجت خواستن از کسیکه خوف
فوت داشته باشد و بغیر آیة الکرسی **فصل دویم** واجب است
در وضو نیت و نیت قصد بسوی فعل است تقربا الی الله و اما
نیت وجوب و ندب و رفع حدث و استباحه پس واجب نیست
و مراد بتقرب در نیت این است که قصد کند که جناب اقدس الهی
سزاوار

سزاوار پرستیدن است یا از برای محبت و یا از جهة حیای از او و یا از جهة
مهابت باشد یا تعظیم یا امتثال امر او و یا از برای قرب بسوی او و یا از
برای فائز شدن بثواب و خلاص شدن از عقاب و واجب است
در وضو استدامه نیت و استمرار آن تا آخر وضو و اگر در اثنا تغییر دهد
نیت وضو را باین معنی که واقع بسازد بعضی از آن را بقصد ریا منافات
داشته قصد اول را پس وضوی او باطل است و هرگاه قصد کند بوضوی
خود سرد شدن اعضا را هرچند نیت قربت را هم با او ضم کند
یا قصد ریا را ضم کند با نیت قربت وضوی او باطل است
و واجب است در وضو شستن رو بان قدر از آب که در عرف بگویند
که شست و ظاهر این است که آنقدر از آب بریزد که یک جزء
از آب بدو جزء از رو برسد و هرچند با عانت دست بوده باشد
کفایت میکند و واجب است که شستن رو از رستنگاه موی
سر باشد تا مواضعیکه میگذرد مو از آن مواضع [illegible]

بحسب طول واما بحسب عرض پس المقدار از روی باشد که انگشت
بزرگ و وسط از او فرو گیرد و مراد از رستنگاه موی سر و عرض رو
و انگشت بزرگ و میانین مستوی الخلقه است در همه اینها و غیر
مستوی الخلقه سبب ... رجوع کند بمستوی الخلقه که به بیند او چه قدر
از رو را میشوید او نیز همان قدر را بشوید و واجب است که ابتدا از
رستنگاه مو کند و از آنجا بشوید و بذقن ختم کند پس هرگاه بعکس کند
وضو باطل است و این حکم از برای اصل وجه است و اما اجزای رو
پس هرگاه بعد از آنکه هرگاه ابتدا از اعلی کرده بر خلاف ترتیب بشوید
مثل اینکه عذار را پیش از چشم و چانه را پیش از لبها و بینی بشوید
ضرر ندارد و واجب نیست که آب بزیر موهای ریش و ابرو و سایر موهای
غیر ریش که در رو بر آمده است برساند هرچند خفیف باشد و مژه
نیز همین حکم دارد پس هرگاه او نیز ریش بر آورده باشد واجب نیست
براو رسانیدن آب بزیر موهای خود و واجب است در وضو شستن
دو دست

دو دست از مرفق تا تا سر انگشتان و واجب است که قدری
از بالای مرفق را هم بشویند من باب المقدمه و واجب است که ابتدا
از مرفق کند پس هرگاه از سر انگشتان ابتدا کند وضو باطل است
اگر اعضای وضو خشک شده باشد و الا پس دوباره دست را از مرفق
بشوید وضو صحیح است و هرگاه دست زایدی داشته باشد که در زیر مرفق
باشد یا در فوق مرفق باشد و مشتبه بدست اصلی باشد پس واجب
است شستن آن و اما هرگاه در فوق مرفق باشد و تمیز داشته باشد
واجب نیست و در حکم دست زاید است گوشت زیادتی که در زیر
مرفق داشته باشد یا در نفس مرفق را دیده باشد و همچنین است انگشت
زایده و انچیزیکه در بالای مرفق باشد و کسی را که دست از زیر مرفق
بریده باشند واجب است بر او که باقی را بشوید و هرگاه از فوق مرفق
بریده باشند شستن آن واجب نیست و اگر از نفس مفصل بریده باشند
احوط غسل استخوانی است که متداخل بود با غسل گوشت محیط بر آن

و اظهر عدم وجوب ازاله و مسح زیر ناخنهاست که مانع است از وصول
آب هر چند احوط رسانیدن آب است و واجب است مسح پوست
پیش سر یا موئیکه مخصوص به پیش سر است که هر گاه آن مو را از آن
مکان بکشی از پیش سر بیرون نرود پس هر گاه سوای پیش روی سر
مثل پشت سر و پهلوی راست و چپ سر را مسح کند وضو باطل است
و واجب از مسح مسمّی است که در عرف بگویند سر را مسح کرد اگر چه
بیک جزو از انگشت باشد که یکجزو از پیش سر را مسح کند و احوط این
است که بقدر سه انگشت باشد و هر گاه بجای مسح سر را بشوید جایز
نیست و مستحب است که سراشیب مسح کند و جایز نیست مسح کردن بر حایل
مثل کلاه و عمامه مگر در حالت اضطرار اگر در حالت اضطرار هر چند احوط
در اینصورت اینست که جمع کند در میانه وضو و تیمم و واجب است
در وضو مسح پوست پشت پای از سر انگشتان تا کعبین بحسب طول
و اما بحسب عرض پس مسمّی کافیست هر چند احوط استیعاب است

و مراد از کعبین دو قبه قدم است که در وسط اوست و اما نفس
کعبین پس مسح آنها واجب نیست که در مسح پاها ابتدا از سر انگشتان
کند بلکه هر گاه از کعبین مسح کند تا سر انگشتان جایز است هر چند احوط
اول است و واجب است که مسح سر و پاها را بدست بکند و بغیر دست
جایز نیست و لکن مخیّر است در میانه آنکه بشکم دست مسح کند یا بپشت
دست و بشکم دست احوط است و در مسح پای راست و مسح پا
چپ نیست که بدست راست مسح کند بلکه بدست چپ نیز جایز است
و همچنین جایز است که پای چپ را بدست راست مسح کند و هر
چند احوط در مسح سر و پای راست مسح بدست راست است
و در پای چپ بدست چپ و جایز نیست مسح کردن بر حایل مثل چکمه
و کفش و غیر اینها در حالت اختیار و اما در حالت ضرورة و تقیه پس
جایز است و بعد از زوال تقیه طهارت باطل نمیشود بلکه می تواند
با همان طهارت نماز کند و هر گاه بر طریقه تقیه کسی عبادتی را بجا

آورد بعد از زوال تقیّه بر او واجب نیست اعاده آن چه در وقت
وچه در خارج وقت و هرگاه بجای مسح در حالت اختیار پاها را بشوید
وضو باطل است واما در حالت تقیّه پس واجب است شستن واگر هر
گاه در این صورت مسح کند وضو باطل است و واجب است که مسح سر و پاها
به بقیه تری وضو باشد پس هرگاه آب تازه بردارد و مسح کند وضوی
او باطل است و هرگاه تری وضو خشک شده باشد از دست راست
و واجب است که اوّل از دست چپ بگیرد اگر تری در دست چپ
باقی باشد والّا از هر جا که گمان تری باشد اخذ کند از مثل ریش
و ابرو و غیر اینها پس هرگاه جمیع مواضع خشک شده باشد و ممکن
باشد که وضوی جدیدی بسازد و از بقیه تری وضو مسح کند این
وضو باطل است که وضو را اعاده کند و اما هرگاه ممکن نباشد مثل
اینکه هوا بسیار گرم یا بسیار سرد است که بمحض شستن هر عضوی
خشک میشود پس احوط این است که اوّلا با همان دست خشک
مسح کند

مسح کند و بعد از آن آب تازه بردارد و دوباره موضع مسح را مسح
میکند و بعد از آن تیمم نیز بکند و هرگاه احتمال این برود که اگر وضو را تاخیر
بیندازد و تا آخر وقت ممکن باشد که به بقیه تری وضو مسح کند احوط
این است که تاخیر بیندازد و هرگاه در موضع مسح رطوبت اجنبیه
بسیاری باشد که در عرف نگویند که آب وضو مسح کرد واجب
است که آن رطوبت را زایل کند که علم بهم برساند بصدق عرفی
و هرگاه شک کند که آیا این تری در عرف صدق میکند که با تری
وضو مسح کرده یا نمیکند پس باز زایل کردن آن تری واجب است
تا علم بصدق از برای او حاصل شود و واجب است در وضو ترتیب
باین کیفیت که اوّل رو را و بعد از آن بازوی راست و بعد از آن
بازوی چپ را بشوید و بعد از آن سر را مسح کند و بعد از آن پاها را
مسح کند و اما در پاها پس ترتیب واجب نیست که اوّل راست را
و بعد از آن چپ را مسح کند هر چند احوط ترتیب است و اگر ترتیب را

فراموش کند پس واجب است که از آنجا که ترتیب بعمل می
آید شروع کند و وضو را تمام کند و این در صورتیست که موالات
باقی باشد باین معنی که تری در اعضای سابقه باقی باشد و الا وضو
باطل است و موالات در وضو واجب است و مراد از او متابعت
عرفیه است که در عرف بگویند که افعال وضو را در عقب یکدیگر بعمل
آورد و باخلال متابعت عرفیه شخص آثم است و لکن وضو صحیح است
مگر اینکه تاخیر بیندازد بعضی از اعضا را از بعضی بنحویکه جمیع عضوهای
سابقه خشک بشود پس وضوی او باطل است و هرگاه موالات عرفیه
را بعمل آورد و جمیع اعضای وضو خشک شده و هوا هم معتدل باشد
وضو صحیح است بلی اگر خشک شدن اعضا نزد تمام غسلات بوده
باشد احوط اعاده وضو است بلکه احوط در صورت جفاف
جمیع سابق اعاده است مطلقا چه غسلات تمام شده باشد
یا نشده باشد و هوا معتدل باشد یا نباشد و هرگاه از موضع مسح

جبیره باشد

جبیره باشد بسبب شکستگی یا زخمی پس اگر ممکن است آن کهنه را یا چیز
دیگر را که بر او بسته بکند واجب است که آنرا بکند و بعد از آن مسح
کند و اگر ممکن نباشد پس بر همان مسح کند و هرگاه آن جبیره در محل
غسل باشد پس اگر ممکن است شستن آن موضع مجز است
در اینکه آنرا بکند و بشوید یا اینکه مکرر آب بر آن بزنند تا اینکه آب
بپوست آن عضو برسد و اگر ممکن نباشد شستن آن عضو پس
بر آن مسح کند و هرگاه شکسته و زخم مجرد باشد یعنی چیزی بر او نبسته
باشند جایز است که دور آنرا بشوید و واجب نیست که بر روی
آن دست بکشد یا بر روی آن چیزی بگذارد و بر او مسح کند و هر
چند احتیاط این است و واجب نیست که آنرا بر موضع غسل
چیزی بر آن بسته اند جاری بسازد که شستن صدق کند بلکه
مسح مطلق کفایت میکند و هرگاه بر موضعیکه واجب است
آنرا مسح کند جبیره باشد که ظاهر آن نجس باشد پس واجب است

که چیزی پاکی بر آن بگذارد و بر آن مسح کند و هرگاه جبیره بر موضع تیمم
باشد و ممکن نباشد کندن آن پس مسح بر آنها کافی است و واجب
نیست کندن و غسل با وضو در جمیع احکام جبایر مساوی است هر
چند احوط این است که در وضو و غسل در حالت جبیره جمع کند در
میانه وضو و تیمم خصوصا در غسل و خصوصا در وقتیکه جبیره دوائی باشد
که بر زخم مالیده باشند یا چسپیده باشد و کسیکه سلس البول داشته
باشد یعنی بول خود را نتواند ضبط کند جایز است که با یک
وضو چند نماز بکند مادامیکه باختیار خود بول نکند والا وضوی او باطل
است و احوط این است که از برای هر نماز یک وضو بسازد و ترک
نکند و این حکم در صورتیست که چکیدن بول همه وقت را فرو بگیرد
واما هرگاه در آخر یا وسط وقت مهلتی بدهد که وسعت داشته باشد
نماز را پس احوط وجوب تاخیر است و احوط این است که
واجب است بعد از وضو تعجیل کند در نماز و بزودی بعمل بیاورد
و واجب

و واجب است که کیسه بر خود ببندد و در آن پنبه بگذارد که قطرات
بول سرایت بمصلی و جامه مصلی نکند و واجب نیست که کیسه را
تغییر بدهد یا بشوید از برای نماز ظهر و عصر در وقتیکه با هم جمع کند و مغرب
و عشا در صورتیکه جمع کند و لکن احوط این است که از برای هر نما
زی تغییر بدهد یا بشوید و همچنین است مبطون و مبطون کسی است
که ضبط خود را از غایط و باد نمیتواند بکند پس بر او واجب است که از
برای هر نمازی وضو بسازد در صورتیکه حدث او مستمر باشد و اما
شروع کند بنماز و از همانجای موضع که قطع کرده بود شروع نماید مادامیکه
ظاهر بعمل آوردن در اثنای نماز باعث یکی از منافیات نماز
نشود والا پس نماز باطل است و مستحب است که در حالت
وضو ساختن ظرف آب را بر جانب راست خود بگذارد و از دست
راست آب بردارد و از برای شستن رو و دست چپ از برای
شستن دست راست از دست راست بردارد بدست چپ بریزد
دست چپ

وبعد از آن بازوی راست را بشوید و مستحب است بسم الله
گفتن و هر عضوی را دو دفعه شستن و اما شستن دفعه سیم پس
حرام است و مستحب است در وقت شستن دست بگوید بسم
الله وبالله اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من
المتطهرين و در وقت مضمضه اینها بخواند اللهم لقني
حجتي يوم ألقاك وأطلق لساني بذكرك و در وقت ا
استنشاق اینها بخواند اللهم لا تحرم علي ريح الجنة
واجعلني ممن يشم ريحها وروحها وطيبها و در وقت
شستن رو اینها بخواند اللهم بيض وجهي يوم تسود
فيه الوجوه ولا تسود وجهي يوم تبيض فيه الوجوه
و در وقت شستن دست راست اینها بخواند اللهم أعطني
كتابي بيميني والخلد في الجنان بيساري وحاسبني حسابا
يسيرا و در وقت شستن دست چپ اینها بخواند اللهم لا تعطني

كتابي

كتابي بشمالي ولا تجعلها مغلولة إلى عنقي وأعوذ
بك من مقطعات النيران و در وقت مسح اینها بخواند
اللهم غشني برحمتك وبركاتك و در وقت مسح پاها
اینها بخواند اللهم ثبتني على الصراط يوم تزل فيه الا
الأقدام واجعل سعيي فيما يرضيك عني و بعد از فارغ
شدن از وضو بگوید الحمد لله رب العالمين و اینها
بخواند بسم الله وبالله اللهم إني أسألك تمام الوضوء
وتمام الصلوة وتمام رضوانك وتمام مغفرتك و
مستحب است در وضو سوره قدر و آیة الکرسی را بخواند و مستحب
است که دستها را پیش از آنکه داخل ظرف کند از برای وضو
یکمرتبه بشوید هرگاه حدث غایط باشد و سه مرتبه بشوید هرگاه حدث
جنابت باشد و مستحب است که سه مرتبه مضمضه کند
یعنی دهن خود را بشوید و سه مرتبه هم آب را به بینی بکشد و مستحب است

که مرد در وقت شستن بازو دفعهٔ اول را ابتدا از پشت آن
و دفعهٔ دوم را از شکم آن و زن عکس کند و مستحب است که آب
وضو یک مد باشد و مد ششصد و پنجاه و سه مثقال و نصف مثقال و نصف
ثمن مثقال است بمثقال عراقی و مکروه است در وضو استعانت
جستن باینکه دیگری آب بر دست او بریزد و او وضو بسازد
و اما هرگاه دیگری آب بر عضو او بریزد و او دست بمالد و یا اینکه د
دیگری او را وضو بدهد پس حرام است و وضو هم فاسد است مگر
در حالت اضطرار که جایز است و مکروه است که آب وضو را
بمندیل خشک کند و واجب است که وضو و جمیع طهارت
شرعیه با آب مطلق پاک مباح باشد پس هرگاه با آب
مضاف مثل گلاب و غیره یا آب غصبی عمداً وضو بسازد و علم
بغصبی بودن داشته باشد وضوی او باطل است و اما هرگاه
جاهل و علم بغصبیت نداشته باشد پس وضو باطل نمیشود و هرگاه

میدان است که این آب مغصوب و فراموش کرد وضو
ساخت وضوی او صحیح است و هرگاه یقین بحدث و شک
در طهارت داشته باشد بعد از حدث و یا اینکه یقین بهر دو
داشته و شک در تقدم و تأخر داشته یعنی که کدام یک پیش
اتفاق افتاده است و کدام یک بعد از آن پس واجب است
که وضو را اعاده کند و هرگاه شک در فعلی از افعال وضو و هنوز
از وضو فارغ نشده باشد آن فعل را با ما بعد آن بعمل میاورد
لکن با بقاء موالات و اما با فوات آن مثل آنکه خشک
شده باشد جمیع اعضای سابقه بر آن عضو پس وضو باطل است
و میباید اعاده نماید و هرگاه یقین داشته باشد بوضو و شک
داشته باشد در حدث یا شک کند در فعلی از افعال وضو
بعد از آنکه فارغ شده باشد از وضو هر چند از محل وضو برنخواسته
باشد پس بآن شک اعتباری نیست و شک در نیت و شک

در استدامه هم مثل شک در افعال است علی الاحوط و حکم مظنه
مثل حکم شک پس هرگاه یقین در حدث و مظنه بوضو داشته
باشد محدث است و یقین بوضو و مظنه بحدث متطهر است
و هرگاه یکی از این وضوها وضوی تجدیدی بسازد به نیت قربت
و فساد وضوی او ظاهر شود با همین وضوی تجدید میتواند داخل
در نماز شود و احتیاج باعادهٔ وضو نیست و همچنین است هرگاه
بعد از وضوی تجدیدی چندین نماز هم کرده باشد احتیاج
باعاده نمازها نیست بلکه همه صحیح است و هرگاه ساخت و نماز
کرد و حدثی هم بعد از او واقع شد و باز وضو ساخت بعد از
آن حدثی واقع شد بعد از آن یقین کرد که در یکی از این دو وضو
خللی واقع شده است پس هرگاه عدد رکعات آن دو نماز مختلف
است مثل مغرب و عشا هر دو را اعاده کند و هرگاه متحد است
مثل ظهر و عصر یک نماز بآن عدد بعمل بیاورد و در نیت ما فی الذمه

قصد

قصد بکند و هرگاه پنج نماز را بعد از پنج وضو بعمل آورده است
و بعد از هر نمازی حدثی صادر شده است و یقین کند اخلال
عضوی از یکی از این وضوها را پس یکنماز دو رکعتی به نیت نماز
صبح و یک نماز سه رکعتی به نیت نماز مغرب و یک چهار
رکعتی به نیت یکی از این سه نماز دیگر ظهر و عصر و عشا بعمل بیا
ورد و در نماز چهار رکعتی مخیر است در میانه جهر و اخفات

مطلب ششم در اغسال است و در آن چند مقصد است مقصد
اول در جنابت و کیفیت جنابت است و در آن دو فصل است
فصل اول در جنابت است و جنابت حاصل میشود از برای
مرد و زن بانزال منی در وقتیکه منی از موضع معتاد بیرون بیاید
از غیر موضع معتاد باشد و عادت شده باشد یا موضع
طبیعی منسد شده باشد و همچنین جنابت حاصل میشود بسبب
جماع در قبل زن باینکه حشفه پنهان شود و در دبر آدمی چه زن

باشد و چه غیر زن و هرچند انزال منی نشود و وطی کردن با بهیمه نیز همین
حکم دارد و هرگاه حشفه در غیر قبل و دبر غایب شود آن مثل ناف
و دهن و انزال نشود غسل واجب نمیشود و هرگاه آبی از و خارج
شود و بر او مشتبه باشد منی بودن و منی نبودن پس هرگاه صحیح
المزاج باشد ملاحظه کند و هرگاه این سه صفت با آن خارج
هست مثل اینکه در حالت شهوت بیرون آمده باشد و جهنده که
وسستی اعضا نیز با او بوده است غسل واجب میشود و هرگاه
مریض یا زن باشد پس اعتبار شهوت در وجوب غسل کفایت
میکند و این احکام در صورتی است که مشتبه باشد و اما هرگاه
علم بمنی بودن آن داشته باشد غسل واجب است چه این او
صاف حاصل باشد چه نباشد و هرگاه بخوابد و بعد از بیدار
شدن بر جسد خود یا جامه که مختص باو ست منی به بیند
غسل واجب میشود و در وقتیکه احتمال بدهد که این منی از شریک
باشد

باشد و حرام است بر جنب خواندن سورهای عزایم یعنی سوره
هائی که سجده واجب دارد و هرچند یک آیه از آن سوره
را حتی بسم الله را بقصد آن سوره بخواند و حرام است بر جنب
مس کتابت قرآن و هر چیزی که بر او اسمی از اسماء الله و یا
اسماء انبیاء و یا اسماء ائمه علیهم السلام نوشته باشد و حرا
مست درنگ کردن در مسجدها در حالت اختیار و اما
با اضطرار پس مکث جایز است در جمیع مسجدها با تیمم پس هرگاه
ممکن است که در خارج مسجد تیمم کند فبها و الا بخارج مسجد
تیمم کند و همچنین حرام است گذاشتن چیزی در مسجد و عبور
کردن در مسجد مکه و مسجد رسول صلعم و اما در سایر مساجد
پس عبور کردن در آنها جایز است و مکروه است خوردن
و آشامیدن مگر بعد از مضمضه و استنشاق و شستن
دستها و شستن رو یا مضمضه و استنشاق کند و دستها را

بشوید یا مضمضه کند دستها و رو را بشوید یا مضمضه و استنشاق
کند یا دستها را بشوید و اکمل از همه این است که وضو بسازد
و پس تر از آن اول است که مضمضه و استنشاق و شستن
دستها و شستن رو باشد و پس تر ثانی است پس ثالث است
پس رابع پس خامس است و مکروه است بر جنب که مصحف را
مس کند و مکروه است برا او خواب کردن مگر بعد از وضو و خضاب
کردن و بیشتر از هفت آیه خواندن و شدید میشود در وقتیکه از هفت از قرآن صح
آیه بیشتر بخواند در بیان غسل جنابت است و واجب است
در غسل نیت بهمان تفصیل که در وضو مذکور شد و واجب است
که نیت را مقارن بسازد با اول جزو از شستن سر در غسل ترتیبی
یا با اول جزو از بدن در غسل ارتماسی و واجب است در حکم نیت
بودن تا اینکه از غسل فارغ شود همچنانکه در وضو گذشت و واجب
که آبرا بجمیع پوست بدن برساند پس هرگاه چیزی از رسیدن
آب

٥

آب به پوست بدن باشد واجب است ازاله آن و دست
مالیدن آن مثل چرک و موی کثیف و واجب است در غسل
ترتیبی ترتیب را بعمل بیاورد که اول سر را با گردن بشوید بعد از آن
جانب راست را بعد از آن جانب چپ را اما در نفس اعضا پس ترتیب
واجب نیست مثل اینکه میشویند اول گردن را بشوید بعد از آن
سر را و اما ناف و عورتین را جایز است که نصف هر یک را
با قدری بیشتر از نصف را با هر یک از دو جانب بشوید و اما در غسل
ارتماسی پس ترتیب در آن نیست بلکه یکمرتبه جسد را باب فرو
می برد که همه آن را آب فرو بگیرد و مستحب است بر جنب استبراء
پس هرگاه بعد از غسل رطوبتی ظاهر شود و معلوم شود که منی یا بول
است یا هیچیک نیست حکم آن واضح است و هرگاه مشتبه بوده
باشد پس هرگاه بول و استبرا کرده است اعاده غسل بر او واجب
نیست و هرگاه هیچیک را بعمل نیاورده است پس واجب است

که غسل را اعاده کند و هرگاه بول کرده است و استبرا نکرده است
پس وضو را اعاده کند نه غسل را و هرگاه استبرا کرده است و بول
نکرده است و ممکن بوده است او را بول بکند پس واجب است
که غسل را اعاده کند و هرگاه استبرا کرده است و بول نکرده است
و ممکن نیز نبوده است اعاده غسل بر او واجب نیست هر چند
احوط اعاده است و هرگاه نمازی پیش از اینکه این تری
مشتبه را ببیند بعمل آورده باشد واجب نیست بر او اعاده
آن نماز هر چند احوط اعاده است و اقرب این است
که استبرا در زن نیز مستحب است و واجب نیست بر او اعاده
غسل اگر بلل مشتبه ببیند هر چند استبرا نکرده باشد و مستحب
است که پیش از غسل سه مرتبه مضمضه و سه مرتبه استنشاق
بعمل بیاورد و مستحب است که آب غسل بقدر یک صاع باشد
و چهار مد یک صاع است و تحدید مد در وضو مذکور شد و حرام است
دیگر

دیگری او را غسل بدهد و استعانت جستن مکروه است و در وضو
گذشت و در غسل موالات واجب نیست و مستحب است
اینکه دعا را در حالت غسل بخواند اللّهمّ طهّر قلبی و تقبّل
منّی واجعل ما عندک خیرا اللّهمّ اجعلنی من التوّابین
واجعلنی من المتطهّرین و هرگاه در اثنای غسل حدثی صادر
شود غسل را اعاده کند و احتیاط این است که غسل را تمام کند
بعد از آن وضو بسازد بعد از آن غسل را اعاده کند مقصد
دوم در حیض است و حیض در اغلب اوقات خون سیاه
گرمی است که بسوزش بیرون می آید پس هرگاه مشتبه شود
خون حیض بخون بکارت پنبه بردارد پس اگر پنبه بیرون آمد
و خون دایره بسته است خون بکارت است و اگر چنانچه
مجموع روی آلوده شده باشد آن خون حیض است و خونی را
که زن پیش از رسیدن به نه سال ببیند یا بعد از سن یأس

به بیند و یا اینکه کمتر از سه روز متوالی به بیند و یا اینکه زیادتر از ده
روز به بیند آن خون خون حیض نیست و حدّ یأس از برای
زنهای غیر قرشیه و نبطیه برسیدن بسن پنجاه سال است
یعنی بعد از اتمام پنجاه و اما حد یأس از برای قرشیه و نبطیه
پس از کامل شدن سال شصت است و اقل حیض سه روز
متوالی است و اکثر آن ده روز است و مراد از سه روز متوا
لی آن است که هر وقت که پنبه را بردارد بخون آلوده شود
و مراد از سه روز سه روز و دو شب میباشد که هرگاه در شب
اول نه بیند و در اول روز تا آخر روز سیم به بیند و یا از ظهر
روز اول تا ظهر روز چهارم به بیند حیض است و اقل طهر ده روز
است و اکثر آن حدی ندارد و مستقر و ثابت میشود و عادت
حیض زن باینکه دو مرتبه حیض به بیند که متفق باشد این
دو وقت که اقسام آن خواهد آمد در وقتیکه در میانه این دو حیض

اقل

اقل طهر که ده روز است فاصله شده باشد و عادت بر سه
قسم است قسم اول ذات العادة وقتی و عددی است
که بحسب وقت و عدد متحد است مثل اینکه در دو ماه در اول
هر ماه هفت روز مثلاً خون به بیند قسم دویم ذات العادة عدد
ی فقط است مثل اینکه دو مرتبه مثلا در یکماه خون به بیند هر
مرتبه هفت روز مثلا و اقل طهر در میانه این دو خون فاصله
شده باشد قسم دویم ذات العادة وقتی فقط است مثل
اینکه در دو ماه در اول آن ماه اول هفت روز مثلا و در اول ماه دویم
پنج روز مثلا خون به بیند و ممکن که زن ذات العادة وقتی
و عددی بشود بدون اعتبار دو ماه مثل اینکه سه روز خون
دید و ده روز قطع شد بعد از آن سه روز دید و ده روز قطع شد
بعد از آن باز سه روز خون دید و قطع شد پس دو روز که
پس در این فرض نیز عادت وقتی و عددی هر دو حاصل

شده است و چنانچه عادت حاصل میشود بآمدن خون قطع
شدن آن بر کیفیتی که مذکور شد همچنین حاصل میشود بتمیز خون و یا
فتن آن بصفت حیض پس اگر تمیز بدهد خون را در دو ماه بیک
طریق عادت متحقق میشود و ذات العادة وقتی تنها و وقتی و عددی
بمحض اینکه خونرا دید نماز و روزه را ترک میکند چه در ایام عادت
به بیند و چه پیش از عادت و چه بصفت حیض باشد و چه نباشد
و اما مبتداة یعنی زنی که اول حیض دیدن اوست پس او نیز بمحض دیدن
خون عبادت را ترک میکند و مضطربه نیز همین حکم را دارد
و خون هر چند بصفت حیض نباشد مثل اینکه زرد باشد در ایام
حیض است همچنانکه خونی که بصفت حیض باشد مثل اینکه سیاه
و گرم باشد و اما در ایام طهر باشد حیض نیست بلکه استحاضه است
و خونی را که حکم بحیض بودن آن شد در وقتیکه در ده روز یا کمتر از ده
روز قطع شد ما دامیکه علم ندارد باینکه خون جروح و قروح و غیر اینها
ان

است سوای اینکه آن زن یا مبتداة یا مضطربه باشد عمل
میکند آن خون را بخون حیض چه بصفت حیض باشد و چه
نباشد و اما هرگاه خون از ده روز گذشت پس هرگاه آن زن
عادة مستقرة دارد رجوع میکند بعادة خود باینکه عادت خود را
حیض قرار میدهد و باقی را استحاضه چه تمیز نباشد در میانه
خون عادة ایام و ایام بعد از عادت و چه تمیزی باشد و در صو
رت تمیز چه موافقت بکند تمیز با ایام عادت و چه نکند
و در صورت مخالفت چه اقل طهر در میانه آن و خون فاصله
نشده باشد و مجموع این دو خون از ده روز نگذشته باشد
و چه از ده روز گذشته باشد در جمیع این صور رجوع میکند
بعادت خود همچنانکه مذکور شد و هرگاه زن ذات العادة
نباشد و لکن از برای او تمیزی باشد مثل اینکه خونرا بدو قسم
می بیند که بعضی از آنها شباهت بخون حیض دارد پس میبیند

رجوع بتمیز کند خونیکه بصفت حیض است حیض قرار بدهد
وسوای آنرا استحاضه واین در وقتی است که آن زن مبتدئه
باشد یا مضطربه وقتی و عددی هردو باشد یعنی وقت و عدد
هردو را فراموش کرده باشد واما هرگاه مضطربهٔ وقتی تنها
باشد پس اگر تمیز با عدد موافقت نکند مثل اینکه ایام عادت
او پنج روز است و خونیکه بصفت حیض است کمتر از عادت
یا بیشتر از عادت است پس عدد را حیض قرار بدهد واما هرگاه
مضطربهٔ عددی تنها باشد پس اگر در همان زمان که داخل
در ایام عادت خود شد تمیز نیز در همان زمان حاصل شد
رجوع میکند بتمیز و همچنین هرگاه وقت با تمیز موافقت نکرد
پس رجوع کند بتمیز چه اقل طهر در میانه وقت عادت
و تمیز فاصله شده باشد چه نشده باشد و تمیز حیض از استحاضه
باین کیفیت است که هرگاه آن خون خون خالص و تازه و سیاه

و سرخ

و سرخ و گرم باشد و با قوه بیرون بیاید آن خون حیض است
و هرگاه این صفاترا نداشته باشد پس تمیزی نیست و هرگاه
خونها را سه مرتبه مختلف ببیند مثل اینکه سه روز سیاه و سه روز
سرخ و سه روز زرد پس ببیند سه روز سیاه و سه روز سرخ
را حیض قرار بدهد و متمم را استحاضه خلاصه این صفتها که مذکور شد
در هر جا که مجموع آنها یا بعضی از آنها یافت شد او را حیض قرار بدهد
و متمم که این صفتها را ندارند استحاضه قرار میدهد بشرط آنکه
آنچه بصفت حیض است از سه کمتر و از ده روز بیشتر نباشد
و شرط دیگر آنکه در میان دو خون حیض ده روز فاصله بشود پس
اگر سه روز خون بصفت حیض ببیند و سه روز خون بصفت
استحاضه پس شانزده روز دیگر بصفت حیض ببیند و چنین
زنی صاحب تمیز نیست و قول بعضی که ده روز آخر حیض است
و شش روز سابق استحاضه ضعیف است و هرگاه هیچیک

از عادة و تمیز نباشد پس اگر آن زن مبتداة باشد یعنی
اول خون دیدن او باشد یا اینکه خون دیده باشد ولکن هنوز
عادة او استقرار نیافته باشد رجوع کند بعادة خویشهای خود
چه پدری و مادری هر دو باشند و چه پدری تنها باشند و مادری
تنها باشند در صورتیکه خویشهای او همه در عادت موافق باشند
چه زنده باشند چه مرده چه هم سن باشند چه نباشند چه در همان
بلد باشند چه نباشند و اما هرگاه مفقود باشند یا در عادت
مختلف باشند پس رجوع بانها نمیتواند بکند هرچند اغلب ایشان
در عادة موافق باشند بلکه میباید در هر ماهی هفت روز حیض
قرار بدهد و احوط این است که هفت روز را در اول دیدن خون
قرار بدهد و در ماه در جائی قرار بدهد که آخر حیض اول تا حیض دوم
که ایام طهر است بیست روز میشود و هرگاه زن مضطربه وقتی
و عددی باشد در هر ماهی هفت روز را قرار بدهد مثل مبتداة

درصورت

درصورت اخیره و هرگاه مضطربه عددی باشد پس اگر اول وقت
حیض را در خاطر دارد آن روز را با دو روز بعد از آن حیض قرار
بدهد که این سه روز یقینا ایام حیض خواهد بود و اگر آخر حیض را در خاطر
دارد آن روز را با دو روز پیش از آنرا یقینا حیض قرار داده و در هفت
روز پس از سه روز در صورت دوم عمل باحتیاط کند یعنی عمل استحاضه
را بکند و غسل حیض را نیز بکند در هر وقتیکه احتمال میدهد که خون
حیض در این وقت قطع شده است بود و احتمال قطع در صورت
اول بعد از سه روز است و در هر وقت هر نمازی و هر فعلی که
مشروط بطهارت باشد میباید غسل حیض بکند پس از برای
پنج نماز پنج غسل میباید بعمل بیاورد و واجب است بر آن
زن که مرتکب نشود چیزهائیرا که بر حایض حرام است چنانچه اینکه خواهد
مذکور شد پس میباید تکلیف حایض و مستحاضه و منقطعه هر سه
را جمع کند و بعمل بیاورد و در صورت دوم تکلیف حایض و مستحاضه

را لعمل میباید بیاورد و منقطعه را واگر وسط حیض را در خاطر دارد
و یکروز را میداند یک روز را پیش و یک روز بعد حیض قرار
بدهد و هرگاه دو روز وسط را در خاطر دارد باز یکروز پیش و یک روز بعد
حیض قرار بدهد که چهار روز یقینی میشود و در سایر احکام هر دو مثل
سابق است در جمیع این صور تا ده روز را احتیاط میکند همچنانکه
مذکور شد در وقتیکه علم نداشته باشد که عدد ایام حیض او کمتر از ده
روز است والا پس عمل بعلم خود میکند و هرگاه مضطربه وقتی باشد
و عدد را بداند مثل اینکه بداند که در هر ماهی هفت روز ایام عادت
او بود ولکن نمیداند که در چه وقت از ماه اتفاق افتاده است
می افتد پس این زن مخیر است که در هر جای ماه میخواهد ایام
حیض را قرار بدهد ولکن احوط باحتیاط تمام این است که در ماه
اول ایام عادت را از اول رؤیت خون قرار بدهد و در جمیع این
عمل استحاضه بکند و مرتکب نشود چیزی را که حایض مرتکب نمیشود

ودر هر

و در هر وقتی که احتمال میدهد انقطاع خون را غسل حیض بکند و قضای
روزه ایام عادت خود را که در خاطر دارد بعمل آورد و وجوب
عمل باحتیاط در جمیع اوقات و حیض یقینی از برای او حاصل نشدن
در صورتیست که وقت معلوم فی الجمله از برای او حاصل نشود مثل
اینکه عدد ایام عادت کمتر باشد از نصف آن زمانی که این ایام عادت
را در او گم کرده است یا مساوی با او باشد مثل اینکه ایام عادت
او پنج روز است و این پنج روز را در چهارده روز گم کرده است
پس یقین بحیض در هیچیک از این روزها بهم نمیرسانند و اما
هرگاه عدد زیادتر از نصف آن زمان باشد مثل اینکه عدد شش روز
باشد و آنرا در ده روز اول از ماه مثلا گم کرده باشد پس روز پنجم
و ششم قطعا داخل در حیض میباشد سوای اینکه شش روز را
در اول فرض بکند یا در وسط یا در آخر و چهار روز دیگر که از عدد باقی
میماند میخواهد در چهار روز پیش از این دو روز قرار بدهد میخواهد

بعد از این روز قرار بدهد میخواهد دو روز پیش و دو روز
بعد قرار بدهد و احوط این است که در چهار روز پیش از این
دو روز غسل مستحاضه و غسل ترک حایض هر دو را بعمل بیاورد
و در چهار روز بعد از این دو روز با آن دو غسل سابق در وقت
عبادت مشروط بطهارت غسل انقطاع نیز بعمل آورد
و هر خونی را که ببیند و از سه روز کمتر نباشد و از ده روز هم نگذشته
باشد و احتمال داشته باشد که حیض بوده باشد هر چند بصفت
حیض نباشد آن خون خون حیض است و هر چند از ایام عادت
زیادتر باشد و در ده روز یا کمتر قطع شده باشد و یا اینکه کمتر از عادت
بوده باشد و هر چند پیش از ایام عادت دیده باشد و در
میانه حیض اول با این خون اقل طهر که ده روز است فاصله
شده باشد و هر گاه سه روز خون دید و بعد از آن قطع شد
و در روز دهم نیز دید و قطع شد پس همه این ده روز حیض است
وهمچنین

وهمچنین است هر گاه در کمتر از ده ببیند و قطع شود مجموع
حیض است و واجب است استبرا بر زن در وقتیکه خون
در کمتر از ده روز قطع شد باین کیفیت که پنبه با خود بردارد بهر و
ضعی که میخواهد و بهتر این است که شکم خود را بدیوار بچسباند و پای
چپ خود را هم بلند کند مثل بول کردن سگ و پنبه سفید را
داخل در فرج خود کند پس هر گاه پنبه پاک بیرون آمد از حیض
پاک شده است غسل حیض بکند و هر گاه آلوده بیرون آمد
پس اگر ذات العادة میباشد چه وقتی و عددی و چه
عددی فقط پس صبر میکند بعد از عادت خود یک
روز یا دو روز یا سه روز یا صبر میکند تا ده روز و واجب
است بر او که عبادت را در این ایام احتیاطا ترک کند
و بعد از ایام استظهار که ایام احتیاط میباشد غسل
کند و عبادت خود را بعمل بیاورد پس هر گاه

در ده قطع شد معلوم میشود که همه حیض بوده است و قضای
روزه را بعمل میاورد و اگر از ده گذشت بعد از ایام
استظهار قضا ندارد و بعلت اینکه بعمل آورده است
آنرا در غیر ایام حیض بحسب واقع و اما ایام استظهار را پس
واجب است که عبادتیرا که در آن ایام ترک کرده است
بعمل بیاورد و هر گاه مبتداة است صبر میکند تا اینکه
پاک شود یا اینکه ده روز بگذرد پس اگر از ده گذشت
و قطع نشد رجوع کند بتمیز این مذکور در دو روز اول
است و اما در دویم پس اظهر آن است که بعد از رجوع
بعادة نساء خود استظهار مینماید بیک روز و عبادت
در یوم استظهار ترک میکند بجهة مضطربه استظهاری نیست و ذات
العادت عبادت را بمحض دیدن خون میباید ترک نماید
و اگر خون را در ایام عادت و در پیش پس یا یکی از پیش و پس

عادت

عادت خود دید و از ده نگذشت مجموع حیض است و اگر از ده
گذشت پس عادت حیض است و طرفین استحاضه است
و واجب است بر حایض که بعد از قطع شدن خون از برای
عمل آوردن اعمالیکه مشروط است بطهارت غسل کند و کیفیت
غسل حیض مثل غسل جنابت است و حرام است بر حایض در زمان
حیض جمیع عباداتی که مشروط بطهارت و مثل نماز و طواف
و روزه او صحیح نیست و همچنین حرام است بر او مس کتابت قرآن
و درنگ کردن در مسجدها و داخل شدن در مسجدین و خواندن
سورهای عزایم پس هرگاه سجده واجب را خواند یا گوش داد
واجب است که سجده را بعمل بیاورد و حرام است وطی فرج او
در ایام حیض لکن در صورتیکه جاهل بحیض باشد یا فراموش
کرده باشد چیزی بر او لازم نیست و همچنین حرام است وطی فرج
در ایام استظهار و هر گاه در استظهار اختیار نماید کمتر از ده روز

پس احوط عدم وطی است تا ده روز مگر در وقتیکه منقطع شود خون
پس جایز است وقاع بلا شبهه و اگر وطی نماید در ایام حیض پس
اظهر استحباب کفاره است در اول حیض بیک دینار
که یکمثقال شرعی است و در وسط بنصف دینار و در آخر بربع
دینار اعم از اینکه زوجه دائمه باشد یا منقطعه یا اجنبیه و اگر موطوءه
کنیز باشد پس کفاره او سه مد است در وقت حیض که بوده است
و مکروه است وطی حایض بعد از آنکه خون قطع شده باشد
و هنوز غسل نکرده باشد و مکروه است خضاب و مصحف را با خود
نگاه داشتن و حاشیه قرآنرا مس کردن و از مساجد عبور
کردن بغیر از مسجدین و سوای سورهای عزایم از قران را خواندن
و همچنین مکروه است استمتاع بردن از زن حایض از زانو
تا ناف او و اما بالاتر از ناف و پائین تر از زانو پس باکی نیست
و مستحب است که در وقت هر نمازی وضو بسازد و در مصلای

خود بر نشیند

خود بر نشیند و ذکر خدا کند و واجب است بر او قضای روزه
روزه و اما قضای نماز پس واجب نیست مقصد ششم در استحاضه
و نفاس است و در آن دو فصل است فصل اول در استحاضه
است خون استحاضه در اغلب اوقات زرد و سرد و رقیق
است و بسستی بیرون می آید و خونیکه کمتر از سه روز باشد
و خون قروح و جروح نباشد و یا اینکه از ایام عادت زیادتر باشد
و از ده روز بگذرد و یا اینکه در سن یاس دیده شود استحاضه
است پس زن مستحاضه ملاحظه میکند هرگاه خون سوراخ
نکرده است پنبه را هر چند داخل باطن او شده باشد واجب
است بر او که از برای هر نمازی وضوئی بسازد چه فریضه
باشد چه نافله و پنبه را نیز عوض کند یا بشوید و احوط شستن
ظاهر فرج است اگر خون تا آن رسیده باشد و هرگاه پنبه را
سوراخ کرده است و لکن بلته نرسیده است و واجب است

که از برای هر نمازی یک وضو بسازد و پنبه را عوض کند
با بشوید و یک غسل نیز از برای نماز بعمل بیاورد و آن در صورتی
این
است پیش از نماز صبح فرو گرفته باشد و اما هرگاه بعد از
نماز صبح باشد پس حکم این صورت نیز مثل قلیله است و هر
گاه پنبه را سوراخ کرده است و بلته رسیده است چه از آن
نیز سیلان نموده باشد یا ننموده باشد با وجود عمل نمودن
بمذکورات میباید غسل از برای نماز ظهر و عصر بکند و جمع کند
در میانهٔ هر دو و یک غسل از برای نماز مغرب و عشا
بکند و جمع کند در میانهٔ آن دو و این سه غسل واجب میشود
در صورتیکه کثیره بودن خون مستمر باشد از صبح تا شب یا اینکه
پیش از نماز صبح و بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر و عصر کثیره
حاصل شود هر چند بیک لحظه باشد و اما هرگاه از صبح تا ظهر
کثیره باشد و یا اینکه پیش از نماز صبح کثیره شد و بعد از نماز صبح
پیش

پیش از نماز ظهر نیز لحظه کثیره شد پس بر او دو غسل واجب
است و هرگاه پیش از نماز صبح کثیره شد پس بر او یک غسل
واجب است و واجب است که بعد از غسل بلافاصله صلوة را
بعمل آورد و اشتغال بمقدمات صلوة مثل ستر عورت
و تحصیل قبله و اذان و اقامه و مثل اینها ضرر ندارد و اظهر عدم
لزوم تعاقب صلوة است بر وضو بلافاصله هر چند احوط تعا
قب است و جایز است که میانهٔ ظهرین و عشائین جمع نکنند و
لکن در صورت عدم جمع بر او لازم است که بجهت عصر غسل
علی حده کند و بجهت عشا غسل علیحده اگر در هر دو ننماید و الّا
مختص است بهمان نمازی که جمع نموده است و زن مستحاضه
بعد از اینکه اعمالی را که بر او واجب است بعمل آورد بحسب
حال خود در حکم طاهر است پس مباح میشود بر او هر عبادتی
گاه
که مشروط بطهارت باشد مثل نماز و روزه و غیر اینها و هر

خواسته باشد زن مستحاضه روزه بگیرد واجب است
براو که پیش از صبح غسل کند هرچند احوط وجوب تقدیم غسل
است بر طلوع صبح و هرگاه زن مستحاضه یکی از افعال واجبه
بر خود را ترک کند مثل وضو یا غسل یا غیر اینها نماز او باطل
است و کیفیت غسل او نیز مثل غسل حایض است در جمیع احکام
ولکن احوط مراعات موالات است در غیر غسل انقطاع
بلکه مراعات آن در غسل انقطاع نیز اولی است و صحیح نیست
که با یک وضو دو نماز بکند و واجب است بر مستحاضه
منع نمودن خون از تعدی بقدر امکان و محل استظهار
در منع خون از تعدی بعد از غسل است در کثیره بلکه در متوسطه
علی الاحوط و قبل از وضو است در قلیله علی الاحوط فصل
دویم در نفاس است نفاس خون ولادت است پس
هرگاه زن بزاید و خون نه بیند نفاسی از برای او نیست و مراد

بچون

بچون ولادت خونی است که با ولادت یا بعد از ولادت
بیرون بیاید و اما آن خون که پیش از ولادت بیاید پس
نفاس نیست و شرط نیست که ولد زنده یا کامل الخلقه باشد بلکه هرگاه
ولد زنده یا مرده یا علقه یا مضغه باشد پس آن خون خون نفا
س است و اما خونیکه با نطفه بیاید نفاس نیست و شرط است
که در میان نفاس و خون حیض که زن می بیند در ایام محل ده
روز فاصله شود که اقل طهر است و همچنین بعد از نفاس
تا خون حیضی که می بیند پس آن خونیکه می بیند در ایام ولادت
و قبل از آن تا ده روز از برای اقل طهر نفاس حدی نیست بلکه
یک لحظه نیز میشود و اکثر نفاس ده روز است از برای مبتداه
و مضطربه و اما زنی که عادت مستقره داشته باشد ایام عادت
خود را نفاس قرار میدهد و متمم را استحاضه در صورتیکه خون
از ده تجاوز کند و اما هرگاه در ده روز یا کمتر از ده روز قطع شود

پس مجموع نفاس است و امّا استظهار پس احوط دو روز

است با اینکه صبر کند تا ده روز حکم نفاس مثل حایض است

در جمیع احکام مگر اینکه از برای اقل حیض حدی نیست و از برای

اقل نفاس حدی نیست بنحوی که مذکور شد و هرگاه زن دو طفل

در حمل داشته باشد و بعد از ولادت طفل اول یکروز خون

بعد از آن قطع شد و طفل دویم را پیش از ده روز از ولادت

اولی زاییده و بعد از ولادت طفل دوم نیز خون دید در پس

همین ده روز پس این دو خون دو نفاس است و اما میکه در

میانه این دو خون پاک بوده است داخل در طهر است

و زن ذات العادت که ایام عادت او از ده روز کمتر باشد

هرگاه خون را در خونی از ایام عادت خود به بیند و در ده قطع

شود پس آن جزئی از ایام عادت که در او خون دیده است

تا ده روز مجموع نفاس است و هرگاه از ده روز گذشت پس همان

جزء

جزء به تنهائی نفاس است و زنی که ایام عادت او ده روز

باشد یا مبتدأه و یا مضطربه باشد و خون را در روز دهم به بیند

پس همان جزء نفاس است چه از ده بگذرد و چه در ده قطع

بشود و هرگاه در روز اول از ولادت خون دید و در روز ده نیز

خون دید پس مجموع این ده روز نفاس است در صورتیکه

در ده قطع شده باشد و همچنین اگر از ده روز گذشت و ایام

عادت او ده روز باشد و یا اینکه مبتدأه و یا مضطربه باشد و الّا

نفاس همان روز اول است در بیان غسل میت

و ملحقات آن و در آن دو فصل است فصل اول غسل

میت و باقی احکامیکه متعلق است بمیت واجب کفائی

است نه واجب عینی و واجب است غسل بر هر میت مسلمان

یا متولد از مسلمان اعم از اینکه طفل باشد یا دیوانه باشد

یا سقط شده باشد و چهار یا بیشتر باشد و همچنین است

ولدزنا که بحد بلوغ رسیده باشد و اظهار اسلام بکند و اگر
طفل بوده باشد پس احوط در او نیز تغسیل است و واجب
نیست غسل بر خوارج و غلاة که بخدائی حضرت امیر علیه السلام
قائل شده اند و نواصب و مجسمه و هر کسیکه بیکی از اسباب کفر
کافر شده و اولاد کفار نیز در حکم کفارند و اهل خلاف را بطریقه
ایشان غسل میدهند در وقتیکه کیفیت غسل ایشان معلوم
باشد و الا پس جایز است غسل دادن بطریقهٔ اهل حق و واجب
است در وقت احتضار میت را رو بقبله بخوابانند باین
کیفیت که او را به پشت میخوابانند که شکم پاهای او بسمت
قبله باشد که هرگاه بنشیند رو بقبله باشد چه صغیر باشد چه کبیر
زن باشد یا مرد و واجب نیست استقبال مخالف و اگر
قبله مشتبه باشد استقبال ساقط میشود و مستحب است
تلقین کنند میت را که اقرار کند بشهادتین و با ئمه علیهم السلام

وکلمات

وکلمات فرج را بخوانند و مستحب است نقل کنند بمکان نماز
او و همچنین مستحب است که چشمهای او را بپوشانند و دهن او را هم
آورند و دستهای او را بدو پهلوی او دراز کنند و جسد او را
بجامه بپوشانند و تعجیل کنند در تجهیز او مگر اینکه مشتبه باشد که
در اینصورت واجب است که انقدر صبر کنند تا اینکه علم بموت
او حاصل شود و مکروهست بر شکم میت آهن بگذارند و جنب
و حایض در نزد او حاضر شوند و او را تنها بگذارند و اولی ترین
مردمان بمیراث میت اولی میباشد بغسل میت و شوهر
اولی است بزن خود از جمیع خویشهای او در جمیع احکام
میت و میباید مرد را مرد و زن را زن غسل بدهد و جایز
است هر یک از زن و شوهر یکدیگر را غسل بدهند در حالت
اختیار و احوط این است که از زیر جامه غسل بدهند و ستر
راس او نیز نمایند و خنثای مشکل را غسل میدهد محرمهای

او از زیر جامه و مرد اجنبی میتواند غسل بدهد دختر سه ساله
را برهنه باختیار و زن نیز میتواند پسر سه ساله را غسل بدهد
برهنه باختیار هر چند احوط اجتناب است با وجود مماثل
و هر یک از مرد و زن میتوانند غسل بدهند دیگری را در صورتیکه
محرم یکدیگر باشند لکن احوط آن است که در زیر جامه غسل
بدهند و احوط از این اشتراط عدم مماثل است و هرگاه مرد
مسلمانی بمیرد و مرد مسلمانی یا محرمی از زنان از برای او نباشند
و مرد کافر موجود باشد زن مسلمه اجنبیه امر میکند مرد کافر
را که اول غسل بکند بعد از آن میت مسلم را غسل بدهد
بغسل مسلمان و همچنین هرگاه زن مسلمه بمیرد و زن مسلمه
یا محرمی از مردان از برای او نباشد و زن کافره موجود باشد
مرد مسلم اجنبی امر میکند زن کافره را که اولا خود غسل کند بعد از
آن غسل بدهد زن مسلمه را بغسل مسلمین و هرگاه مماثل و محرم
یافت

یافت نشود او را غسل نمیدهند بلکه آن میت را در جامه
ادمی پیچند بعد از آن او را دفن میکنند و واجب است
که پیش از غسل بدن میت را از نجاست بشویند و عورت
او را از نامحرم بپوشانند بعد از آن او را غسل بدهند باب
سدر مثل غسل جنابت بعد از آن باب کافور بعد از آن
باب خالص و نیت در این غسلها واجب است مثل
غسل جنابت پس هرگاه غسل دهنده یکنفر باشد واجب
است بر او که نیت کند و هرگاه متعدد باشند و همه در
آب ریختن بر میت شریک باشند میباید همه نیت
کنند و هرگاه بعضی از ایشان آب میریزند و بعضی از آنها
میت را حرکت میدهند بسمت راست و چپ آنکسی
که آب میریزد میباید نیت کند و اما نیت منقلب پس
کفایت نمیکند هر چند احوط این است که او نیز نیت کند

و واجب است که سدر و کافور آنقدر باشند که آب سدر
و آب کافور صدق کند و آب هم از اطلاق بیرون نرود و اما مسمی
در سدر و کافور پس کافی نیست و مراد از آب خالص آن است
که خالص باشد از سدر و کافور و هرگاه سدر و کافور مقدور
نشود پس یکمرتبه با آب خالص غسل بدهند کفایت میکند
هرچند احوط این است که دو غسل نیز با آب خالص بدل از
سدر و کافور بدهند که اول نیت بدل از سدر بعد از آن
نیت بدل از کافور بعد از آن نیت غسل با آب خالص کنند
و هرگاه سدر و کافور پیش از دفن میت بعد از آنکه با آب
بدل از آنها غسل داده اند مقدور شد احوط این است که واجب
است که غسل را اعاده کنند و اما بعد از دفن پس واجب
نیست اعاده و هرگاه یکی از غسلها مقدور نشود واجب است
که بدل از وی تیمم بدهند میت را و هرگاه خوف این باشد که اگر

میت را

میت را غسل بدهند پوست بدن او بریزد واجب است
او را تیمم بدهند و یکمرتبه تیمم کفایت میکند و احوط این است
که سه تیمم بعد از سه غسل او را بدهند و مستحب است که میت را
در وقت غسل دادن بر تخته بگذارند رو بقبله مثل حالت احتضار
و در زیر سقف یا پرده باشد که مستور باشد از آسمان و مستحب
است که غاسل در سمت راست بایستد و مستحب است
که در دو غسل اول شکم میت را بیفشرد که بعد از غسل نجاستی
بیرون نیاید مگر زن حامله که ولد در شکم او مرده باشد که در این صورت
افشردن شکم او مکروه است و هرگاه بعد از غسل یا در اثنای
غسل از میت نجاستی بیرون آمد ناقض غسل نیست و مستحب
است که در وقت غسل دادن این دعا بخواند اللّهمّ
هٰذا بَدَنُ عَبْدِكَ المُؤْمِنِ وَقَدْ أَخْرَجْتَ رُوحَهُ مِنْهُ
وَفَرَّقْتَ بَيْنَهُما فَعَفْوَكَ عَفْوَكَ و مستحب است که گودالی

بکنند بسمت قبله که آب غسل در آنجا جمع شود و مستحب است
که انگشتهای میت را بهمواری بمالند و فرج میت را با آب اشنان
و آب سدر بشویند سه مرتبه و سر میت را با آب اشنان و آب
سدر بشویند سه مرتبه و سر میت را با کف سدر پیش از غسل
بشویند و مستحب است در وقت غسل هر عضو را سه مرتبه بشویند
و میت را هم وضو بدهند و بعد از فراغ از غسل با جامه او را
خشک کنند و مکروه است نشاندن میت و ناخنهای او را
چیدن و موی سر او را شانه کردن و موهای زیر بغل او را
کندن و همچنین مکروه است که غاسل او را در وقت غسل در میان
دو پای خود بگیرد و مکروه است گرم کردن آب غسل مگر در وقتیکه
خوف ضرری باشد از برودت بر نفس غاسل که در اینصورت
کراهت برطرف میشود و هرگاه میت حایض یا جنب باشد
پس او را از یک غسل مثل سایر اموات کفایت میکند

و غسل مرد

و غسل مرد و زن و طفل و بالغ همه مساوی است و واجب
است که آب غسل آب مطلق و پاک و مباح باشد و اما
اگر در مکان غصبی میت را غسل بدهد غسل صحیح است و لکن گناه
کار است مگر اینکه عالم بغصبیت نباشد و هرگاه زن حامله بمیرد و طفل
در شکم او زنده باشد پس واجب است که شکم او را از جانب
چپ بشکافند و طفل را بیرون بیاورند بعد از آن آن
موضع را بدوزند بعد از آن غسل بدهند و کفن کنند و هرگاه
طفل بمیرد و حامله زنده باشد واجب که قابله یا غیر او از زنان
طفل را پاره پاره نمایند و بیرون بیاورد در بیان کفن کردن
میت است و واجب است بعد از غسل میت را کفن
کنند در سه پارچه چه مرد باشد چه زن یکی لنگ که از ناف
تا زانو بپوشاند و دوم پیراهنی که درازی آن تا نصف ساق
برسد تا قدم نیز جایز است و پنهائی آن بدن را بپوشاند

و سیم ازار است که آنرا سرناسری میگویند که میباید در طول و عرض
جمیع بدن را فرو بگیرد و واجب است که طول آن بحدی باشد که بتوان
از جانب سر میت و از جانب پاهای میت آنرا بست و عرض
آن بحدی باشد که ممکن باشد یکی از دو جانب را بر جانب دیگر بگذا
رند و نیکوتر این است که باین کیفیت میت را کفن کنند که اول ران
پیچ را به پیچند بعد از آن لنگ را بر روی آن به بندند بعد از آن
پیراهن را بعد از آن سه ناسری را بعد از آن حبره مستحب را و واجب
است که کفن ساتر عورت میت باشد و هرگاه بعضی از این
سه پارچه بسیار نازک باشد که ساتر عورت میت نباشد
واما هر سه پارچه ساتر باشد و واجب است بودن سه پارچه
در کفن در صورتی است که مقدور باشد واما با عدم امکان پس
اگر ممکن باشد لفافه واحدی که جمیع بدن را بپوشاند واجب است
لفافه واالا پس هر قدر که ممکن بشود هرچند بقدر یک عورتین میت را

بپوشانند

بپوشانند و واجب است که پارچهای کفن حریر محض نباشد چه میت
مرد باشد چه زن واما هرگاه خلیط داشته باشد پس جایز است
و هرچند احوط این است که خلیط آن بیشتر از ابریشم باشد و جایز
است کفن کردن میت بجامه زرباف و کرک و پشم و مو
هرچند احوط این است که با زرباف و کرک کفن نمیکنند بلکه
جایز است کفن کردن میت بکرک و مو از حیوان غیر ماکول اللحم
ولکن جایز نیست کفن کردن بجامه نجس و غصبی و پوست اگرچه
از ماکول اللحم باشد و واجب است که مساجد هفت گانه میت را
کافور بمالند بقدری از کافور که مسمی بمسح بیاید و احوط این است
که سر بینی میت را هم بکافور مسح کنند مگر اینکه میت محرم
باشد یعنی احرام حج بسته باشد که جایز نیست او را بکافور یا بوی
خوش او را خوشبو کنند نه در حالت غسل و نه در حالت حنوط
و هرگاه کافور مقدور نباشد میت را بلا کافور دفن میکنند

و مستحب است آنکه کافور هفت مثقال صراف باشد و کمتر نیز
جایز است و کافور غسل از این مقدار نیست و مستحب است غسل دهنده
میت هرگاه خواسته باشد میت را پیش از غسل مس میت کفن
کند دستها را تا مرفقها و پاها را تا زانو بشوید و مستحب است که از
برای کفن مرد سه پارچه دیگر زیاد کنند یکی حبره یمنی که از یمن می
آورند در صورتیکه زرباف نباشد دوم ران پیچ که رانهای میت
را بهم می آورند و بآن خرقه می پیچند و مستحب است که درازی آن
سه ذراع و نیم و پهنی آن یک وجب و نصف وجب باشد سیم
عمامه که بر سر میت می پیچند و حنک قرار میدهند و دو طرف
عمامه را از زیر حنک بیرون می آورند و بر سینه او می اندازند
باین کیفیت که جانب راست بر چپ و چپ را بر راست
می اندازند و اندازهٔ از برای عمامه نیست نه در طول و نه در
عرض بلکه آن قدری باید باشد که بکیفیت مذکوره وفا کند و مستحب

از برای

از برای زن نیز چند چیز زیاد کنند یکی حبره یمنی که مذکور شد دوم
پستان بند که پستانهای میت را بر سینه او بچسبانند و بر پشت
او گره کنند سیم لفافه دیگری است که مجموع بدن را بپوشاند چهارم
مقنعه بدل عمامه که بر سر زن می بندند که سر او را بپوشانند و از این
مذکورات دانسته شد که کفن مرد سوای عمامه پنج پارچه است
لنگ و پیراهن و سه تا سری و ران پیچ و حبره و کفن زن سوای
مقنعه هفت پارچه است سه لفافه و پیراهن و لنگ و پستان
بند و ران پیچ و مستحب است ذریره از برای میت که کفن او را
بآن خوشبو کنند و مستحب است پاشیدن آن بر لفافه بالائی
نیز و مراد بذریره طیب مخصوصی است که الآن در بغداد و نزدیکی
بغداد باین اسم مشهور است و مستحب است دو جریده سبز از
چوب خرما با میت بکفن او بگذارند باین کیفیت که یکی از آنها
در جانب راست از چنبرهٔ گردن میت بگذارند که به پوست میت

بچسبد و یکی دیگر از جانب چپ بهمین دستور که در میانه پیراهن
و سر تا سری باشد پس اگر چوب خرما مقدور نشد از چوب
سدر و الا از بید و الا از انار و الا از هر درخت تری که مقدور شود
و اما هر گاه چوب تر ممکن نشد پس احوط ترک جریده است
بچوب خشک و اولی آن است که طول آن قدر استخوان ذراع
بوده باشد و مستحب است که جریدتین را به پنبه بپیچند و مساوی
است در استحباب جریدتین صغیر و کبیر و دیوانه و عاقل و مستحب است
که اسم میت را و اقرار او بشهادتین و ائمه علیهم السلام را بر لفافه
و پیراهن و ازار و جریدتین و عمامه و مقنعه و پستان بند بنویسند
با تربت جناب سید الشهدا علیه السلام و هر گاه تربت مقدور
نشود با خاک دیگر و الا پس بآب فقط و الا پس بانگشت و مکروه
است بمرکب بنویسند و مستحب است که کافور را با دست نرم
کنند نه با سنگ و زیادتی کافور را بر سینه میت و بر کف دستهای

او بریزند

بریزند و مستحب است که کفن را بانخهای کفن بدوزند و کفن پنبه
و سفید باشد مگر حبره که افضل این است که سرخ باشد و مکروه
است بکتان کفن کردن و آستین در پیراهن کفن قرار دادن و بپا
رچه سیاه کفن کردن و کافور بچشم و گوش میت ریختن و کفن
را بجز خوشبو کردن و میت را عطر مالیدن و نخهای کفن را
بآب دهن تر کردن و کفن را باآهن بریدن و نوشتن او میلی
از رنگها تتمه کفن زن واجب است بر شوهر او هر چند زن
صاحب مکنت باشد و هر چند متعه بوده باشد علی الاحوط
و فرقی در میانه صغیره و کبیره و مدخوله و غیر مدخوله نیست و این
در صورتی است که شوهر صاحب مکنت باشد و اما هر گاه
فقیر باشد هر چند بعد از ملاحظه ارثیکه از زن بشوهر میرسد
از ترکه زن باین معنی که مال او الآن از قوت یکشبانه روز
و آنچه استثنا میشود در دین بیشتر نباشد هر گاه زن صاحب

ملک باشد از ترکهٔ زن اورا کفن میکنند و هرگاه شوهر قدرت
بر بعضی از پارچهای کفن داشته باشد همان بعض را از
شوهر میگیرند و تتمه را از ترکهٔ زن برمیدارند اینها همه در صورتیست
که وصیت نکرده باشد باینکه مرا از مال خودم کفن کنید و هرگاه
وصیت کرده باشد کفن را از ثلث او برمیدارند و از شوهر
ساقط میشود و هرگاه شوهر و زن هردو فقیر باشند اورا برهنه
دفن میکنند و بر مسلمین واجب نیست که اورا کفن کنند از
مال خود و مثل زن است کنیز و غلام که واجب است بر
مولاایشان کفن کند چه مدبر باشد و چه ام الولد و چه مکاتب
مشروط و چه مطلق باشد در صورتیکه هیچ جزو از او آزاد نشده
باشد و واجب است که کفن را پیش از اخراج سایر دیون
و وصیت از اصل ترکه بردارند و مراد از کفن که از اصل مال
برمیدارند شامل واجب و مستحب هردو میباشد هرچند

احوط

احوط این است که زیاده از واجب را بردارند از ورثه
اذن بگیرند یا اینکه وصیت کرده باشد که در این صورت از
ثلث او بردارند و اینها در صورتی است که قرض نداشته باشد
یا اینکه ترکه او از قرض او زیادتر باشد و الا پس جایز نیست
که زیاده از کفن واجب بردارند هرچند وصیت کرده باشد
و ورثه نیز اذن داده باشند و خرج غسل و دفن میت از مثل
سدر و کافور و غیر اینها نیز ملحق است بکفن و واجب نیست
که زیاده از واجب در اینها را از ورثه اذن بگیرند یا میت
وصیت کرده باشد هرچند احوط اذن است یا وصیت
و جایز است از برای مسلمانان که داخل شوند بخانهٔ میت
از برای غسل دادن و کفن کردن و جنازهٔ او را برداشتن
هرچند ورثه اذن ندهند و یا اینکه صغیر باشد مثل او داشته
باشد که اذن او اعتبار نداشته باشد هرچند احوط اذن است

وهرگاه میت فقیر باشد و بیت المال از برای مسلمین موجود
باشد واجب است که کفن را از بیت المال بردارند و همچنین
است سایر مؤنه که مذکور شد و هرگاه در کفن میت احتیاج
بزکوة افتد واجب است که از زکوة او را کفن کنند و افضل این
است که آن زکوة را بوارث او بدهند که ایشان میت را
تجهیز کنند و هرگاه میت کفنی از برای خود گذاشته باشد و دیگری
نیز کفنی باو بذل کرد میت را باین کفن اخری کفن کنند و کفن
و کفن دیگر از برای ورثه است و واجب نیست که کفن
دیگر را بقرض میت بدهند و هرگاه ترکه میت مجموع کفن را
وفا نکند آنقدر را که وفا میکند بردارند و کفن کنند و هرگاه
میت را در کفن غصبی کفن کرده باشند جایز است که
صاحب کفن از جسد میت کفن را بکند ولکن مستحب
است که کفن را بحال خودش واگذارد و قیمت او را بگیرد واجب
است

است که بعد از کفن دین میت را از اصل ترکه او بردا
رند بعد از آن از ثلث مال او و مال الوصایت را بردارند
و آنچه بعد از اخراج اینها باقی بماند میراث است و مستحب
است بر مؤمنین که کفن را از مال خود بذل کنند بمیت هرگاه
از برای او کفن مقدور نشود و هرگاه بعد از آنکه بقبر گذاشتند
کفن میت نجس شد آن را مقراض کنند و هرگاه بدن او هرچند
نجس شود بعد از آنکه او را بقبر گذاشته باشند واجب نیست
شستن بدن او هرچند ممکن باشد و هرگاه از بدن میت
چیزی از پوست یا گوشت یا موی جدا شود واجب است که آن را
در کفن میت با او بگذارند و هرگاه میت شهید باشد او را
نه غسل میدهند و نه کفن میکنند بلکه بر او نماز میکنند و با جامهای
خود او را دفن میکنند و فرقی نیست در میانهٔ صغیر و کبیر و کشته
شده با آهن و غیر آهن و عاقل و مجنون و آزاد و بنده و جنب

و غیر جنب و زن و غیر زن و حائض و نفساء و غیر ایشان
و کسیکه در معرکهٔ قتال با مر نبی یا امام عم یا نایب ایشان کشته
شده باشد و غیر او از هر جهادی که حق باشد مثل اینکه کفار
هجوم آورده باشند بر مسلمین و اسلام بترسند و از جهت حفظ
بیضهٔ اسلام جهاد کنند و اما کسیکه در معرکهٔ قتال کشته شده
باشد هر چند از روی ظلم و عدوان کشته شده باشد
یا از جهت حفظ مال و نفس یا از جهت اهل او اورا کشته شده
باشند پس احکام شهید از برای او نیست و هرگاه کسیرا
مسلمین بیابند که رمقی داشته باشد چه در معرکه بمیرد
یا نه و چه جنگ برطرف شده باشد یا نه واجب است
اورا غسل بدهند و کفن کنند و حنوط کنند و مراد از جامهٔ شهید
که شهید را در آن جامه دفن میکنند جامهٔ ایست که او را بافته
باشند و اما مثل پوستین و چکمه و سلاح جنگ و غیر اینها از

چیزهائیکه آنرا در عرف جامه نمیگویند پس واجب است که آنرا
از بدن او بکنند هر چند خون آلوده شده باشد و سینهٔ
میت نیز مثل میت است در جمیع احکام که مذکور شد پس
میباید اورا غسل داد و کفن نمود و نماز کرد و دفن نمود و همچنین
است جمیع استخوانهای میت و لکن حنوط کردن اینها هیچیک
واجب نیست مگر سینه در صورتیکه مساجد با او باشد و الا پس
بر او نیز حنوط واجب نیست و عضویکه با او استخوان باشد کفایت
میکند بجای کفن آنرا بپارچهٔ بپیچند و دفن کنند هر چند احوط
این است که به سه پارچه اورا کفن کنند و اما غسل دادن
و دفن کردن آن واجب است و اما نماز کردن بر آن واجب
نیست و اظهر اختصاص حکم است بعضویکه از میت جدا شده
باشد هر چند احوط تعمیم است نسبت بحی نیز و استخوانیکه گوشت
با او نباشد هیچیک از اینها بر او واجب نیست هر چند احوط

الحاق اوست بعضو با استخوان وطفلیکه چهار ماهه سقط شود
سوای نماز غسل دادن وکفن کردن وحنوط ودفن کردن
همه براو واجب است وپارچه از بدن که استخوان با آن نباشد
دفن کردن آن واجب است ولکن غسل دادن وکفن کردن
یا بپارچه پیچیدن بر آن واجب نیست هرچند احوط این است
که آنرا بپارچه بپیچند ودفن کنند وسقطی که کمتر از چهار
ماه داشته باشد واجب است آنرا بخرقه بپیچند ودفن کنند
واما غسل وکفن ونماز براو واجب نیست وکسی را که کشتن
او بسنگسار کردن یا قصاص کردن واجب شده باشد
اولا اورا امر میکنند که غسل کند وحنوط کند وکفن بپوشد بعد از
آن براو حد را جاری میسازند وبعد از آن غسل براو واجب
نیست تنبیه واجب میشود غسل بر کسیکه مس کند میت
آدمی را بعد از آنکه بسبب موت سرد شده باشد وپیش از آنکه

اورا غسل داده باشند ویا اینکه مس کند پاره از جسد آدمی را
که با استخوان باشد چه از میت جدا شده باشد چه از زنده
واما پیش از سرد شدن بدن میت وبعد از غسل هرگاه مس
کند پس غسل واجب نمیشود بلکه شستن عضو لامس هم ضرور
نیست وهرگاه کسی مس کند عضوی از میت را که غسل آن
عضو کامل شده باشد پس غسل براو واجب نمیشود وواجب شدن
غسل مس میت در صورتیست که مس کند آن چیزهائی که حیوة
بآنها حلول کرده است از لامس بآنچیزهائیکه حیوة در آنها حلول
کرده است از ملموس پس هرگاه یکی از این دوتا مفقود باشد
غسل مس واجب نمیشود وهرگاه مس کند پاره از بدن آدمی را
چه از زنده جدا شده باشد چه از مرده ولکن استخوان نداشته
باشد واجب است که همان موضع ملاقات را بشوید وبس
واین در صورتیست که با رطوبت ملاقات کند واما بدون

رطوبت شستن عضو واجب نمیشود و غسل مس میت نیز
مثل وضو و غسل جنابت و غسل حیض و نفاس واجب لغیره
میباشد و مس میت نیز حدثیست که رفع آن نمیشود مگر بغسل و وضو
هردو **فصل سیم** در احکام دفن میت و احکام پیش از
دفن و بعد از دفن است مستحب است که جنازه را در جانب
پای قبر بگذارند در صورتیکه میت مرد باشد و از آنجا دو مرتبه
حرکت بدهند و هر مرتبه قدری نزدیکتر بیاورند و در مرتبهٔ
سیم اورا داخل قبر کنند و سر میت را در صورتیکه مرد باشد
اول داخل قبر کنند بعد از آن باقی بدن اورا میباید بعدا
را اورا داخل قبر کنند و زن را بسمت قبله قبر میگذارند و به
پهنا داخل قبر میکنند و واجب است دفن کنند میت را
در گودالی که تعفن او ظاهر نشود و از درنده گان محفوظ بماند
واما هرگاه اورا در تابوت بگذارند و یا در خانهٔ بگذارند که بوی

آن ظاهر

آن ظاهر نشود و از درنده گان محفوظ بماند پس جایز نیست
و مجاز است اورا در تابوتی بگذارند و در زمین دفن کنند
ولکن مکروه است و هرگاه زمین بسیار سخت باشد یا سنگ
باشد که کندن آن ممکن نباشد و مقدور باشد که اورا نقل کنند
بمکانی که بتوان آنرا حفر کرد واجب است نقل میت بسوی
آن مکان و هرگاه این نیز مقدور نباشد جایز است بنائی از
برای او بسازند که میت محفوظ از درنده گان و مردم از تعفن او
در امان باشند و واجب است که میت را در قبر بر پهلوی راست
رو بقبله بخوابانند و هرگاه استقبال ممکن نباشد واجب نیست
و زن کافره که از مسلمان حامله باشد و بمیرد اورا در قبر مسلمانان
دفن میکنند و پشت زن را بجانب قبله میکنند و به پهلوی
چپ اورا میخوابانند که طفل را رو بقبله و در پهلوی راست
خوابانیده باشند لکن ظاهر اشتراط دمیدن روح است

بر طفل و کسیکه در کشتی بمیرد و مقدور نباشد زمینی که او را در آن
زمین دفن کنند او را غسل میدهند و حنوط و کفن میکنند
و بر او نماز میکنند و سنگی بر او بندند و او را بدریا می اندا
زند و یا آنکه او را در خمره میگذارند و سر خمره را محکم میکنند
و او را بدریا می اندازند و این احوط است و مستحب است
که عمق قبر بقدر یک قامت باشد و بهتر اینست که تا چنبرهٔ گردن
بیشتر نباشد و مستحب است که لحدی از برای قبر بسمت قبله
حفر کنند بقدری که ممکن باشد که کسی در آنجا بنشیند و مستحب
است کسی که میت را در قبر میگذارد سر خود را برهنه
کند و بندهای خود را بگشاید و اعوذ بالله من الشیطان الر
جیم بگوید و سوره حمد و معوذتین و قل هو الله احد و آیة
الکرسی را بخواند و روی میت را بگشاید و بزمین بچسباند
و گره کفن را بگشاید و مستحب است که قدری از تربت جناب

حضرت

حضرت امام حسین علیه السلام با میت در کفن او بگذارند و او را
تلقین کنند و مستحب است که در وقت داخل شدن در قبر
بگوید بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ عَلیٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ
آلِهِ و در وقت گشودن گره کفن او بگوید اَللّٰهُمَّ یا رَبِّ عَبْدُکَ
وَ ابْنُ عَبْدِکَ قَدْ نَزَلَ بِکَ وَ اَنْتَ خَیْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ
اِنْ کانَ مُحْسِناً فَزِدْ فی اِحْسانِهِ وَ اِنْ کانَ مُسِیئاً فَتَجاوَزْ عَنْهُ وَ ا
لْحِقْهُ بِنَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ صالِحِ شِیعَتِهِ وَ
اهْدِنا وَ اِیّاهُ اِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ اَللّٰهُمَّ عَفْوَکَ عَفْوَکَ بعد از
آن دست چپ خود را بر بازوی چپ میت بگذارد و میت را
حرکت شدیدی بدهد بعد از آن بگوید یا فُلانَ بْنَ فُلانٍ اِذا
سُئِلْتَ فَقُلِ اللهُ رَبّی وَ مُحَمَّدٌ نَبِیّی وَ الْاِسْلامُ دِینی وَ الْقُرْآنُ
کِتابی وَ عَلِیٌّ اِمامی و یک یک از ائمه را بشمرد تا آخر ایشان
بعد از آن بگوید اَفَهِمْتَ یا فُلانُ بعد از آن بگوید ثَبَّتَکَ اللهُ

بالقول الثابت وهداک الله الی صراط مستقیم عرّف الله له
بینک وبین اولیائک فی مستقر رحمته بعد ازان بگوید اللهم
جاف الارض عن جنبیه واصعد روحه الیک ولقّه من
منک برهانا اللهم عفوک عفوک بعد ازان خشت وگل بر لحد بنهند
ومکرر بگوید اللهم صل وحدته وانس وحشته وامن روعته
واسکن الیه من رحمتک رحمة تغنیه بها عن رحمة من
سواک فانما رحمتک للظالمین بعد ازان از قبر بیرون بیاید و
مستحب است که از سمت پای قبر بیرون بیاید وبگوید انا لله
وانا الیه راجعون اللهم ارفع درجته فی اعلی علیین و
اخلف علی عقبه فی الغابرین وعندک نحتسبه یا رب العالمین
ومستحب است که حاضرین به پشت دستهای خود خاک بریزد
وبگوید اللهم ایمانا بک وتصدیقا بکتابک هذا ما وعد الله
ورسوله وبگوید انا لله وانا الیه راجعون ومستحب است

که قبر را

که قبر را بقدر چهار انگشت مضموم یا گشاده بلند کنند وزیاده تر از
چهار انگشت گشاده مکروه است ومستحب است که قبر را مربع
ومسطح کنند وماهی پشت نکنند که مکروه است ومستحب است
که آب بر قبر بریزند باین کیفیت که رو بقبله بایستند وابتدا از
جانب سر قبر کنند وآب بریزند تا نزد پای قبر بعد ازان دور
بدهند تا بجانب سر قبر بعد ازان بر وسط قبر بریزند ومستحب است
که بعد ازان دست را بر جانب سر قبر بگذارند وانگشتها را بگشایند
و بخاک فرو برند ورو بقبله بنشینند وبگویند اللهم ارحم غربته
وصل وحدته وانس وحشته وامن روعته وافض علیه
من رحمتک واسکن الیه من برد عفوک وسعة غفرانک
ورحمتک رحمة یستغنی بها عن رحمة من سواک واحشره
مع من کان یتولاه ومستحب است که بعد ازانکه مردمان
از سر قبر متفرق شدند ولی میت یا کسیکه ولی او را امر کند

بصوت بلند میت را تلقین کند باین کیفیت که در نزد سر قبر
رو بقبله بنشیند و دهن را در نزد سر او بگذارد و بگوید
یا فلان بن فلان هل انت علی العهد الذی فارقتنا علیه
من شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان
محمدا عبده ورسوله سید النبیین وان علیا امیر المؤمنین
سید الوصیین وان ما جاء به محمد حق وان الموت حق
وان البعث حق وان الله یبعث من فی القبور و هرگاه
ولی نباشد بعضی از مؤمنین او را تلقین کند و لازم نیست
که از ولی اذن بگیرند و مستحب است تعزیه گفتن اهل مصیبت
پیش از دفن و بعد از دفن و بعد از دفن افضل است و مکروه
است رحم میت را بقبر گذارند مگر در وقتیکه میت زن باشد
که مستحب است رحم او را بقبر گذارند و شوهر اولی است از جمیع محارم
و همچنین مکروه است که رحم میت بر میت خاک بریزند چه مرد
باشد

باشد چه زن و مکروه است تجدید قبور بعد از آنکه مندرس
شده باشد مگر قبور انبیا و ائمه علیهم السلام و قبور علما و صلحا
و مکروه است حدث بعمل آوردن و خنده کردن در میان قبرها
و نقل کردن میت از آن محل که مرده است ببلد دیگر مگر بسوی
مشاهد مشرفه و ائمه علیهم السلام و همچنین مکروه است دفن کردن
دو میت در یک قبر چه اینکه با هم دفن کنند و یا اینکه قبری را که میتی
در آن دفن کرده باشند حفر کنند و میت دیگری در او دفن
کنند و احوط این است که در این صورت اخیره دفن نکنند
بلکه جماعتی از علما حکم بتحریم دفن نموده اند ولکن اقوی کراهت
است و قول بحرمت نبش اگر مسلم بداریم در اینموضع مستلزم
حرمت دفن نیست و اینها همه در صورت اختیار است
و اما در حالت اضطرار پس جایز است و حرام است نبش قبر مگر
در چند جا یکی آنکه استخوانهای میت پوسیده باشد پس جایز

است نبش قبر او الا برای اینکه دیگری را در آنجا دفن کنند یا از
برای اینکه دیگری را در آنجا مصلحت دیگر دوم آنکه در قبر چیزی صاحب
قیمتی افتاده باشد جایز است نبش قبر از برای برداشتن آن
مال سیم در وقتیکه میت را در زمین غصبی یا در زمین مشترک
بدون اذن شریک دفن کرده باشند مالک میتواند میت را
بیرون بیاورد هر چند باعث هتک حرمت میت باشد و افضل
در صورت هتک حرمت میت این است که مالک او را
وا گذارد چه عوض بگیرد و چه نگیرد سیما در وقتیکه مالک وارث
یا رحم میت باشد و هرگاه همه ورثه اتفاق کنند در دفن میت
و یا اینکه در ملک غیر باذن او میت را دفن کنند بعد از دفن
حرام است نبش قبر میت چهارم اینکه میت را در جامه
غصبی کفن کرده باشند و مالک جامه ادعای جامهٔ خود کند
جایز است نبش قبر از برای اخذ جامه پنجم اینکه میت را غسل نداده

دفن کرده

دفن کرده باشند یا بسمت قبله دفن نکرده باشند یا کفن
نکرده دفن کرده باشند جایز است نبش قبر از برای تدارک
اینها و حرام است نقل میت بعد از دفن بسوی غیر مشاهد مشرفه
و اما بسوی مشاهد مشرفه پس جایز است مگر اینکه باعث هتک
حرمت میت شود و یا اینکه بعضی از اعضای میت جدا شود
که در اینصورت جایز نیست و همچنین حرام است پاره کردن
جامه در مصیبت اقارب در مصیبت پدر و برادر که از برای
ایشان جایز است و همچنین حرام است دفن کفار در قبرستان
مسلمانان و همچنین است اطفال کفار و هرگاه در قبرستان
مسلمانان دفن کرده باشند واجب است قبر او را نبش کنند
و جسد او را برآورند و هرچند نبش کردن مستلزم جدا شدن
اعضای او باشد و اما زن ذمیه که حامله باشد از مسلمی پس
واجب است او را در قبرستان مسلمین دفن کنند بجهة خواطر

طفل مسلم که در رحم او پیدا شد **مطلب چهارم** در اسباب
تیمم و کیفیت تیمم است و در آن دو فصل است **فصل اول**
تیمم واجب میشود در وقتیکه طلب کند آب را بر وجهی که شرعاً
معتبر است و آب را نیابد یا اینکه استعمال آب ممکن نباشد
مثل اینکه مریض باشد و خوف داشته باشد زیاد شدن مرض
را یا طول کشیدن او را یا دشوار شدن علاج آن را و یا اینکه مظنه
حدوث مرض داشته باشد چه مرضی باشد که جمیع بدن را فرو
بگیرد و چه بعضی از بدن را چه مرضی باشد که عادة بتوان متحمل آن
شد چه نتوان و اظهر حکم بتیمم است در صورت تعمد جنابت
با تضرر آب و قول بوجوب غسل ضعیف است و شخصیکه مریض
باشد یا مجروح باشد و مظنه ضرر در استعمال آب نداشته باشد
مثل اینکه صداع داشته باشد و یا اینکه تب گرم داشته باشد
جایز نیست که تیمم کند و مراد از مظنه ضرر مظنه ایست که بتجربه یا بخبر آن

حاصل

حاصل نشود هر چند از قول فاسق یا کودک یا زن یا مخالف
مذهب بوده باشد و هرگاه وقت تنگ باشد و بداند که اگر
با تیمم نماز کند مجموع نماز را در وقت میتواند ادراک کند
و اگر بطلب آب برود بعد از طهارت مجموع نماز را در وقت
نمیتواند ادراک کند پس واجب است که تیمم کند و نماز را
ادا بعمل بیاورد و هرگاه آب در ملک غیر باشد و ر
خصت شرعی از برای او حاصل نباشد پس حکم او این
است که آب مفقود باشد و اما آب رودها و نهرها و چشمها
پس جایز است با آنها طهارت بعمل آورده هر چند صاحب
داشته باشند و علم باذن مالک آنها نداشته باشد مادامیکه
اجحاف بمالک نشود و همچنین تیمم واجب میشود در صورتیکه
هوا بسیار سرد باشد که نتوان متحمل آن شد بحسب عادة
و اظهر جواز تیمم است هرگاه آب باعث ترکیدن دست

بشود که بحد مرض برسد یا حصول مرض یا زیادی مرض یا طول
کشیدن آن یا مشکل شدن علاج آن بشود و هرگاه ممکن
باشد رفع ضرر باینکه آب را گرم کند و محتاج بخریدن هیزم یا اجیر
گرفتن کسیکه او را گرم کند باشد واجب میشود خریدن اجیر گر
فتن و همچنین تیمم واجب میشود در صورتیکه خوف از تشنگی
داشته باشد و آب نیز بیشتر از قدر ضرورت نباشد
چه الحال تشنه باشد و یا اینکه بداند که بعد ازین خواهد تشنه
شد و آب بدست نخواهد آمد و هرگاه مظنه ضعیف بمقدور
شدن آب در فردا داشته باشد باز واجب است تیمم
و اما هرگاه مظنه قوی داشته باشد پس واجب است که وضو
بسازد و فرقی نیست در خوف از تشنگی در اینکه بر نفس
خود بترسد یا بر عیال خود یا بر نفس محترمه غیر یا حصول مرض
یا زیاد شدن مرض یا خوف بر چارپای خود یا رفیق خود

که متضرر

که متضرر بشوند بسبب تلف شدن آن و اما هرگاه باعث
اتلاف مالی بشود که صاحب ثروت و مالدار باشد و یا باعث
اتلاف نفس غیر محترمه باشد مثل گاو و سگ گیرنده و خوک
و هر چیزیکه کشتن آن واجب باشد پس واجب است که وضو
بسازد و تیمم جایز نیست مگر در صورتیکه مردن اینها باعث ضرر او
یا بر نفس محترمه دیگری باشد که در اینحال واجب است تیمم و هرگاه
ممکن باشد که وضو بسازد و آب وضو را جمع کند و بیاشامد
واجب است وضو و همچنین واجب میشود تیمم در وقتیکه بر سر
آب دزدی یا درنده باشد که بر نفس محترمه یا فرج حرامی یا عرضی
یا مالی بترسد و یا اینکه میترسد که اگر از برای طلب آب برود
مال او را بدزدند یا بر طرف شود چه مال کم باشد چه بسیار
و یا اینکه آب در چاهی باشد که اسباب کشیدن آب
مثل دلو و ریسمان مقدور نباشد و هرگاه خواسته باشد

که با عمامه و جامه خود آب بکشد باعث ضرر او بشود که میباید
جامه و عمامه را پاره کند و بیکدیگر ببندد و فرضی باشد که
اجحاف باو بشود و یا اینکه آبرا بقیمه میفروشند و از برای
ثمن آن مقدور نباشد نه نقد و نه نسیه و یا اینکه ثمن از برای
او مقدور باشد ولکن بخریدن آب یا آلة از برای توصل
بآب براو ضرر و اجحاف باشد پس در جمیع این صور تیمم
واجب میشود و هرگاه از برای او خریدن مقدور باشد
بثمنی که بحال او ضرری نداشته باشد که باو اجحاف شود پس
واجب است خریدن آب هرچند بچندین برابر از ثمن
مثل بفروشند و همچنین است خریدن آلت و هرگاه آبرا
بفروشند و ثمن از برای او مقدور نباشد ولکن بتواند
تحصیل ثمن را بکسب کردن بکند واجب میشود و هرگاه آبرا
براو هبه بکنند واجب است براو قبول هبه واگر قبول نکند

و تیمم

و تیمم کند و نماز کند ما دامیکه آب در دست هبه کننده مو
جود است نماز او باطل است و هرگاه آب مفقود باشد
و طلب کردن آب از برای او ممکن باشد و ضرری نیز در
وقت طلب باو مترتب نشود هرچند مظنه داشته باشد که آب
در آن حوالی نیست واجب است براو که طلب آب کند باین
کیفیت که هرگاه زمین ناهموار باشد مثل جنگل یا سنگستان
یا بلند و پست باشد بقدر یک تیر پرتاب از چهار جهته طلب کند
و هرگاه یقین داشته باشد باینکه در بعضی از جهات یا در
مجموع جهات آب نیست طلب کردن بالنسبه بآن جهته در صورت
دویم ساقط میشود و هرگاه یقین یا ظن داشته باشد که اگر بیشتر
از تحدید مذکور برود آب مقدور خواهد شد واجب است طلب
در صورتیکه وقت نماز بیرون نرود و ممکن باشد ادای آن در و
قت با طهارت والا پس طلب ساقط میشود و هرگاه عاجز

باشد از طلب و ممکن باشد که نایب بگیرد هرچند باجرت
باشد احوط آن است که نایب بگیرد عادل مقدور باشد
نایب عادل بگیرد والا پس غیر عادل نیز کفایت میکند و هرگاه
طلب بر او واجب بود و طلب نکرد و تیمم کرد و نماز کرد و بعد از
آن آب مقدور شد نماز را واجب است که اعاده کند
در وقتیکه در وسعت وقت کرده باشد و اما اگر در تنگی وقت
بعمل آورده باشد اعاده نماز بر او واجب نیست هرچند
معاقب است بسبب اینکه آب طلب نکرده است و هرگاه
آب مقدور نشود که کفایت نکند طهارت را چه وضو باشد
و چه غسل تیمم کند و هرگاه مکلف باشد بوضو و غسل با هم
و آب یکی از این دو طهارت را کفایت کند مخیر است
میخواهد وضو بسازد و میخواهد غسل کند و هرگاه آب بقدری
مقدور شود که ازاله نجاست را کفایت کند و بس و ازاله
نجاست

نجاست را با طهارت کفایت نکند و نجاست نیز معفو
نباشد و در لباسی باشد که احتیاج بپوشیدن آن در نماز
باشد مثل اینکه ساتری سوای آن نداشته باشد یا اینکه مضطر
باشد واجب است که ازاله نجاست کند و تیمم کند تنبیه
صحیح نیست تیمم مگر بچیزی که آنرا زمین بگویند مثل خاک چه تیره
رنگ و چه سیاه چه زرد چه سرخ مثل گل ارمنی چه سفید
مثل گل مختوم و گل داغستان چه خاکی باشد که گیاه ازو برو
ید و چه خاک شوره زار باشد که گیاه از آن نمیروید و مثل زمین
آهک و گچ پیش از سوزانیدن و همچنین است بعد از
سوزاندن هرگاه آنرا زمین بگویند و مثل خاک قبر مادامیکه
علم نداشته باشد بوجود نجاست در آن و جایز نیست تیمم بسفال
و معدنها و اشنان و آرد و خاکستر حاصل از چوب و همچنین
است خاکستر حاصل از غیر چوب اگر زمین بر آن صادق

بیابد بجب عرف و جایز نیست تیمم بخاک نجس و خاک
غصبی واما هرگاه تیمم کند در مکان غصبی بخاک مباح
با وجود مکان مباح تیمم او صحیح است لکن معاقب است
و هرگاه خاک مقدور نباشد و غبار هم میسر نشود جایز است
بگل تیمم کردن و جایز است با وجود خاک بسنگ تیمم کند
هرچند احوط تیمم بخاک است و مکروه است تیمم کردن بر زمین
شوره و ریگ و هرگاه خاک و سنگ هیچیک مقدور نشود
تیمم نماید بغبار جامه و نمد زین و یال اسب و غبار فرش
و مثل اینها از مکانهائی که مظنه غبار در آن بوده باشد
و میباید که بتکاند تا اینکه غباری جمع شود بعد از آن تیمم کند
پس هرگاه غبار ظاهر نباشد کفایت نمیکند و هرگاه
هیچیک از مذکورات مقدور نشود مگر برف پس وجوب
نماز از او ساقط است و مکلف بنماز نیست در این حال

بلی قضاء آن لازم است و صحیح نیست تیمم پیش از دخول
وقت و صحیح است در صورتیکه وقت تنگ شده باشد
و با وسعت وقت نیز صحیح است ولکن اولی و احوط اینست
که تیمم را در وسعت وقت تاخیر بیندازد تا آخر وقت و کسیکه
نماز قضا در ذمه او باشد صحیح است تیمم کند در همه اوقات
و با یک تیمم صحیح است که چندین نماز کند چه نمازهای واجب
چه نافله چه ادا چه قضاء و جایز است تیمم از برای نافله مبتدأه
هرچند در اوقات مکروهه باشد و جایز است با تیمم نماز نافله
داخل در نماز فریضه بشود و همچنین هرگاه تیمم کند از برای مس
مصحف و خواندن قرآن و غیر اینها پس سایر عبادات
نیز مباح میشود و نماز واجبی هم با این تیمم میتواند داخل شود

فصل دویم در کیفیت تیمم است واجب است در تیمم
نیت بهمان کیفیت که در بحث وضو مذکور شد و اما نیت

رفع حدث پس در آن جایز نیست هرگاه دو تیمم بر او
واجب شده باشد یکی بدل از وضو و دیگری بدل از غسل
پس واجب است که در اینصورت نیت کند بدل از هر یک
را و همچنین واجب است در تیمم در حکم نیت باشد بهمان کیفیت
که در وضو مذکور شد و واجب است که دستها را با هم بخاک
یا بچیزیکه تیمم باو جایز است بزند پس هرگاه دستها را بزمین بگذارد
و یا با هم بر زمین نزند تیمم صحیح نیست و واجب نیست که آن
چیزیکه بآن تیمم می کند بر زمین گذاشته باشد بلکه هرگاه خاکی
باشد که بر بدن خود یا بر بدن غیر یا بر روی خود بوده باشد
تیمم بر آن صحیح است و اما در اینصورت که تراب بر روی او باشد
میباید اول دست را بر روی خود بزند بعد از آن روی
خود را پاک کند و تیمم کند و واجب نیست که بعد از زمین
زدن دستها چیزی از خاک بر دستها آلوده باشد احوط

مراعات آن است و هرگاه یکی از دو دست او را قطع کرده
باشند فرض چیزی باقی نمانده باشد ضرب آن ساقط
میشود و ضرب بدست دیگر کافیست و بهمین یکدست مسح کند و هر
گاه از موضع چیزی باقی باشد واجب است که همان قدر را بزمین
بزند و مسح کند و واجب است بعد از ضرب مسح کند بهر دو دست
پیشانی خود را از رستنگاه مو تا طرف بالای بینی و زیاده از این
واجب نیست هرچند احوط اینست که هر دو جبین را ابرو
های خود را نیز مسح کند و واجب است که در مسح ابتدا از بالا کند
و مجموع جبهه را بدست مسح کند که هیچ جزوی از جبهه از مسح خارج
نشود و اما دستها را پس واجب نیست که جمیع اجزای آن
به پیشانی مسح شود و واجب است اول که پشت دست راست را از
بند دست تا سر انگشتان با شکم دست چپ مسح کند و بعد
همین کیفیت میباید پشت دست چپ را با شکم دست راست

مسح کند پس هرگاه مسح دست چپ را بر دست راست
مقدم دارد واجب است که برگردد و دست راست را بعد از آن
دست چپ را مسح کند و کفایت میکند در تیمم یکمرتبه دستها را
بخاک بزند و دستها را مسح کند چه بدل از وضو و چه بدل از غسل
ولکن احوط این است که یک تیمم بضرب واحد و تیمم دیگری بدو
ضرب بکند سیما در بدل از غسل و هرگاه غسل غیر جنابت
بر او واجب شود واجب است که یک تیمم بدل از غسل و تیمم
دیگری بدل از وضو بعمل بیاورد و هرگاه غسل جنابت بر او واجب
شود یک تیمم بدل از غسل کفایت میکند و ترتیب در تیمم
واجب است بهمانچه مذکور شد و همچنین موالات عرفیه
نیز در تیمم واجب است و هرگاه عمداً موالات را بعمل نیاورد
تیمم باطل نمیشود هرچند گناهکار است و واجب است
در ممسوح استیعاب یعنی مجموع اجزای ممسوح را مسح کند واما در ماسح

بلی

پس استیعاب شرط نیست و فرجهائی که در انگشتها باقی میماند
مسح آنها واجب نیست و شرط نیست در تیمم و وضو که مواضعی را
که مسح کردن و شستن آنها واجب نیست از نجاست عینیه خالی
باشد بلکه اظهر عدم اشتراط است در مواضع مسح در تیمم و وضو نیز
هرچند احوط اعتبار خلو است از آن واما محل شستن در وضو
پس واجب است که از نجاست خالی باشد و اظهر آن است
که طهارت از حدث و خبث حاصل میشود بیک غسل اگر نجا
ستی باشد که غسل واحد در آن اکتفا نماید و جایز نیست تیمم
بر حایل کردن مثل جبیره یا دو انگشتر و دواهائیکه بر زخم مالیده باشند
پس هرگاه باختیار بر حایل تیمم کند باطل است واما هرگاه
ازاله حایل مقدور نباشد پس بر همان حایل مسح کند و هر چیزی که
وضو و غسل را میشکند تیمم را نیز میشکند و ناقضی که مخصوص
به تیمم است اینست که هرگاه تیمم کند و آب مقدور شود و قدرت

بر استعمال نیز داشته باشد تیمم او باطل است پس هرگاه
آب مفقود شود واجب است که تیمم را اعاده کند و هرگاه باقی
بماند واجب است بر او که وضو بسازد یا غسل کند و با آن تیمم جایز
نیست که داخل در نماز شود و هرگاه بعد از داخل در نماز آب مقدور
شود هرچند تکبیرة الاحرام نماز را گفته باشد واجب است که نماز را
تمام کند و احوط اینست که بعد از اتمام وضو بسازد و نماز را اعاده
کند و هرگاه در وسعت وقت تیمم کند و داخل در نماز شود
و در اثنای نماز آب مقدور شود جایز نیست که عدول کند
بنافله بلکه نماز را تمام کند و هرگاه تکبیرة الاحرام را تمام نکرده آب
مقدور شود واجب است رجوع کند و مباح میشود بسبب تیمم
هرچیز که بسبب وضو و غسل مباح میشد مثل نماز و طواف
و دخول مساجد و غیر اینها و همچنین واجب است تیمم از برای
هرچیز که وضو و غسل از برای آن مستحب میباشد در صورت

تعذر

تعذر اینها و هرگاه تیمم شرعی بعمل آورد و نماز کند بر او لازم
نیست اعاده نمازی که بعمل آورده است و فرقی نیست در این
حکم در میانه حاضر و مسافر و کسیکه در وسعت وقت نماز را بعمل
آورده باشد اگر تجویز بکنیم صحت تیمم را و دخول در نماز را با وسعت
وقت و یا اینکه در ضیق وقت بعمل آورده باشد و هرگاه
جنبی و محدث بحدث اصغری و میتی جمع شوند و آبی مقدور
شود که یکی از این سه نفر را کفایت کند پس هرگاه یکی از
اینها مالک آب میباشد آب مخصوص باوست و هرگاه
هر سه مالک باشند و حصه هیچیک وفا بطهارت
او نکند و یا اینکه مالک شخص خارج بوده باشد پس شکی
نیست که مالک مختار است در تخصیص ببعضی از آنها و در
امساک و عدم بذل بالمره و لکن اولی بجهت او بذل است
بجنب و حکم باولویت جنب در وقتیست که ممکن نباشد

جمع در میانه همه وا اما هرگاه جمع ممکن باشد باینکه اول بحدث
بحدث اصغر وضو بسازد و آبرا جمع کند و جنب غسل کند
در وقتیکه بدن او خالی از نجاست باشد بعد از آن آبرا
جمع کنند و میت غسل بدهند وضعی از قبل شرع مثل منع
مالک و نحو آن نبوده باشد پس واجب است جمع کنند اگر
قابل باشیم بطهریه مستعمل در رفع حدث و جایز نیست کسیکه
بر او نماز واجب باشد و آب از برای او مقدور باشد
آب خودرا بدیگری بذل کند و هرگاه از کسیکه تیمم کرده بود
بدل از غسل جنابت حدث اصغری صادر شد واجبست
که تیمم بدل از غسل را اعاده کند هرچند بقدر وضو آب مقدور
نشود و جایز است تیمم از برای نماز جنازه هرچند آب مقدور
نشود ولکن با این تیمم نمازهای دیگر سوای نماز جنازه را نمی تواند
بعمل بیاورد **مطلب پنجم** در اقسام آبها است و آب بر چهار
قسم

ومطلق صح

قسم است یک قسم مضاف است و سه قسم مطلق است
که در عرف آنرا آب بگویند و اضافه بقیدی نکنند **قسم اول**
آب مضاف است و آب مضاف آنست که بدون قید
آنرا آب نگویند مثل گلاب و آب چغندر و مثل آن که از
اجسام افشرده باشند و یا اینکه آب مطلق را چیزی از اجسام
ممزوج کرده باشند که آنرا آب نگویند مثل شوربا و آب
گوشت و آب مضاف در اصل پاکست و اما پاک کننده
نیست که نه ازاله نجاست با او جایز است و نه وضو و غسل و هرگاه
آبی باشد که از اجسام بقدری با او ممزوج شده باشد که آنرا
آب بگویند و احتیاج بقید نداشته باشد پس آن آب
هم ازاله حدث میکند که وضو و غسل با آن جایز است و هم
ازاله خبث و آب مضاف نجس میشود به نجاستی از نجاسات
که با او ملاقات کند چه کثیر باشد چه قلیل و آب مضاف

نجس پاک نمی‌شود با اینکه ممزوج نشود باب مطلق که بقدر کر باشد
و آب کر از آب مطلق بیرون نرود و هر چند اجزا او صاف
نکشد آن بآب مضاف تغییر بیابد **قسم دویم** آب جاری از
آب مطلق بیرون است و آب جاری آن است که از زمین
بجوشد چه بر روی زمین جاری بشود چه جاری نشود و این آب
نجس نمی‌شود مگر اینکه رنگ یا طعم یا بوی آن برنگ و طعم و بوی نجا
ست متغیر شود پس هرگاه سوای این سه صفت صفات دیگر
مثل حرارت و برودت آب متغیر شود بحرارت و برودت
نجاست آن آب نجس نمی‌شود و همچنین متغیر شود بمتنجس مثل شیره
نجس باز نجس نمی‌شود و همچنین هرگاه نجاستی بآب جاری ملاقات
کند نجس نمی‌شود چه قلیل باشد یعنی کمتر از کر باشد و چه کثیر
یعنی بقدر کر و همچنین نجس نمی‌شود آب بتغیر تقدیری مثل
اینکه بول بسیاری که صفات آن برطرف شده باشد و داخل

در آب

در آب جاری شود و تقدیر کنیم که اگر صفات بول برطرف
نمی‌شد هر آینه متغیر می‌شد بلی هرگاه آب متغیر شود بنجاست
ولکن بالغی بهم رسد که چشم تغییر آن را نه بیند مثل اینکه رنگ
آب متغیر شده باشد بجسم پاکی مثل گل ارمنی مثلا و بعد از
آن خون بسیاری داخل آب شود پس آن آب نجس می‌شود
و هرگاه بعضی از آب جاری متغیر شود بنجاست و تغیر عمود
آب را قطع کرده باشد یعنی وسط آب مجموع متغیر شده
باشد که جزئی از آب غیر متغیر از بالا به بعد از متغیر متصل نباشد
و بعد از متغیر هم کمتر از کر باشد مافوق متغیر چه کر و چه کم
کر باشد پاک است و متغیر و بعد از متغیر هر دو نجس است
چه سطح آب پیش از متغیر هر دو مساوی باشند و چه متقال
باشد و اما هرگاه تغییر عمود آب را قطع نکرده باشد همان محل
متغیر نجس است و بس و مافوق آن و مابعد آن هر دو پاک است

چه ما فوق و ما بعد متغیر هر یک بقدر کر باشد و چه کمتر از
از کر و چه سطح هر دو مساوی باشد و چه مختلف باشد و آب
متغیر نیز بعد از زوال تغیر پاک میشود و آب حوضهای کوچک
حمام که کمتر از کر باشد و متصل بماده باشد در حکم آب جاریست
که بملاقات نجاست نجس نمیشود چه هر دو با هم بقدر کر باشد
و چه ماده تنها بقدر کر باشد و چه سطح هر دو مساوی باشد
و چه مختلف باشد و اما هرگاه متصل بماده نباشد و کمتر از کر
باشد پس بملاقات نجاست نجس میشود و همچنین در حکم
آب جاریست آب باران در حالتیکه از آسمان
ببارد که بملاقات نجاست نجس نمیشود و آب نجس را که متغیر
نکند بنجس نشده باشد در حالت تقاطر بر آن پاک میکند
یعنی احوط این است که آب باران نوع کثرتی داشته
اینکه بر همچنین زمین نجس را در وقتیکه موضع نجس را فرو بگیرد

وعین

در بیان آب ایستاده

وعین نجاست زایل شود پاک میکند و ما دام میکه آب
باران از آسمان متصل است با آب قلیل آن آب
قلیل هم بملاقات نجاست نجس نمیشود قسم سیم آب ایستاده
است و مراد از آب ایستاده آبیست که از زمین نجوشد
مثل آب حوضها و ظرفها و گودالها پس هرگاه بقدر کر باشد
بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر اینکه یکی از اوصاف
سه گانه آن متغیر شود بنجاست و کر بدو چیز مشخص میشود
یکی بوزن و یکی بمساحت اما وزن پس کر هزار و دویست رطل
عراقیست و هر رطلی صد و سی درهم است و هر ده درهم
هفت مثقال شرعی است پس هر رطلی نود و یک
مثقال شرعیست و هر چهار مثقال شرعی سه مثقال
صرافی است پس هر رطلی شصت و هشت مثقال
و ربع مثقال صرافیست و چون من تبریزی هفتصد

وبیست مثقال صرافیست پس هر یک من تبریز ده رطل
ونیم عراقی وسه مثقال وسه ثمن مثقال صرافیست پس کر
بمن تبریز صد وسیزده من وسه ربع من میباشد واگر من
تبریز ششصد وچهل مثقالی صرافی است بوده باشد پس کر
یکصد وبیست وهشت من وبیست مثقال صرافی بوده باشد
واما مساحت پس کر آبیست که هر یک از طول وعرض وعمق
آن سه وجب ونیم باشد بوجب مستوی الخلقه که مجموع چهل
ودو وجب وهفت ثمن وجب میشود از وجبهای مستوی
الخلقه وهرگاه دو آب باشند که متصل باشند بیکدیگر
وهر دو با هم بقدر کر باشد پس آن آب بملاقات نجاست
نجس نمیشود چه سطح هر دو مساوی باشد وچه مختلف باشد
پس اگر آبی باشد که از کر بیشتر نباشد ومتغیر شود
یک جزو از آن بنجاست که غیر متغیر از آن آب کمتر

از کر باشد

از کر باشد مجموع آن آب نجس میشود وپاک میشود این
آب بانکه یک کر آب با او متصل شود پس هرگاه تغیر
آن زایل نشود یک کر دیگر با آن متصل میسازند تا تغیر آن زایل
شود و واجب است در اینصورت که جزوی از اجزای آن کر
پاک متصل باین نجس میشود وهرگاه تغیر آب کر نجس از پیش
خود یا بوزیدن بادها یا بواقع شدن اجسام طاهره در آن
زایل شود آن آب پاک نمیشود وهرگاه آب ایستاده از کر
باشد وجمیع آن آب متغیر شود بنجاست همه آن نجس میشود
وهرگاه بعضی از آن متغیر شود پس اگر باقی بقدر کر میباشد
آن متغیر نیز پاک میشود بعد از آنکه تغیر آن برطرف شود
از پیش خود ویا آنکه یک کر دیگر آب بر آن بریزند ویا آنکه
آب بموج بیاید وآب پاک آب متغیر را مستهلک کند
وهرگاه آب ایستاده کمتر از کر باشد بملاقات نجاست نجس میشود

هر چند اوصاف ثلثه آن هیچیک تغیر نیابد و سوای اینکه
آن نجاست را چشم ببیند و یا اینکه نه بیند بسبب کمی آن
و سوای اینکه خون باشد یا غیر خون و یا اینکه آب وارد
شود بر نجاست و یا نجاست وارد شود بر آب و یا اینکه آن
آب با عین نجاست ملاقات کند و یا با چیزی ملاقات
کند که آن چیز بنجاست نجس شده باشد و طریق تطهیر این آب
قبل از این مذکور شده و هرگاه نجاستی ملاقات کرد با آب
قلیلی که بسته شده باشد مثل یخ آن موضع ملاقات نجس
میشود و متمم آن پاک است و هرگاه آب قلیلی بعد از نجس شدن
بسته شود و آن یخ را در میان کر بیندازند آن یخ پاک نمیشود
مگر بعد از آنکه آب شود **قسم چهارم آب** چاه است و آب
چاه هرگاه متغیر شود بنجاست نجس میشود و طریق تطهیر آن
کشیدن آن آب است تا تغیر آن بر طرف شود و یا اینکه

در بیان آب چاه

از پی

از پیش خود و یا بعلاجی تغیر آن زایل شود و هرگاه متغیر نشود
بنجاست نجس نمیشود و مستحب است که همهٔ آب چاه را
بکشند اگر ممکن باشد بجهة مردن شتر در چاه یا واقع شدن
منی یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس یا مست کنندهٔ
یا فقاع و اگر نزح جمیع ممکن نبوده باشد چهار نفر در یک
روز نوبه بنوبه بکشند و یک کر بکشند در موت حمار
و هفتاد دلو در موت انسان و پنجاه دلو در فضلهٔ انسان
که متفرق شده باشد و در خون بسیار غیر از خون حیض
و نفاس و استحاضه مثل ذبح گوسفند و چهل دلو در موت
سگ و خوک و روباه و خرگوش و بول مرد و سی دلو
در وقوع آب باران که مخلوط باشد در آن بول و فضلهٔ انسان
و سگ و ده دلو در فضلهٔ خشک انسان و هفت دلو
در مردن شتر مرغ و کبوتر و مرغهائی که در پای این دو هستند

و مردن موش اگر باد نکند یا منفسخ شده باشد یا پوست

آن کنده شده باشد و بول طفل اکل طعام و غسل جنب اگر

خالی باشد بدن او از نجاست و بیرون آمدن سگ از چاه

زنده و پنج دلو در فضله مرغ دشته دلو در موت موش اگر منفسخ

نشده باشد و باد نکرده باشد و در موت وزغه و مار

و یک دلو در موت گنجشک و نحو آن و بول طفلی که غذا

نموده است بطعام و دلوهای کلی بجهت ذبح مرغ و کبوتر در عاف

تتمه جایز نیست استعمال آب نجس در طهارت نه در حالت

اختیار و نه در حالت اضطرار و همچنین جایز نیست استعمال

آن در خوردن و آشامیدن در حالت اختیار و هرگاه

آب نجسی مشتبه شود در میانه دو ظرف یا بیشتر یا دو دلو را

یا بیشتر واجب است که از همه اجتناب کند و تیمم کند

و هرگاه یکی از آن آبها مشتبه بچیز پاکی ملاقات کند حکم

بنجاست

نجاست آن چیز نمیتوان کرد بلکه محکوم است بطهارت

و همچنین هرگاه آب مباح مشتبه شود بآب غصبی با علم

بغصبیت یا خاک مباح مشتبه شود بخاک غصبی واجب است

از همه اجتناب کند و هرگاه آب مطلق مشتبه شود بآب

مضاف واجب است که از دیگری وضو بسازد و تیمم هم بکند

و هر چیز یکه علم حاصل شود باینکه با رطوبت بنجاست ملاقات

کرده است آن چیز نجس است و بمظنه نجاست نمیتوان حکم

نمود بنجاست آن شیئی هر چند احوط اعتبار آنست و اظهر

اکتفا است در نجاست شیئی بقولین عدلین یا عدل واحد

اگر نجاست آن محکوم بنجاست مقتضی طرفین بوده باشد

باینمعنی که مجزلۀ آن چیز را که عدل نجس میداند نجس بداند اینکه

مجزله تقلید مجتهدی را نموده باشد که آنرا نجس نداند و عدل

تقلید مجتهدیرا که نجس بداند و قول ذی الیدینز در حکم نجاست

مسموع است مثل قول عدل مگر آنکه اخبار نماید بعد از استعمال
شخص که آن مسموع نیست مگر آنکه عادل بوده باشد شخص ذی الید
و هرگاه در جامهٔ غیر یا طعام و شراب غیر نجاستی ببیند واجب نیست
بر او که او خبر دهد و هرگاه جامهٔ نجس را بزنها و کنیزها و گازرها بدهد که بشویند
کافیست در طهارت جامه و غیر آن محض اینکه خبر بتطهیر آن
بدهند و هرگاه صید مجروح حلال گوشتی که میتهٔ آن نجس باشد
واقع شود در آب قلیل و معلوم نشود که مردن این صید بسبب
افتادن در آب است یا بسبب تذکیه و عضو صیدیکه با آب ملاقات
کرده است از نجاست خالی باشد پس آب پاک است
و میته حرام است و نیم خورده حیوانات از آب و غیر آب از
مایعات در پاکی و نجاست تابع آن حیوان است پس هرگاه
آن حیوان نجس العین مثل سگ و خوک و کافر نباشد پاک
است و هرگاه نجس العین باشد نجس است و جمیع حیوانات

سوای آدمی بمحض اینکه عین نجاست از آنها زایل شود
محکوم میباشند بطهارت مثل اینکه گربه مثلاً دهن یا عضو
دیگری از آن نجس شود و بلیسیدن عین نجاست را پاک
کند پاک میشود چه غایب بشوند و چه غایب نشوند و اما آدمی
پس محکوم است بطهارت بعد از آنکه غایب شود القدر
از زمان که ممکن باشد در آن زمان ازالهٔ نجاست چه آن
آدمی علم بنجاست داشته باشد یا نداشته باشد و چه مکلف
باشد چه نباشد بلی هرگاه علم حاصل شود باینکه تطهیر نکرده
است نجس است چه غایب شود و چه نشود و آبی که استعمال
شده باشد در رفع حدث چه حدث اکبر باشد
و چه حدث اصغر و چه حدث اکبر غسل جنابت باشد
و چه غسل حیض و غیر آن باشد پاک است و هم پاک کننده
اعم از اینکه از آن آب کسی رفع حدث کند مثل اینکه

وضو سازد و یا غسل کند و یا اینکه ازالهٔ نجاست
کند و احوط اینست که از غسالهٔ حدث اکبر اجتناب
کند در رفع حدث مطلقا و امّا اینکه در غسلهای سنتی مثل
غسل جمعه و غسل توبه و زیارت استعمال شده باشد پس
احتیاط نیز در اجتناب آنها نیست و امّا اینکه استعمال شده
باشد در رفع خبث آن آب نجس است چه متغیر شده باشد
بنجاست و چه نشده باشد مگر آب استنجا که آن آب
پاک است مگر اینکه یکی از اوصاف سه گانه آن بنجاست
متغیر شده باشد و یا اینکه بر نجاست خارجی واقع شده باشد
و یا اینکه سوای بول و غایط نجاست دیگر مثل خون و غیره
با بول و غایط خارج شده باشد و یا اینکه نجاست از موضع
معتاد بسیار تجاوز نکرده باشد که آنرا استنجا نگویند پس
در جمیع این صور آب استنجا نجس است و ماء استنجا در

موضعیکه

موضعیکه محکوم شد بطهارت اعم از آن است که نجا
ست از موضع معتاد تجاوز کرده باشد یا نکرده
باشد و اجزای نجاست در آب متمیز باشد یا نباشد
و آب پیش از دست بموضع معتاد برخورده باشد یا د
ست پیش از آب بموضع معتاد زده باشد ولکن اگر برای
شستن زده باشد بلکه از برای غرض دیگری زده باشد
مثل نجاست خارج است که آب استنجا بسبب آن نجس میشود
مگر اینکه اولا دست را در خارج بشوید و بعد از آن استنجا
بعمل بیاورد و غسالهٔ حمام پاک است ولکن استعمال
کردن آن در رفع حدث و رفع خبث جایز نیست و امّا
آبهائی که از سقف حمام میچکد و میریزد پس همهٔ آنها پاک
است مگر اینکه علم بنجاست آنها حاصل بشود و حکم آنها
مثل حکم غساله نیست و مکروهست وضو گرفتن و غسل کردن

از آب ظرفی که در آفتاب گرم شده باشد و همچنین
مکروه است غسل دادن اموات از آبی که با آتش گرم
شده باشد مگر در صورتیکه هوا بسیار سرد باشد که متعسر باشد
با آب سرد غسل دادن و همچنین مکروه است نیم خورده حیوان
حلال یعنی حیوانی که عذرهٔ آدمی بخورد و همچنین است سؤر
حیوانی که مردار میخورند و همچنین است سؤر حایضی متهمه باشد
یا مجهول الحال و همچنین است سؤر استر و خر و اسب و موش
و مار و هر چیزی که در آن وزغ یا عقرب بمیرد مطلب ششم — مطلب ششم در ملحقات طهارت
در ملحقات طهارت است و در آن سه فصل است
فصل اول در نجاسات است نجاسات ده است
اول و دویم بول و غایط است از حیوانی که صاحب نفس
سائله باشد یعنی خون او در وقت قطع عرق از عروق بقوه
بیرون بیاید و حرام گوشت هم باشد چه در اصل خلقت
مثل

مثل گربه و شیر و گرگ چه بسبب عارض مثل حیوان
حلال پس هرگاه از حیوانی باشد که نفس سائله نداشته
نداشته باشد سیم و هر چند حرام گوشت باشد و یا اینکه
نفس سائله داشته باشد و ماکول اللحم باشد پاک
است سیم منی است از حیوانی که صاحب نفس سائله
باشد هر چند حلال گوشت باشد و اما منی حیوانی که صاحب
نفس سائله نباشد پاک است و هر رطوبتی که از مخرج بول
و غایط بیرون بیاید سوای بول و غایط و منی و خون همه
پاک است و همچنین قی پاک است مگر اینکه نجاست
متغیر شده باشد پس نجس است چهارم میته است
از صاحب نفس سائله چه آدمی باشد و چه غیر آدمی و همچنین
نجس است اجزای میته اعم از اینکه از حیوان در زنده بودن جدا
شده باشد یا از مرده مگر چیزها لیکه صاحب حیوة نباشند

مثل پشم و مو و رگ و استخوان و ناخن و شاخ و سم و پر و بیضه
که پوست بالای خود را کشیده باشد نجس نیست چه از
حیوان مذبوح باشد که حلال کرده باشند او را تذکیه
و چه از مرداری باشد که در حال حیوة پاک بوده باشد و اعم
و اعم از اینکه پشم و مو را از مردار با مقراض بریده باشند
و یا اینکه کنده باشند لکن در صورت کندن میباید
موضع ملاقات را بشویند و ظاهر بیضه را نیز میباید بشویند
و همچنین پاک است انفحه که آنرا پنیرمایه مینامند درعلم
میته و در آن جاری نیست و شیریکه در پستان میته باشد پاک
است در صورتیکه بعد از دوشیدن بجسد مردار ملاقا
ت نکرده باشد که در اینصورت نجس میشود و فرق
نیست در پاک بودن شیر در اینکه حیوان ماکول
اللحم باشد و پاک بودن اجزائی که صاحب حیوة
نباشند

نباشند مثل پشم و مو و غیر اینها در صورتیست که از
حیوان نجس العین نباشند و اما هرگاه از حیوان نجس
العین مثل کافر و سگ و خوک باشد نجس است
و میت آدمی نیز مثل میت غیر آدمی است که هر چیزی
که بدون رطوبت با آن ملاقات کند نجس نمیشود و اما
با رطوبت پس نجس میشود چه آن میت سرد شده باشد
و چه نشده باشد و از اینجا معلوم شد که نجاست
میت آدمی بر دو قسم است یکی نجاست عینی است
که با رطوبت هر چیزی با آن ملاقات کند نجس
میشود و دیگر نجاست حکمی است که زایل شدن آن
بسبب غسل میشود که محتاج است به نیت مثل غسل
جنابت پنجم خون است از صاحب نفس سائله
و اما خونیکه بعد از ذبح در عروق یا در گوشت یا در شکم حیوان

ماکول اللحم میماند پس حلال و پاک است در صو
رتیکه خون بدن حیوان بمقتضای عادت بعد از
ذبح بیاید چه موضع سر حیوان در حین ذبح بلندتر باشد
از موضع پاهای آن و چه نباشد و اما هرگاه مانعی بهم
رسد که علم حاصل شود باینکه خون بر وجه معتاد بیرون
نیاید پس حلیت و طهارت آن در اینصورت محل
اشکال است و احوط اجتناب است و اما خونیکه در
بدن حیوان غیر ماکول اللحم میماند پس آن خون نجس
است و همچنین است علقه یعنی خون بسته که حیوان
و آدمی از آن متخلق می شود هرچند در تخم مرغ باشد
پس آن نیز نجس است و هرگاه خون پاکی مشتبه شود
بخون نجس پس محکوم است آن خون بطهارت ششم
و هفتم سگ و خوک و اجزای سگ و خوک
است

است چه از اجزائی باشد که حیوة در آنها حلول
کرده باشد و چه نکرده باشد و این در صورتیست
که سگ و خوک هردو بری باشند و اما سگ
و خوک بحری پس پاک میباشند و اما بچه که متولد
بشود از سگ صحرائی میگویند نجس است و هرگاه دریائی
میگویند پاک است و اما در صورت مخالفت
اقرب طهارت و احوط اجتناب است هشتم
کافر است و همه طوایف کفار مثل خوارج و غلاة
و ناصبیها و هرکسیکه انکار کند یکی از ضروری دین را
در اجزای اینها نجس میباشند و اما سوای اینها
از سایر فرق مسلمانان پس محکومند در ظاهر
شرع بطهارت هرچند در باطن نجس و مثل
کفار مخلد اند در نار و اشخاصیکه خدای تعالی را

جسم میدانند یا قایلند بمذهب جبر یعنی
جناب اقدس الهی را مجبور ساخته است
بنده کارها در عبادت و معاصی که بنده کارها در
افعال هیچ اختیاری نیست احوط وجوب اجتنا
ب است از ایشان و اما ولد زنا محکوم است
بطهارت و طفلیکه پدر و مادر او هر دو کافر باشند
نجس است مگر در صورتیکه مسلمانی اورا اسیر کند
پس تابع اوست در طهارت نهم مسکرات
یعنی مست کننده ای است که مایع باشد مثل شراب
و نبیذ و اما چیزهائیکه جامد باشد در اصل مثل بنگ
و چرس هرچند آنهارا باب بجوشانند و شیره
آنهارا بگشند پاک است و همچنین نجس است هر یک از آب
انگور و آب خرما و آب مویز در صورتیکه مسکر باشد و اما هرگاه مسکر نباشد

هرچند

هرچند بجوش بیاید پاک است و آب انگور پیش از آنکه
بجوش بیاید حلال است و اما بعد از جوش آمدن حرام است
چه از آتش بجوش بیاید چه از غیر آن مگر اینکه دو ثلث آن بر
طرف شود و یک ثلث آن باقی بماند سوای اینکه رفتن
دو ثلث بسبب آتش باشد یا غیر آتش که در ینصورت حلال
میشود و اما آب مویز و آب خرما پس حرام نمیشود و بعد از جوش
آمدن هرچند دو ثلث آنها رفته باشد و احوط حرمت است
و مراد از آب مویز و خرما بنا بر قول بحرمت آن آبیست که بعد
از فشردن از آنها بیرون آمده باشد و اما هرگاه آبیکه در میان
آنها است بجوش بیاید پس اظهر عدم حرمت است و همچنین
حلال است آبیکه در حبه انگور است در وقتیکه بجوش بیاید
هرچند احوط حرمت است و همچنین حلال است هرگاه در دیگ
آبیکه میجوشد چند حبه انگور ریخته که مستهلک شود در آب

اندکی هر چند آب آنها بیرون نیاید و آب خورده حلال و پاک
است هر چند بجوش نیاید دهم فقاع است یعنی شیره جو و از جمله
نجاسات عرق کسی است که از حرام جنب شده باشد چه مرد باشد
چه مرده باشد چه زن چه زنا چه لواطه چه وطی بهایم و چه غیر بهایم چه زنده عمل
کرده باشد چه با مرده چه بازوجه خود باشد در حالت حیض یا در حالت
صوم چه انزال شده باشد در حالت جماع و چه نشده باشد و عرق جنابت
بجماع حرام حاصل شده باشد و چه باستمنای حرام و همچنین نجس
عرق حیوان جلال که غذای آن فضله آدمی باشد واما روباه و خرگوش
و موش و وزغ بلکه سایر مسوخات سوای خوک همه پاک
میباشند و همچنین پاک است کرمی که از نجاسات متولد میشود

در احکام نجاسات

فصل دوم در احکام نجاسات است واجب است ازاله نجاست
از جامه و بدن از برای نماز واجب و طواف واجب چه نجاست
کم باشد چه بسیار در صورتیکه آن نجاست از جمله نجاستی باشد که معفو

نبوده با

نبوده باشد و همچنین واجب است ازاله نجاست از جامه
و بدن از برای دخول مساجد هر چند نجاست آنها بمسجد سرایت
نکند مثل حایض و مستحاضه و مجروح و صاحب سلس که اینها
با نجاست میتوانند داخل مسجد شوند در صورتیکه نجاست سرایت
نکند بمسجد و مشاهد هم در حکم مساجد است و ازاله نجاست
از مساجد واجب کفائیست پس هر گاه ازاله نجاست نکرده
نماز کند در وسعت وقت گناه کار است و لکن نماز او
صحیح است و علی الاظهر بلکه واجب است تقدیم نماز در ضیق
وقت اجماعا و حکم مصاحف و ضرایح مقدسه نیز مثل مساجد است
علی الاحوط و همچنین واجب است ازاله نجاست در حالت
اختیار از ظرفهائی که استعمال میشود در صورتیکه نجاست آنها
متعدی شود بماکول و مشروب و واجب نیست ازاله خون
جروح و قروح از جامه و بدن مادامیکه زخم التیام نیافته است

چه خون کم باشد چه بسیار چه همیشه جاری باشد چه نباشد
چه ازاله خون مشقت داشته باشد چه نداشته باشد و همچنین
معفوّاست هرگاه خون از محل ضرورت جرح و قرح تجاوز کند
و بجای دیگری از جامه و بدن سرایت نکند و همچنین معفوّاست
هرگاه مایع پاکی مثل عرق و غیره آنرا ملاقات کند بلی هرگاه
این خون نجاست دیگری ملاقات کند واجب است ازاله
آن و معفوّیت و احوط وجوب ازاله است در صورتیکه
جسمی با رطوبت با آن خون ملاقات کند بعد از آن جسم بجامه
یا بدن او ملاقات کند و مستحب است بر صاحب قروح
و جروح که جامه خود را در هر روزی یکمرتبه بشوید و همچنین واجب
نیست ازاله خون در صورتیکه از درهم بغلی کمتر باشد چه در جامه
چه در بدن و اگر بقدر درهم بغلی یا زیادتر باشد پس معفوّ نیست
و واجب است ازاله آن و همچنین معفوّاست در صورتیکه

خون

خون متفرق باشد هرچند مجموع خون زیاده از درهم بغلی باشد
هرچند احوط وجوب ازاله است در وقتیکه مجموع بقدر درهم بوده باشد
و عفو از خون در این صور در غیر است که خون حیض و استحاضه
و نفاس نباشد و امّا هرگاه یکی از این سه خون باشد هرچند از درهم
بغلی کمتر باشد پس واجب است ازاله آن و امّا سوای این سه خون چه خون
نجس العین و چه میته و چه غیر ماکول اللحم و چه از خود و چه از غیر پس
حکم همه اینها آنست که مذکور شد و مراد از درهم بغلی مقدار بند بالای
انگشت بزرگ دست و یا گودی کف دست میباشد و هرگاه
خون معفوّ مشتبه شود بخون غیر معفوّ پس حکم آن خون حکم خون
معفوّاست و همچنین معفوّاست از نجاسات هرچیزیکه نماز
با آنها به تنهائی تمام نمیشود یعنی ساتر عورت نباشد مثل بند
زیرجامه و کفش و چکمه و جوراب و نحو آن چه پوشیده باشد
و چه با خود داشته باشد چه در محل خود باشد و چه نباشد بلکه

حمل کردن هر چیزی که ملبوس و ساتر عورت باشد و یا
اینکه غیر ملبوس باشد مثل اینکه چند درهم نجس یا سبوی را پر از
نجاست کرده باشد و در آنرا بسته باشد و با خود برداشته باشد
جایز است بلی هرگاه نجاست آنها سرایت کند ببدن یا ملبوس
مصلّی نماز باطل است و همچنین جایز است با عمامه نجس نماز کردن
در صورتیکه بر هیئت عمامه باشد و احوط اجتناب است بلکه افضل
این است که ازاله نجاست کند از هر چیزی که نماز در آن تمام
نمیشود و مراد از ساتر عورت آن شیئی است که طول و عرض داشته
باشد که ممکن باشد که آنرا دور بدن از پشت به پیش که دو طرف
آنرا به بندد بوصفیکه هرگاه در اطراف او کسی ایستاده باشد آن
شیئ عورتین او را پوشانیده باشد بنحویکه آنکس نتواند ببیند
و تنهائی ساتر باشد که احتیاج بریسمانی در بستن و الصاق
کردن در آن نداشته باشد و هرگاه خون از بدن بیرون بیاید

لکن

لکن ظاهر نشود بلکه در زیر پوست بسته شود بیرون آوردن آن واجب
نیست و احوط اخراج است اگر مستلزم ضرر نبوده باشد و همچنین
هرگاه شراب یا میته خورده باشد قی کردن آن واجب نیست
و احوط قی است و هرگاه خواسته باشد جامه یا مثل آنرا از چیزها
نجسیکه بتوان آنرا فشرد با آب قلیل تطهیر نماید پس واجب است بعد
از شستن آنرا بفشرد و که محض آب ریختن بر آن کفایت نمیکند مگر
در بول پسریکه شیر نخورد بخواهش و اراده خود اکل سایر ماکولات
نکند که در تطهیر بول او محض ریختن آب کفایت میکند در صورتیکه
آب محل نجس را فرو بگیرد و امّا جدا شدن آب کافی نیست و هرگاه
جامه یا بدن ببول سوای پسر شیرخواره نجس شود و خواسته باشد
که با آب قلیل آنرا تطهیر بدهد پس واجب است که آنرا دو مرتبه بشوید
و بعد از دو مرتبه شستن آنرا بفشرد و امّا هرگاه با آب جاری
خواسته باشد آنرا تطهیر بدهد پس یک مرتبه شستن کفایت میکند

و امّا آب کثیر ایستاده پس حکم آن نیز حکم آب قلیل است
و اگر سوای بدن و جامه ببول یا بسایر نجاسات نجس شود پس
در تطهیر آن چه بآب قلیل و چه بآب کثیر و چه بآب ایستاده
و چه بآب جاری یکمرتبه شستن کفایت میکند و احوط این است
که دو مرتبه بشویند و واجب نیست کوبیدن و فشردن آنچیزی که فشردن
آنها صعوبت دارد هرچند احوط اعتبار آنست با امکان و امّا
تطهیر ظروف از نجاسات پس تفصیل حکم آن بعد ازین ظاهر
خواهد شد ولکن اظهر عدم اعتبار تعدد غسل است در ظرف در
جائیکه حکم آن تعدد است اگر تطهیر بآب کثیر بدهند ولکن لازم
است سبق تعفیر در جائیکه معتبر است مثل ولوغ سگ و اگر غسل
متحقق شود در چیزیکه عصر در آن معتبر نیست مثل ظروف و نحو آنها
پس قطرات آبی که از آن چیز میچکد بعد از غسل نجس نیست
و امّا اگر مشغول بغسل بعضه باشد پس انقطرات محکوم بنجاست

بلی اگر ریختن آب طول بکشد بعد از آنکه نجاست زایل بشود
یا در اول ریختن پس حکم نجاست آن قطرات محل اشکال است
و امّا بچیزیکه عصر در آن معتبر بوده باشد پس متساقط بعد عصر نجس است
و مختلف در ثوب پاک است و آلتی که بآن میفشرد مثل دست و نحو
آن محکوم است بعد از عصر بطهارت مگر آنکه ملاقات نماید با غساله
منفصله پس نجس میشود باین ملاقات و تنجس مغسول نیز خواهد بود
اگر آن ملاقات نماید و جایز است تطهیر دادن زمین با آب کثیر
و جاری و باران و آفتاب و امّا و تطهیر آن بآب قلیل جایز نیست
بلی هرگاه زمین را که بسنگ یا مثل آن از چیزهای صلب فرش کرده
باشند نجس شود و علم نداشته باشد که نجاست بباطن آن نفوذ کرده
است مثل زمین حمام و مثل آن پس جایز است که بآب قلیل ظاهر آنرا تطهیر
بدهد و همچنین است میوهها و حبّهها در صورتیکه علم نداشته باشد که نجاست
بباطن آنها نفوذ کرده است که شستن ظاهر آنها با آب قلیل کفایت

میکند بلی هرگاه علم حاصل شود که نجاست بباطن آنها نفوذ
کرده است واجب است که آنرا باب کثیر تطهیر بدهند یعنی
که علم حاصل شود که بقدریکه آب نجس نفوذ کرده بوده است
پاک هم بهمان قدر نفوذ کرده است و چونکه حصول علم بکیفیت
مزبوره در نهایت اشکال است میباشد لهذا احوط این است
که اولا آنرا خشک کنند بعد از آن آنرا در آب جاری یا آب
کثیر بگذارند بحدیکه علم حاصل شود که بقدریکه نجاست نفوذ کرده
بوده است این آب نیز نفوذ نموده است و در اینصورت
باب قلیل نمیتواند اکتفا نماید و بالجمله هر جسم صلبی از اجسام
که علم نداشته باشد باینکه نجاست در اعماق آن نفوذ کرده است
آنرا بهر آبی میتواند تطهیر بدهد چه آب قلیل و چه غیر آن
و هر جسمی را که علم بنفوذ نجاست در باطن آن داشته باشد آنرا
نمیتواند تطهیر بدهد مگر باب جاری و آب کثیر بعد از آنکه علم حاصل
شود

شود که بقدر نفوذ نجاست آب نیز نفوذ کرده است پس در مثل
صابون و پنیر و برنج مطبوخ و آرد خمیر شده و گوشت و نحو آن
ملاحظه نماید اگر یقین نماید بدخول نجاست در اعماق آن پس
لازم است که باب جاری و کثیر آنرا تطهیر بدهد بنحوی که گذشت
و اگر یقین ننماید بدخول نجاست در اعماق آن مثل آنکه برنج
آب برداشته بود و بعد نجاست وارد شد بر آن و بعد از
آن بزرگ شدن برنج معلوم شد پس جایز است در اینصورت
باب قلیل نیز تطهیر بدهد لکن بشرط آنکه یقین نکند باتصال
نجس بآن آبی که در وسط برنج است مثل اینکه احتمال بدهد که
سطح محیط برنج مانع از اتصال نجس باب در جوف بشود و اما غیر
آب از سایر مایعات اگر نجس بشود پس علامه حکم نموده است
در طریق تطهیر آن که بگذارند آنرا در آب کثیر بنحویکه سرایت بکند
آب در جمیع اجزای آن قبل از اخراج آن از آب کثیر و لکن

شکی نیست که بعد از علم بهم رسانیدن باین مطلب آن مایع نجس
از حقیقت خود بیرون میرود و اما روغن هر چند از حقیقت خود
بیرون نمیرود لکن فرض حصول علم کذائی نیست بجمیع اجزای آن
محال عادیست و هرگاه چیزی که نجاست واقع شود بر آمدن آن جامد
بوده باشد عرفا پس کفایت میکند برداشتن موضع ملاقات
و ما بقی پاک است و اگر شک بشود که آیا در عرف آن شیئی را
که بر او واقع شده است مایع میگویند یا جامد پس حکم جامد در آن
معمول میدارند و هرگاه نقره آب شده یا قلع آب شده و بخوان آن
نجس شوند بعد از انجماد ظاهر آن را بشویند و اما جامه رنگ شده
برنگ نجس پس پاک میشود باب جاری و کر با علم بنفوذ آب
بجمیع اجزای آن که معلوم است بنجاست و استهلاک آن اجزا در جنب
ماء و باب قلیل نیز میتوان تطهیر نمود اگر انقدر بشویند که در غساله
اثر رنگ باقی نباشد و اظهر عدم اعتبار ورود آب است بر نجاست

اگر بخواهند از آب قلیل ازاله نجاست نمایند پس اگر در لگن
یا نحو آن آب پاکی بوده باشد و جامه نجس را داخل نمایند در آن
و ازاله نجاست بشود و نجاستی باشد که شستن یکدفعه در آن کفایت
بکند پس آن جامه محکوم است بطهارت و آب محکوم است بنجاست
مثل سنگ استنجا و کفایت میکند در ازاله نجاست زوال عین
آن هرچند رنگ و بوی آن بماند و کفایت میکند در پاکی
باطن مثل میان بینی و دهن و نحو آنها زوال عین نجاست از آن
و کفایت میکند بجهت زن مربیه یک طفل ذکور که یک جامه داشته
باشد که بجهت نجاست بولی که از طفل واقع میشود بر آن جامه
هر روزی یکدفعه آن جامه را بشوید و افضل آنست که جامه را در
آخر روز بشوید تا چهار نماز را بطهارت ادراک نماید و لکن
واجب نیست و هرگاه شبهه بشود موضع نجاست در ثوب
واحد واجب است غسل هر موضعی که محتمل است نجس بودن

آن و اگر مشتبه بشود موضع نجاست در ثوب ثیاب متعدده
غیر محصوره باینمعنی که یکی نجس باشد و معین نباشد که کدام یک از
آنهاست مجموع محکوم است بطهارت و اگر ثیاب محصوره
باشد محکوم‌اند کل بنجاست و جایز نیست لبس آن در صلوة مثلا اگر
کل جامه نجس بوده باشد و بعضی از آنرا بشویند دون بعضی آن
بعض مغسول محکوم است بطهارت و نجاست باقی تعدی نمیکند
بمغسول و اگر دو جامه داشته باشد مثلا و یکی نجس بشود و مشتبه بشوند
بهمدیگر و تحصیل جامه غیر از این دو بجهة او ممکن نبوده باشد نماز
میکند در هر یک از آنها پس هر نمازی را در ذیل مذکور دو دفعه
بکند و هر جسمی که ملاقات نجس یا متنجس بکند با رطوبت نجس میشود
هرگاه رطوبت مؤثره باشد باینمعنی که بسبب رطوبت چیزی از
آن بجسم ملاقی برسد و اگر رطوبت بحدی قلیل بوده باشد
که متعدی بجسم ملاقی نکند باعث تنجیس ملاقی نمیشود چنانچه اگر

هر دو خشک بوده باشند مثلا تنجیس نمیشوند و اگر بدن یا جامه
مصلی نجس بوده باشد بنجاست غیر معفوه و نماز بکند با آن نجاست
عمدا یا سهوا نماز او باطل است چه در وقت مطلع بشود یا در خارج
هر چند احوط اعاده است چه در وقت و چه در خارج وقت و اگر
مطلع بشود بنجاست غیر معفوه در وسط نماز و یقین بکند که قبل
از نماز بوده است نماز او باطل است و اگر احتمال حدوث
آن در آن وقت بدهد بدل نماید ثوب خود را یا ازاله نماید آنرا
اگر ممکن بوده باشد و مستلزم فعل کثیر یا نحو آن از امور مبطله نماز
نبوده باشد و از همان موضع بنا نماید و با تمام رساند و اگر ممکن
نبوده باشد رفع آن مگر بارتکاب امر مبطل نماز نماز را باطل
نماید و با شرایط اعاده نماید و اگر تنگ بوده باشد از ازاله نجاست
و اعاده نماز بهمان حال نماز را تمام نماید و اعاده لازم نیست
و اگر بعد از نماز نجاستی در جامه یا بدن خود ببیند و شک بکند

که در حال نماز نیز بوده است بانه نماز او صحیح است واگر
جامه مصلی نجس نشود و بجهت غیر آن نبوده باشد و متمکن از تطهیر
آن نبوده باشد مخیر یا نماز بکند اگر متعذر نبوده باشد واگر متعذر
بوده باشد از عاری شدن بجهت سردی هوا یا نحو آن بهمان جامه
نجس نماز بکند و اعاده لازم نیست هرچند احوط اعاده است
واگر ثوب و بدن هر دو نجس شوند وازاله نجاست هریک
که متعذر باشد لازم است ازاله دیگری اگر متعذر نبوده باشد
واگر نجاست خون بوده باشد و ممکن نبوده باشد تقلیل آن
بنحوی که کمتر از درهم بغلی بوده باشد واجب است تقلیل آن ولکن
واجب نیست تخفیف آن اگر ازاله آن متعذر بوده باشد

در بیان مطهرات

فصل سیم در بیان مطهرات است از جمله مطهرات آب
و خاک است بنحوی که گذشت و از جمله آنها آفتاب است
و او پاک میکند آن نجاستی را که خشک بکند چه بول بوده باشد

چه غیر

چه غیر بول از نجاستی که جرم نداشته باشد یا جرم داشته باشد
ولکن ازاله شده باشد جرم آن از بغیر مطهر و بجهت او رطوبتی باقی بوده
باشد ولکن پاک نمودن شمس آن نجاست را مشروط است
براینکه آن نجاست در زمین بوده باشد یا در حصیر یا در بوریا یا در
چیزی که منقول نشود عادت مثل دیوار و درخت و گیاه و نحو آن
واگر خشک شود زمین نجس مثلا بغیر آفتاب بعد آفتاب
بتابد کفایت نمی نماید در تطهیر آن بلی اگر آنرا تر نمایند بعد آفتاب
خشک بکند پاک میشود و می باید عین آفتاب بتابد و خشک
بکند و کفایت میکند خشک شدن نجس بحرارت او بلی اگر
مشارکت نمایند در خشک شدن نمودن با آفتاب باد
و نحو آن محکوم است آن شیء بطهارت و کفایت میکند در
تطهیر باطن اشراق آفتاب بر ظاهر و خشک نمودن بلی اگر باطن
منفصل بوده باشد از ظاهر مثل اینکه دو دیوار بهم چسبیده باشند

وهر دو نجس نشوند و عین آفتاب بر یکی بتابد و بر دیگری
نتابد و مجموع از حرارت آن خشک شوند اگرچه یکی عین آفتاب
بر آن نتابیده است محکوم است بنجاست وازجمله مطهرات
آتش است و او پاک کننده است انچیزی را که بسوزاند و خاکستر
بکند یا دود و اگر هیزم تر بسوزد و زغال بشود ظاهر عدم طهارت
آن است ولکن حکم بنجاست ملاقی نمیکنیم و هرگاه گل نجس را
خشت بزنند یا کوزه بسازند و آنرا باتش برشته نمایند
تا آجر و خزف بشود اظهر طهارت آنست هرچند احوط حکم
بنجاست است و آرد خمیر شده به آب نجس پاک نمیشود بسبب
بختن و نان شدن وازجمله مطهرات استحاله است مثل اینکه
نطفه حیوان طاهر بشود و آب نجس بول حیوان ماکول اللحم
یا عرق ولعاب حیوان طاهر بشود یا جزء سبزیها و درختها و میوها
بشود و طعام نجس شیر یا سرگین حیوان ماکول اللحم بشود یا جزء حیوان

طاهر

طاهر بشود و خون نجس جرک بشود و شراب و فقاع سرکه بشوند
چه بنفسه یا بعلاج لکن میباید ملاحظه نمود در حین اخراج از ظرف
آنکه ملاقات نماید انطائی را که قبل در حین خمر بآن ملاقات
نموده است و ناقص شده است و اگر شراب نجس بشود بنجاست
خارجیه که غیر از شراب بوده باشد با نقلاب پاک نمیشود و پاک
میشود عین نجس اگر کرم بشود و اگر خاک بشود ظاهر نیز طهارت است
لکن اگر متنجس خاک بشود در حکم بطهارت و نجاست آن اشکال
است و احوط اجتناب است و اما محل نجس محکوم است بنجاست
اگر آن محل یا رطوبت مؤثره ملاقات بنجاست نموده باشد و اگر
آن محل خشک بوده باشد یا رطوبت ملاقات نجاست نموده
باشد اصلا آن محل محکوم است بطهارت و اگر سگ در آب
نمک بیفتد و نمک بشود و آن آب بقدر کر بوده باشد
ظاهر حکم بطهارت آن سگ است وازجمله مطهرات

انتقال است مثل خون نجس که منتقل بشود بحیوانی که صاحب
نفس نبوده باشد مثل کک و پشه و شپش و نحو اینها و بعضی
از علما حکم نموده اند بنجاست بخار متصاعد از آب نجس در وقتی
که برخورد بر جسم صیقلی و تقاطر نماید مگر اینکه معلوم بشود که انقطارها
از هواست ولکن اظهر آنست که احتمال بودن آن از هوا کفایت
میکند در حکم بطهارت وازجمله مطهرات نقص است و آن
بر طرف شدن دو ثلث عصیر است بعد از غلیان بنابر قول
بنجاست و پاک میشود بطهارت آن دست متوجه شونده و جامه
او و آلات طبخ و اگر قطره از آن بریزد بجامه شخصی بعد دو ثلث
رطوبت آن خشک بشود محکوم است بطهارت و اما بنابر مختار
نزد ما که حکم نمودیم بطهارت عصیر حکم بسیار واضح است وازجمله
مطهرات استهلاک است مثل فرو رفتن قطره از بول مثلا در آب
کثیر یا جاری وازجمله مطهرات اسلام است ازچاه بنابر قول نجاست

یا آنکه

یا آنکه آب چاه متغیر نشود وازجمله مطهرات وازجمله آن تابع
شدن مسلمان است بنحوی که گذشت و غسل میت است بنحوی
که گذشت و مخلوط شدن بغیر محصورات وازجمله مطهرات زمین است
که پاک کننده است باطن کفش یا چکمه یا قدم را که نجس بوده باشد
و بمجرد مسح بزمین کفایت میکند هرچند بدون مشی بوده باشد
بلکه هرچند زمین تر بوده باشد ولکن احوط مراعات مشی پانزده
ذراع است و پاک شدن اینها مشروط است بزوال عین نجاست
و اگر نجاست عینی نبوده باشد با مسمای مشی و مسح کفایت
میکند در حکم بتطهیر آن خاتمه حرامست استعمال ظروف طلا و نقره
چه در اکل و چه در غیر آن چه مستعمل مرد بوده باشد یا زن و ظاهر عدم
حرمت استعمال مثل سرمه دان و ظروف تریاک و غالیه و آلات
قلیان و آلات زین و لجام و شمشیر و زنجیر و قندیل و شانه
و میل و نحو آنها است و مکروه است سوار شدن بر اسبیکه در زین

وخشک بودن زمین هم

ولجام او نقره بوده باشد و مکروه است استعمال ظرفی که بعضی
از مواضع آنرا بنقره اندوده باشند ولکن واجب است که در وقت
استعمال از موضع فضه اجتناب نماید و ظروف و سایر مستعملات
کفار سوای پوست و گوشتیکه تذکیه آنها معلوم نبوده باشند محکومند
بطهارت اگر علم نداشته باشد بمباشرت آنها بارطوبت
و جایز است استعمال پوست مذکی در نماز و در غیر آن اگر ماکول
اللحم بوده باشد چه دباغت شده باشد یا نشده باشد علی الاظهر
و بدانکه تذکیه واقع نمیشود بر انسان و سگ و خوک و تذکیه واقع
میشود بر ماکول اللحم بلکه بر سباع علی الاظهر و چیزیکه تذکیه بر آن واقع
نشود نجس است چه دباغت بشود یا نه **تنبیه** واجب است شستن
ظروف از نجاست شراب سه دفعه چه ظرف صلب بوده
باشد یا نباشد مثل سفال و کدو و چوب هرچند احوط در غیر
صلب اجتناب است و از مردن موش در آن یکدفعه و از مردن

جرذ

جرذ که نوعی است از موش هفت دفعه و از سایر نجاسات
یکدفعه ولکن مستحب است سه دفعه و از ولوغ سگ یعنی خوردن
او چیزیرا که در ظرف است بطرف زبان خود سه دفعه مره اول را بخاک
و دو دفعه دیگر باب و واجب نیست در شستن بخاک مزج آن باب
هرچند احوط جمع است در میانه شستن بخاک خشک و خاک ممزوج
باب و واجب نیست که خاک پاک بوده باشد هرچند احوط مراعات
پاک بودن است و ملحق است بولوغ کلب لیسیدن او بزبان
و افتادن لعاب دهن او در ظرف علی الاظهر بلی حکم عرق و سایر
رطوبات و اجزاء و فضلات او مثل سایر نجاسات است
و ملحق بولوغ نیست و اگر سگ بخورد از چیز جامدی که در ظرف
است و بر نخورد بظرف محکوم است بنجاست آن چیزی که دهن او
بر خورده است بآن با رطوبت و غسل ظرف واجب نیست
و اگر یک سگ دو دفعه ولوغ بعمل آورد یا چند سگی ولوغ

بعمل آورند سه دفعه شستن کفایت میکند بنحوی که گذشت
و همچنین اگر منضم بشود بولوغ نجاست دیگری و واجب است
شستن ظرف از ولوغ خوک هفت دفعه کفایت میکند
در شستن ظرف از آب قلیل اینکه آبرا بریزند در ظرف و بعد حرکت
بدهند بنحویکه مستوعب بشود نجس را بعد آبرا بیرون کنند از آن ظرف
بلکه اظهر آن است که اگر ظرف را از آب پر نمایند بقدریکه مستوعب
بشود نجس را دیگر احتیاج بحرکت دادن نیست بلکه مجرد بیرون نمودن
آن آب کفایت میکند هرچند با آلتی بوده باشد لکن مشروط
است که آن آلت را مادامیکه پاک نمایند داخل ظرف نکنند
چه ظرف نجس مثبت بوده باشد که مشقت داشته باشد کندن
آن یا نه و بدانکه اظهر استحباب پاشیدن آب است بثوبی
که ملاقات نماید بسگ و خوک در وقتیکه خشک باشند هرچند
وجوب احوط است و مستحب است رش در جامه که از مجوسی گرفته
باشند

باشند و در جامه که موش تر راه رفته باشد اگر اثر آن مرئی
نشود و در جامه که واقع بشود بر سگ مرده بلکه بر مطلق نجاسات
و در ثوبی که حصول نجاست در آن مشکوک بوده باشد **کتاب**
الصلوة و کلام در آن بیان میشود در ضمن چند مطلب **مطلب اول**
در مقدمات است و در آن چند مقصد است **مقصد اول** در
اقسام اوست بدانکه نماز یا واجب است یا سنت و واجب آن
هفت است نماز یومیه و جمعه و عیدین و آیات و طواف
و اموات و هر نمازیکه انسان واجب بکند بر خود بنذر و مثل
آن و مندوب از نماز سوای مذکورات است از سایر نمازها
بدانکه نماز یومیه پنج است نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح
و هر یک از نماز ظهر و عصر و عشا چهار رکعت است در حضر
و دو رکعت است در سفر و نماز مغرب سه رکعت است در سفر
و حضر و نماز صبح دو رکعت است در سفر و حضر و نوافل یومیه سی

کتاب الصلوة
در مقدمات نماز است

وچهار رکعت است هشت رکعت قبل از ظهر وهشت رکعت

قبل از عصر وچهار رکعت بعد از مغرب و دو رکعت نشسته که شمرده

میشود بیک رکعت بعد از عشا وهشت رکعت نماز شب و دو رکعت

نماز شفع ویک رکعت نماز وتر و دو رکعت نافله صبح واخیر افضل آنهاست

واما نماز غفیله از جمله رواتب نیست ولکن فضیلت بسیار دارد وآن

دو رکعت است در رکعت اولی بعد از حمد آیه وَذَا النُّونِ

اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا تا وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ودر ثانیه

بعد از حمد وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ تا آخر آیه ودر قنوت بخواند

اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِمَفَاتِحِ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا اَنْتَ اَنْ

تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا پس حاجت

خود را بیان کند وایضا بگوید اَللّٰهُمَّ اَنْتَ وَلِيُّ نِعْمَتِي وَالْقَادِرُ

عَلَى طَلِبَتِي تَعْلَمُ حَاجَتِي وَاَسْئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمَّا قَضَيْتَهَا لِي ح

پس نماز را تمام کند ودر حدیث است که سئول میکند از خدا

حاجتی را مگر اینکه باو عطا میفرماید وساقط میشود نوافل ظهر وعصر در سفر

وساقط

وساقط نمیشود سایر نوافل واما سقوط وتیره وعدم سقوط آن محل اشکال

است وسقوط احوط است وظاهر عدم سقوط غفیله است وهرگاه

نماز بکند در اماکن اربعه پس اقرب عدم سقوط نوافل ظهرین

در بیان اوقات نماز است

است **مقصد دوم** در بیان اوقات است **بدانکه** اول وقت

مختص بصلوة ظهر زوال شمس است از وسط السماء تا اینکه بگذرد از ز

مان مقدار اداء آن با اقل واجبات وشرائط مفقوده پس آن وقت

مختص بعصر است واول وقت مختص بنماز مغرب غروب

آفتاب است تا اینکه بگذرد از زمان مقدار اداء آن بنحوی که در ظهر

گذشت پس مشترک میشود با وقت عشاء تا اینکه باقی بماند

بنصف شب مقدار اداء عشا با اقل واجبات با شرائط مفقوده

پس آن وقت مختص بصلوة عشا است وما دامیکه وقت عشا

نشده باشد واجب است تقدیم مغرب بر آن وهمچنین است

کلام در ظهرین ودانسته میشود غروب آفتاب بگذشتن سرخی

مشرقی است از سمت الراس و اول وقت مختص نماز
صبح طلوع صبح صادق است و آخر آن طلوع آفتاب است
و وقت نافله ظهر زوال شمس است تا دو قدم و مراد از قدم هفت
یک شاخص است پس اگر شاخص نصب نماید و بگذرد از سایه
آن از اول زوال مقدار دو سبع شاخص و نافله ظهر را نکرده باشد
مقدم میدارد نماز ظهر را و وقت نافله عصر بعد از فراق از نماز ظهر است
تا چهار قدم پس اگر از اول زوال مقدار چهار سبع شاخص بگذرد
و نافله عصر را نکرده باشد مقدم میدارد نماز عصر را و اگر در وقت
نافله ظهر یک رکعت از او را یا در وقت نافله عصر یک رکعت از
نافله عصر را بجا آورده باشد تمام میباید ما بقی آن نافله را تا هشت رکعت
به نیت ادا علی الظاهر هر چند وقت آن گذشته باشد لکن
احوط آنست که ما بقی را تخفیف بدهد باین معنی که اقتصار نماید بر
اقل چیزی که مجزی است مثل خواندن حمد فقط و یک تسبیح

درمحل

درمحل آن حتی بعضی از علماء حکم نموده اند که اگر تخفیف در صلوة
نشسته بیشتر از نماز ایستاده بوده باشد لازم است نماز نشسته
و احوط آنست که اقتصار نماید در ما بقی به نیت قربت و احوط
اختصاص این حکم است بغیر روز جمعه و زیاد میشود در روز جمعه بر شانزده
رکعت چهار رکعت دیگر و افضل تقدیم تمامست بر زوال روز
جمعه و افضل از این تفریق است باین نحو که شش رکعت از آنها را بعمل
آورد در وقت پهن شدن آفتاب بر روی زمین و شش رکعت
دیگر را در وقت بلند شدن آفتاب و شش دیگر را نزدیک
زوال و دو رکعت دیگر را در وقت شک بزوال و اگر یقین بزوال
بهم رساند افضل تاخیر دو رکعت است از فریضه و مشغول شدن
بفریضه است در اول وقت هر چند ظاهر جواز اتیان آن
دو رکعت است قبل از فریضه در جائیکه لازم نیاید تاخیر جمعه
از اول وقت بقدریکه متعدبه باشد در عرف و احوط بتقدیم

تاخیر نوافل یوم الجمعه از زوال عمل آوردن آنها است بعد
از نماز عصر هر چند ظاهر جواز اتیان شش رکعت از آنها است
میان دو فریضه و اگر اتیان باین شش رکعت لازم داشته باشد
تاخیر فریضه عصر را از چهار قدم پس احوط نیز تاخیر آنها است از نماز
عصر و وقت نافله مغرب بعد از نماز مغرب است تا بر طرف
شدن سرخی مغربی و اگر بعد از شروع در دو رکعت آن زوال
سرخی بشود پس ظاهر اتمام آن دو رکعت است فقط اعم از اینکه دو
رکعت اولی باشد یا اخری و هرگاه قبل از شروع در آن بداند که وقت
بیرون میرود در اثنا پس ظاهر عدم جواز شروع است و وقت نماز
غفیله میانه نماز مغرب و عشا است قبل از بر طرف شدن
شفق و وقت دو رکعت وتیره بعد از نماز عشا است تا نصف
شب و مستحب است که اورا خاتمه نوافلی که بعد از نماز عشا
میکنند قرار بدهد مگر در شهر رمضان که اظهر آن است که مخیر است

دراو

در او میانه تقدیم است و تاخیر بدون آنکه تاخیر جائی داشته باشد
و وقت نافله شب نصف شب است تا صبح صادق و هر چه نزدیکتر
بصبح صادق بوده باشد بهتر است و اگر صبح طلوع نماید و چهار رکعت
از نافله شب را بعمل آورده باشد جایز است که اتمام نماید مجموع آنرا
حتی دو رکعت شفع و یک رکعت وتر را لکن می باید مخفف بعمل آورد
آنها را و بعضی تفسیر نموده اند تخفیف را باقتصار نمودن بحمد و اقل اذکار
و آن احوط است هر چند ظاهر عدم لزوم مراعات این تفسیر است
و در روایت است که اگر باقی را بعد از نماز صبح قضا نماید و نماز صبح را در اول
وقت بعمل بیاورد بهتر بوده باشد و اگر چهار رکعت را بعمل نیاورده
صبح طلوع نماید جایز نیست بعمل آوردن باقی مگر آنکه در اثنای نماز
بوده باشد که در اینصورت جایز است اتمام نمودن چنان
دو رکعت را و وقت نافله صبح بعد از فراغ از نماز شب است
تا آنکه حمره مشرقیه ظاهر شود و اگر آنرا بعمل نیاورده ظاهر شود ابتدا

بنماز صبح میکند بعد آنرا قضا مینماید و احوط آن است که نافلهٔ صبح
را بعد از صبح کاذب و قبل از صبح صادق بعمل آورد و بمقتضای
این احتیاط اگر خواسته باشد بعد از صبح صادق بعمل آورد
احوط تقدیم فریضه است بر آن و عدم تعرض نیت قضا است
در آن مادامیکه سرخی مشرقی طلوع نموده باشد و فرقی نیست
در جواز تقدیم نافلهٔ صبح بر صبح میانه آنکه نماز شب را بعمل
آورده باشد تا نیاورده باشد و اگر بعمل آورده باشد میباید
نافلهٔ صبح را بعد از وتر بعمل بیاورد و جایز نیست قبل از آن و اگر
سرخی مشرقی ظاهر شود بعد از شروع در نافلهٔ صبح ظاهر جواز اتمام
است در این فرض مگر آنکه قبل از شروع بداند که در اثنای
سرخی ظاهر خواهد شد پس ظاهر عدم جواز است در این فرض
و جایز نیست تقدیم نماز شب از نصف شب مگر از برای
صاحب عذری که احتمال بدهد که آن عذر منع نماید از فعل صلوة

در وقت آن

در وقت آن پس جایز است بجهت چنین شخصی تقدیم آن و نیت
تعجیل لکن بعد از فعل نماز عشا و بهتر تاخیر است تا آنکه ثلث اول
شب بگذرد و قضای نماز شب افضل است از تقدیم آن بر نصف
شب و اگر مقدم بدارد و در وقت بیدار شود یا آنکه عذر او زایل شود
ظاهر آن است که دیگر اعادهٔ فعل آن مشروع نیست و جایز است قضای
فرایض در هر وقتی مادامیکه وقت صلوة حاضره تنگ نشده باشد
و اگر وقت آن تنگ شده باشد واجب است تقدیم آن بر قضا و جایز
است قضای نوافل را در هر وقتی مادامیکه وقت فریضه داخل
نشده باشد و اگر وقت آن داخل شده باشد میباید فریضه را
مقدم داشت بر قضای نوافل و جایز نیست نافله نمودن بر کسیکه ذمهٔ
او مشغول بقضای فریضه بوده باشد و اظهر جواز است نسبت
بکسیکه ذمهٔ او مشغول بقضای غیر بوده باشد مثل آنکه خود را
اجاره داده باشد بغیر یا ولی میتی بوده باشد که قضای بر او لازم بوده

باشد و اول وقت افضل است مگر در تأخیر ظهرین تا بعد از
نافله و تأخیر عشائین از برای کسیکه کوچ نموده باشد از عرفات
تا وارد مشعر بشود و تأخیر عشا تا ذهاب حمرۀ مغربیه و تأخیر ظان
بوقت در جائیکه عمل بظن جایز باشد تا آنکه یقین بوقت نماید
و تأخیر دافع اخثبین تا اینکه اخراج آنها نماید و تأخیر نماز شب تا آخر
شب و تأخیر سلس و مبطون ظهر را تا اینکه جمع نماید میان آن
و عصر و تأخیر سلس و مبطون مغرب را تا اینکه جمع نماید آن و عشا
و همچنین است مستحاضه و تأخیر نماز وتیره را بتفصیلی که گذشت و تأخیر
صاحب عذر مثل شخصی که ساتر عورت نداشته باشد
یا جامه پاک نداشته باشد تا آخر وقت و تأخیر مربیه طفل بتفصیلیکه
گذشت ظهر و عصر و تا آخر وقت تا اینکه بعد از شستن جامه
خود چهار نماز را بثوب طاهر یا بنجاست خفیفه بعمل آورد
و تأخیر مسافر تا اینکه وارد خانه بشود و نماز را اتمام نماید و تأخیر در وقتیکه

مشتمل

مشتمل بر وجه اکمل بوده باشد از توجه و اقبال و فراغ بال و تأخیر شخصی
که مشغول است بقضاء حاجت مؤمن و جایز نیست تقدیم و تأخیر
نماز از وقت آن و در وقتیکه علم بوقت ممکن بوده باشد جایز نیست
عمل بظن و جایز است اعتماد نمودن بخبر عدل واحد بدخول وقت و اگر داخل وقت
عمل نماید بظن در صورتیکه جایز است و بعد ظاهر بشود که همه نماز او
در خارج وقت واقع شده است نماز او باطل است و صحیح است
نماز او اگر وقت داخل بشود پیش از فراغ از آن و اگر پیش از
وقت نماز بکند عمداً یا سهواً یا جهلاً نماز او باطل است هر چند
وقت قبل از فراغ از نماز داخل بشود و هرگاه فراموش کند مرا
عات وقت را ولکن نماز کلاً در وقت واقع بشود اظهر صحت
آن نماز است و اگر سهواً نماز عصر را قبل از نماز ظهر بعمل آورد
و متذکر بشود تا بعد از نماز آن نماز صحیح است و اگر در وقت مشترک
واقع شده باشد و باطل است اگر در وقت مختص ظهر بعمل آمده

باشد هرچند بعضی از آن بوده باشد و در صورت صحت
نماز ظهر را العصر می آورد و مثل این است حکم مغرب و عشا
و اگر متذکر بشود قبل از فراغ نماز عدول ینماید بنماز سابق باتمام
از آنکه در وقت مختص از نماز سابق واقع شده باشد یا در وقت
مشترک و در نماز ظهر و عصر عدول تا قبل از سلام ممکن است و در نماز
مغرب و عشا عدول ینماید مادامیکه برکوع رکعت چهارم داخل
نشده باشد و الا عدول ممکن نیست و بدانکه کسی یک رکعت از آخر
وقت را با شرائط درک نماید پس لازم است براو اقدام نماید
بنماز و منزل آنست که تمام نماز را در وقت ادراک نموده باشد
پس اگر ادراک نماید وقت پنج رکعت را قبل از غروب
یا وقت چهار رکعت را قبل از نصف شب واجب است براو که هر دو
نماز را بعمل بیاورد **مقصد سیم** در قبله است بدانکه واجب است
در نمازهای واجب استقبال کعبه با امکان و بدون مشقت

بسیاری

مقصد سیم در بیان قبله

مقصد سیم

بسیاری بحسب عادت و اگر ممکن نبوده باشد علم بعین کعبه مگر
بمشقت بسیاری عادت پس استقبال بجهت کعبه کفایت میکند
جایز است نماز نافله در حالت راه رفتن و در حالت سواری هرچند
بغیر قبله بوده باشد علی الاظهر و کفایت میکند در صورت مذکوره
بجای رکوع و سجود اشاره بسر بجهت رکوع کمتر و بجهت سجود بیشتر و هرگاه در سواری
نماز نافله بکند و روی او پوشیده باشد روی خود را ظاهر کند در حالت
ایما از برای سجود و جایز نیست نماز فریضه در حالت سواری
مگر با عذر مثل خوف و مرض یا منع از نزول لکن واجب است مراعات
قبله بقدر امکان هرچند بسوار شدن حیوان بوده باشد معلوم
و هرگاه ممکن نبوده باشد استقرار و لکن ممکن بوده باشد نماز
در حالت سواری و راه رفتن پس احوط تقدیم اول است اگر استیفا
افعال نماز در آن بیشتر بوده باشد و تقدیم ثانی است اگر
در آن بیشتر بوده باشد و هرگاه حالتین مساوی بوده باشد

پس حاکم بتخییر است واحوط در حالت عذر تاخیر نماز است
تا آخر وقت و واجب است کسیکه در کشتی نماز میکند رو بقبله
بایستد بقدر امکان هر چند کشتی دور بزند و هرگاه معرفت قبله
ممکن نباشد پس احوط آنست که نماز کند بجانب سر کشتی و هرگاه
قبله ممکن بوده باشد پس تکبیرة الاحرام را بطرف قبله بگوید بعد بایستد
بطرف سر کشتی و ضرر نمیرساند دور زدن آن بطرف غیر قبله و واجب
نیست بر شخص اینکه دور بزند بطرف قبله چنانچه در نافله واجب نبود
و جایز است ایماء در نافله سفر که در کشتی واقع میشود و هرگاه علم
بقبله ممکن بوده باشد آن مقدم است و اگر ممکن نبوده باشد
میباید تحصیل مظنه نماید فالاقوی و هرگاه ظن نیز ممکن نبوده
باشد هر نماز واجب را بچهار جانب بعمل آورد و هرگاه وقت
تنگ بوده باشد یا خوف دزد و جانور درنده باشد بهر طرف
که خواهد نماز بکند و جایز است نماز کردن بقبله مسلمانان اعم از اینکه

افاده

افاده علم بجهت بکند یا مظنه و هرگاه در قبله اهل بلد مسلمان اجتهاد
نماید و بجهت او ظن بر خطاء او حاصل شود واجب است بر او عمل نماید
بر مظنون خود و جایز نیست نماز واجبی در حالت اختیار در وسط
کعبه و اگر نماز سنتی بوده باشد یا نماز واجبی بوده باشد و شخص
مضطر بوده باشد مخیر است در استقبال هر دیواری از کعبه که خواسته
باشد و جایز نیست نماز در پشت بام کعبه با امکان نزول
و اگر نزول ممکن نبوده باشد جایز است و لکن در جمیع حالات
نماز بعضی از کعبه میباید پیش روی او ظاهر بوده باشد پس اگر در
حالت سجود سر او محاذی آخر کعبه بوده باشد نماز او باطل است
و اگر نماز بکند بظن قبله پس ظاهر شود خطاء او اعاده نماز بکند
اگر پشت بقبله یا بطرف شرق و غرب بعمل آورده باشد اگر وقت
باقی باشد و اعاده واجب نیست با خروج وقت هر چند احوط
در صورت استدبار اعاده است مطلقا و اگر نماز در میان

مشرق و مغرب بعمل آمده باشد اعاده لازم نیست چه در وقت
و چه در خارج وقت و اگر ظاهر شود خطا در اثنای نماز پس
اگر انحراف بحد مشرق و مغرب نرسیده باشد بر میگردد بطرف
قبله و اگر بحد مشرق یا مغرب یا استدبار رسیده باشد بر او لازم
است اعاده نماز اگر وقت باقی باشد و اگر وقت بیرون
برود احوط آن است که برگردد بطرف قبله و نماز را تمام کند
پس قضا آن را بعمل آورد **مقصد چهارم** در لباس و مکان است

در بیان لباس مصلی

و در آن دو فصل است **فصل اول** در لباس است بدانکه
واجب است ستر عورت در نماز اعم از اینکه نظر کننده
بوده باشد یا نبوده باشد و اگر سهواً عورت او مکشوف
بوده باشد ضرر ندارد و میباید لباس و بدن مصلی پاک
بوده باشد پس اگر لباس یا بدن مصلی نجس بوده باشد
نماز را اعاده نمایند بآن تفصیل که در مطلب ششم کتاب طهارت

در اواخر

در اواخر فصل دوم گذشت بانجا رجوع نمایند و میباید لباس
مصلی غصبی نبوده باشد پس اگر نماز بکند در لباس غصبی با علم
بغصب نماز او باطل است اعم از اینکه ساتر عورت بوده باشد
یا نه بلکه اظهر حکم ببطلان است هرچند مغصوب لباس نبوده
باشد بلکه با شخص بوده باشد مثل انگشتر غصبی یا پول غصبی
و نحو آنها و جاهل بمسئله که اهمال در تعلیم آن نموده باشد معذور
نیست بلی اگر جاهل بغصبیت بوده باشد یا فراموش کرده باشد
اگر نماز او صحیح است و اگر مطلع شود بغصبیت در اثنای نماز بکند
مغصوب را و با لباس مباح ستر عورت خود نماید و اگر
ممکن نبوده باشد نماز را باطل نماید و تحصیل لباس مباح
نماید پس اعاده نماید و حرام است نماز در جلد میته صاحب
نفس سائله و در جلد و پشم و مو و بر غیر مأکول اللحم صاحب نفس سائله
هرچند تذکیه و دباغت شده باشد بلکه هرچند مصحوب مصلی

بوده باشد مثل موی گربه که بلباس چسبیده باشد و جایز است
نماز در موی خز بلکه اظهر جواز است در پوست آن و در موی پوست
سنجاب هر چند احوط ترک است و جایز است نماز در پو
ستی که از دست مسلمان بگیرد یا از بلاد و بلدی که اکثر ایشان مسلمان
بوده باشند و اسلام و کفر فروشنده ظاهر نبوده باشد و اما
اگر بگیرد از دست کافری یا بلدی که اکثر ایشان کافر بوده باشند
و حال فروشنده ظاهر نبوده باشد پس نماز در آن جایز
نیست و جایز نیست نماز در حریر محض بجهة مرد در حالت اختیار
و اما در حالت ضرورت پس باکی نیست و اما اگر حریر مما لا تتم الصلوة
فیه بوده باشد پس اظهر جواز است هر چند احوط منع است
حتی اینکه صدوق ره فرموده است جایز نیست نماز در بند زیر
جامه که سر او از ابریشم بوده باشد و مراد از مالا تتم الصلوة فیه
آنست که آن لباس بتنهائی ساتر عورتین نبوده باشد

مثل کلاه

مثل کلاه و چکمه و قل بند و بند زیر جامه و مثل آن و اما اگر حریر
ممزوج بوده باشد بچیز دیگر نماز در آن صحیح است مثل پنبه
و دیگر آن پس نماز در آن جایز است بشرط آنکه خلیط مستهلک
نبوده باشد بحیثیتی که بآن ثوب ابریشم محض بگویند عرفا و جایز
است سنجاف نمودن حریر بشرط آنکه عرض آن از چهار انگشت
مضموم بیشتر نباشد و جایز است خیاطه ثوب با ابریشم و فرش
نمودن آن و سوار شدن بر آن و بالش و لحاف نمودن
و اگر نیابد مصلی بغیر حریر را و ضروری در لبس حریر نبوده باشد
عریان نماز بکند و اگر نیابد مگر حریر و ثوب نجس را و ضرورت
در لبس یکی از آنها داشته باشد احوط اختیار ثوب
نجس است و باطل است نماز در لباس طلا هر چند
مالا تتم الصلوة فیه باشد مثل انگشتر هر چند روکش آن از طلا
فیه بوده باشد و تکمه قبا و قل بند و اما مثل اشرفی پس جایز است

که با مصلی بوده باشد و جایز است پوشیدن حریر و طلا بجهة زنان
و جایز است نماز در پشم میته لکن اگر کنده باشد میباید
موضع ملاقات را بشوید و مکروه است لباس سیاه سوای عمامه
و چکمه و عبا و در غیر استثنا لبس آن در ماتم امام حسین ع
و مکروهست نماز اینکه لنگ به بندد بر بالای جامه و مکروهست اینکه
بگذارند ثوب را در زیر بال خود و برگردانند آنرا و بر منکب
واحد خود بیفکنند و مکروهست نماز در عمامه بغیر حنک و مکروهست
دهن بستن و نقاب انداختن و قبای تنگ در غیر حرب
بستن وسط در نماز و امامت نمودن بغیر ردا بلکه مکروهست
نماز در غیر ردا از برای هر کسی که واحد ردا بوده باشد
هرچند غیر امام بوده باشد و مکروهست نگه داشتن آهن
باخود ظاهرا و مکروهست نماز در جامه کسی که متهم یا معلوم
بوده باشد بعدم مبالات داشتن از نجاسات و غصب

واستصحاب

واستصحاب فضلات غیر مأکول اللحم و مکروهست نماز در
ثوبیکه در او تمثال بوده باشد و در انگشتری که در آن صورت
بوده باشد چه صورت حیوان بوده باشد چه صورت غیر
آن و مکروهست نماز اگر در مقابل قبله بالشی بوده باشد که در آن
تمثال بوده باشد مگر آنکه او را بپوشند و مکروهست نماز
در هر دو همی که در آن صورت بوده باشد ولکن کراهت
زایل میشود یا تخفیف میباید در وقتی که آنرا در جامه بپیچند
یا در همیانی بریزد و به بندد آنرا در وسط خود بحیثیتی که دراهم در خلف
او قرار بگیرد و مکروهست نماز در چیزی که ظهر قدم را بپوشد
و چیزی از ستر را بپوشد مگر نعل عربی که نماز در آن مستحب
است بدانکه عورت مرد قضیب است و انثیان و حلقه
دبر لکن مستحب است ستر ما بین ناف و زانو بلکه احوط ستر
ناف است تا نصف ساق و جایز است که بپوشد

عورت خود را بهر چیزی که عورت را بپوشد مثل ثوب
و علف و برگ و گل لکن احوط تقدیم اول است اگر ممکن
باشد و الا پس تخییر است میانه علف و برگ و اگر آنها نیز ممکن
نباشد پس ستر نماید بگل و اگر ستر ممکن نبوده باشد نماز را
عریانا بعمل آورد لکن در هر دو حالت بجهة رکوع و سجود باشاره
مینماید لکن اشاره بجهة سجود پیشتر بوده باشد از رکوع و اشاره
بجهة هر دو در حالت قیام است اگر نماز او قائماً بوده باشد
و در حالت جلوس است اگر نماز بکند جالساً و اما تشهد صلوة
عاری قائم پس می نشیند در حالت تشهد و بعد از تشهد
بر میخیزد و نماز را تمام میکند اگر بقیه بوده باشد از رکعات
و الا سلام میگوید همان در حالت جلوس و واجب است
بر عاری ستر قبل بدو دست و اما دبر پس او مستور است
بدو ران و بدانکه مناط در صلوة قائما بجهة عاری عدم نظر
کننده

کنندۀ بر عورت است در حالت دخول او
در نماز هر چند احتمال بدید آمدن ناظر را در اثنا، لکن اگر
در اثنا، ناظر بهم رسید پس می نشیند و نماز را جالساً بعمل می
آورد و اگر مظنه بکند وجود ساتری را در وقت پس واجب
است بر او تاخیر نماز و اگر مظنه نداشته باشد پس اظهر
عدم وجوب تاخیر است و مستحب است بجهة عراة نماز
جماعت باین کیفیت که بنشینند همه ایشان در یک
صف و لکن امام بقدر دو زانو پیشتر بنشیند و نماز بکنند
و بجهة رکوع و سجود ایما، بعمل آورند و اگر احتیاج بزائد بر صف
واحد بشود پس حکم آن مثل صف اول است و بدانکه
همه جسد زن عورت است و واجب است که ستر نماید
مجموع جسد را در نماز مگر رو و دو دست از بند آن و دو پا تا ساق
هر چند احوط ستر قدمین و کفین است و واجب است بر زن

ستر مجموع گیسوی خود هرچند ناظری نبوده باشد و جایز است
بجهت کنیز و دختر نابالغ گشودن سر خود بازکردن در نماز و مستحب
است بجهت مرد ستر مجموع بدن خود در حالت نماز القدر یکه
بحسب عادت مستورات در ردا اکمل است و عمامه وزیر جامه
اتم است و در حدیث است که کسیکه دو رکعت نماز بکند
با عمامه فضیلت او با کسی که عمامه نزده باشد مثل فضل
پیغمبر است بر امت خود **فصل دوم** در مکان است بدانکه

در مکان مصلی

واجب است که مکان مصلی مباح بوده باشد هرچند شاهد
حال دلالت بر آن بکند مثل آنکه قرینه بوده باشد که دلالت
بکند بر رضای مالک و ظاهر جواز اکتفا است بدلالت ظنیه
هرچند احوط اعتبار علم است لکن ظاهر عدم خلاف است
در میانه اصحاب در جواز نماز در صحراها و بوستانها در وقتیکه
ضرر بمالک نرسد و نبوده باشد در آنجا چیزی که دلالت بکند

بر عدم

بر عدم رضای او هرچند صاحب مال صغیر یا مجنون بوده باشد
و همچنین است حکم در آسیاها و حمامات و کاروانسرا
و نحو آن که بوجود عدم چیزی که دلالت بکند بر عدم رضای
مالک اکتفا میتوان نمود و باطل میشود نماز در مکان غصبی
با علم بغصبیت و در حالت اختیار هرچند جاهل بحکم مسئله
بوده باشد و تقصیر در تعلیم آن نموده باشد پس اگر جاهل
بغصبیت بوده باشد یا مضطر بوده باشد مثل محبوس یا ناسی
بوده باشد نماز او صحیح است و شرط است طهارت موضع
جبهه در سجود و اگر مشتبه شود مکان پاک بمکان نجس پس
واجب است اجتناب اگر محصور باشد عادت مثل
یک خانه یا دو خانه مثلا و اگر محصور نباشد پس واجب
نیست اجتناب مثل صحراه مثلا و جایز نیست نماز در
حالتیکه در برابر او یا پیشش روی او زنی بوده باشد که نماز بکند

مگر آنکه میانهٔ ایشان حایلی بوده باشد یا ده ذراع در میان
دو موقف ایشان فاصله بوده باشد یا زن در خلف
واقع شده باشد هرچند بقدر یک شبر بوده باشد هرچند احوط
در فرض اخیر تأخر زن است بنحویکه در همهٔ حالات نماز
حتی حالت سجود محاذی نشود هیچ جزو از بدن او با هیچ جزو از بدن
مرد و اگر مرد یا زن سبقت بنماز نموده باشد و بعد آن دیگری
بیاید و در مقابل یا پیش رو شروع بنماز نماید نماز اخری
باطل است و اگر یکدفعه شروع بنماز نمایند نماز هر دو باطل است
و اگر بالصلوة دیگری نشوند مگر بعد از شروع در نماز پس اظهر مطلع
صحت هر دو نماز است و فرقی نیست در نماز میانهٔ واجبی
و سنتی و جماعت و منفرد و ایضا فرقی نیست در فساد نماز
زن میانهٔ مرد و صبی و اما مرد پس اظهر عدم فساد نماز است
بسبب نماز دختر نابالغ بحذاء او هرچند احوط فساد است

و اگر یکی

و اگر یکی از مرد یا زن بر مکان مرتفعی نماز بکنند و از اساس
آن مکان تا موقف دیگری ده ذراع نبوده باشد لکن
اگر خط مستقیمی از موقف احدهما اخراج نمایند بموقف دیگری
ده ذراع بوده باشد پس اظهر صحت هر دو نماز است و مکروهست
نماز در حمام حتی در جامه کن و در خانه که بول یا غایط در آن کرده
میشود و در وادی مورچه و در مواضعیکه محل جریان آب است
و در شوره زار و در ریگ زار و در میان قبرستان سوای
قبور ائمه علیهم السلام و احوط عدم جواز نماز است در پیش
قبور ائمه علیهم السلام و اما نماز در محاذی سر قبر امام ع و پای
آن پس محل اشکال است هرچند اظهر جواز است
و زایل میشود کراهت اگر در میان مصلی و قبور حایلی
بوده باشد یا ده ذراع فاصله بوده باشد و مکروهست
نماز در خانهائی که مهیا شده است بجهت افروختن آتش

مثل مطبخ و تون حمام و نحو آن و در خانه که در آن سگ بوده
باشد و در خانه مجوس و در جاده ها و اماکنی مانع مرور کننده
نباشد و در محل بستن اسب و الاغ و قاطر و مکروه است نماز
کردن و حال اینکه پیش روی شخص آتش یا صورت بوده
باشد و تخفیف میابد کراهت بتغییر دادن صورت خصوصا
بر طرف نمودن دو چشم یا یکی از آن و اگر سر را بر طرف نماید
افضل است یا بپوشانیدن بنحو ثوبی یا بودن آن صورت
در غیر جهة قبله یا بودن آن در زیر دو قدم و مکروه است نماز
و حال آنکه در پیش روی مصلی نوشته باشد یا آدمی
بوده باشد مواجه یا دری که باز بوده باشد یا شمشیر برهنه
یا خرمن گندم که از کاه جدا نکرده باشند و از برای مصلی
که در پیش روی خود ستره قرار بدهد مثل عصا یا کلاه یا تیر
یا تسبیح یا تلی از خاک یا خط یا نحو اینها بلی افضل ارتفاع ستره است

از ارض

از ارض بحیثیتی که مانع از مرور بوده باشد و فرقی نیست در استحباب
ستره در میان امام و ماموم و منفرد پس مستحب است اخذ
ستره بجهة امام و اهل صف اول غیر از شخصی که در خلف امام
واقع است و اما این شخص واقع در خلف با سایر صفوف
پس جایز است بجهة ایشان آن شخصی را که پیش ایشان
ایستاده است بجهة خود ستره قرار بدهند و مکروه است مرور
در پیش مصلی بلی اگر بجهة او ستره بوده باشد پس ظاهر عدم
کراهت مرور است در خارج آن **تنبیه** بدانکه نماز واجبی
در مسجد افضل است و سنتی در منزل مگر در وقتیکه امید
پیروی نمودن غیر بوده باشد یا ایمن بوده باشد شخص
از نفس خود از ریا پس در اینصورت مستحب است
اتیان آن نیز در مسجد و مستحب است که مسجد غیر مسقف
بوده باشد و محل تطهیر از حدث و خبث در در مسجد

بوده باشد و مناره در دیوار مسجد بوده باشد نه در وسط
آن و مکروهست بلند نمودن مناره ازید از سطح مسجد و مستحب
است که در وقت داخل شدن بمسجد پای راست را مقدم
بدارد و بگوید بسم الله و علی الله توکلت و لا حول و لا قوة الا بالله
و در وقت بیرون آمدن پای چپ را مقدم بدارد و بگوید
بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و مستحب است در حین
دخول بمسجد که نعلین خود را ملاحظه نماید که نجس نباشد
و مستحب است تعمیر نمودن مسجد و جاروب کردن
و در شب چراغ روشن کردن و جایز است خراب نمودن
مسجدی که در شرف انهدام بوده باشد بلکه جماعتی واجب
دانسته اند در وقتیکه ترسیده بشود از خراب شدن
آن بر بعضی از مترددین و ایضا جایز است خراب
نمودن مسجد بجهة توسعه خصوصا در وقتیکه احتیاج
بتوسعه

بتوسعه بوده باشد و جایز است که دری احداث نماید
در مسجد از برای مصلحت عامه مثل ازدحام مسلمین در دخول
و خروج و جایز است که صرف نماید آلات مسجد را در غیر آن از
سایر مساجد در وقتی که بماند عدم احتیاج مسجد را بآن لا عینا
و قیمتا و اگر عینا محتاج بآن نباشد و لکن قیمتا محتاج باشد پس
اظهر جواز صرف آن است در قیمت دکانی یا نحو آن و صرف منفعة
آن در مصالح مسجد از حصیر و تعمیر و نحو آن بلی اگر مسجد خراب
شده باشد و ظن قوی بر عدم آبادی آن باشد ابدا پس اظهر
جواز صرف آنست در مسجد دیگر و مکروهست بلند نمودن
دیوار مسجد و قرار دادن محراب در خارج دیوار مسجد و راه
قرار دادن بمسجد اگر لازم نیاید تغییر صورت مسجد بیت
الاحرام است و مکروهات در مسجد بیع و شرا و راه دادن
مجنون و طفل غیر موثوق به و اما حکم نمودن پس محل

اشتغال است واحوط اجتناب است سیما در اوقات
نماز مکروهست در مسجد طلب گم شده کردن یا طلب صاحب
آنرا نمودن وخواندن شعر باطل وشعری که در آن منفعت
دینی نبوده باشد واقامه حدود وبلند نمودن صورت
مگر بذکر خدا هرچند احوط عدم رفع است در آن نیز مگر مصلحت
اقتضاء آن نماید ومکروهست در مسجد عمل صنعت نمودن
وایضا مکروهست که داخل مسجد بشود وحال آنکه دهن او بوی
اذیت رساننده داشته باشد مثل سیر وپیاز وکراث
ومکروهست در مسجد آب بینی یا بلغم سینه انداختن وکشتن
شپش واگر این سه را در مسجد بیفکند با خاک بپوشد
ومکروهست در مسجد انداختن سنگ یا استخوان یا نحو
آن با انگشت یا بمحذفه ومکروهست در مسجد کشف نمودن
عورت با عدم ناظر محترم ونقش صور غیر ذی الروح وهمچنین است

ذی روح

ذی روح اگر جایز بدانیم آنرا وحرام است نقش نمودن
مسجد بطلا وادخال نجاست در آن اگر مستلزم تلویث
آن باشد هرچند احوط منع است هرچند مستلزم تلویث
نبوده باشد وحرام است بیرون بردن سنگ ریزه
از مسجد اگر جزء مسجد یا جزء آلات مسجد باشد واگر بیرون برد
میباید برگرداند واگر غیر از خاک روبه مسجد بوده باشد پس
اظهر جواز اخراج است بلکه مستحب است وحرام است
متعرض شدن معبد یهود ونصاری اگر اهل آن اهل ذمه
بوده باشند واگر در دار الحرب واقع شده باشد جایز
است استعمال آلت آن در مسجد بلکه جایز است که نفس
همان معبد را مسجد قرار بدهد وخراب بکنند چیزی را که مسجدیت
مقتضی آنست مثل قرار دادن محراب در دیوار آن
فائده بدانکه اگر کسی سبقت بگیرد بسوی مکانی از مسجد

یا روضات متبرکه پس اولی است با آنمکان مادامیکه
باقیست در آن و همچنین است اگر مفارقت بکند ولکن
در نیت او عود با آنمکان مادامیکه باقیست بوده باشد ورحل
او هر چند مثل تسبیح و قدبندی و جلد در آن مکان باقی باشد
و غصب کننده مکان او گناهکار است و نماز آن در چنین
مکانی صحیح نیست و اگر مفارقت بکند و نیت عود داشته
باشد ولکن رحلی در آنمکان نداشته باشد پس اظهر عدم
اولویت است و اگر مفارقت بکند و رحل او باقی باشد
ولکن نیت عود نداشته باشد پس اظهر جواز نماز غیر اوست
در آنمکان و اگر رحل باقی باشد و نیت عود داشته باشد
ولکن آنروز و آنشب حاضر نشود در آن مکان پس اظهر
جواز نماز غیر است در آن مکان و اگر سبقت نماید در مکانی
مسجد یا روضه متبرکه که صلوة جماعت در آن اقامه میشود

ورحل

ورحل او نیز در آنمکان بوده باشد بعد مفارقت بکند
و نیت عود داشته باشد بعد اقامه جماعت بشود و این
شخص حاضر نشود و بسبب آن مکان خالی فرجه در صفوف
حاصل بشود پس اظهر جواز برداشتن رحل و نماز گذاردن
در آن محل است لکن احوط عدم وضع رحل است و در چنین
مکانی که جماعت اقامه میشود یا محل تردد زوار است بجهتیکه
این فعل منشا تعطیل ایشان بوده باشد و احوط بحال
خیر رعایت حال واضع رحل است در یکروز و یکشب و اگر
دو نفر سبقت نمایند در یکدفعه پس مکانی از مسجد مثلا
عمل بقرعه نمایند **مقصد پنجم** در اذان و اقامه است بدانکه
اذان و اقامه مستحب اند در فرایض یومیه خصوصا
در نمازهای جهریه خصوصا نماز صبح و مغرب و ساقط
میشود اذان نماز ثانی از برای هر جمع کننده میانه دو نماز

مقصد پنجم در اذان و اقامه است

ومراد بجمیع اینست که نافله نکند در میانه آن دو نماز و فصل
کثیر وامورات فارجه غیر مرتبه بنماز بینهما واقع نشود پس بوقوع
نافله یا فصل کذائی جمع نخواهد بود و علیهذا باید اذان را بگوید هرچند در
روز جمعه بوده باشد در وقتیکه نماز ظهر را در آنروز بعمل آورده
باشد و اگر نماز جمعه بعمل آورده باشد پس شاید احوط
ترک آن بوده باشد و ایضاً ساقط میشود اذان عصر در روز عرفه
و اذان عشا در شب مشعر الحرام و ظاهر عدم جواز اتیان
است در این دو موقع و جواز اتیان است در اول هرچند
احوط در آن نیز ترک است و ایضا ساقط میشود اذان از برای
قضا کننده نمازهای متعدده که اذان گفته باشد در نماز
اول آن هرچند اظهر افضلیت اتیان آن است در هر نما
زی که قضاء آن مینماید و ساقط میشود اذان و اقامه
از کسیکه در مسجد اراده نماز بکند و حال آنکه قبل از آن

نماز جما

نماز جماعتی در مسجد بعمل آمده باشد که اذان و اقامه گفته
باشند لکن بشرط آنکه از صف جماعت بقیه بوده باشد
هرچند یکنفر بوده باشد و بهیئت خود باقی باشد و شرط دیگر
آنکه مکان وحدت عرفی داشته باشد پس اگر جماعت
در حجره از مسجد واقع شده باشد و اراده نماز بکند در حجره
دیگری از مسجد پس اظهر عدم سقوط است و شرط دیگر عدم
خروج وقت است پس اگر جماعت اولی ظهرین را مثلا
در وقت بعمل آورند و بعضی از آنها مشغول تعقیب
بشوند تا وقت مغرب پس اظهر عدم سقوط است از شخصی
که اراده نماز مغرب نماید و اظهر عدم فرق است در سقوط
میانه نماز ادا و قضاء و اعم از اینکه قضاء از جهت خود بوده باشد
یا غیر و آن نماز قضاء مماثل با نماز جماعت واقعه بوده
باشد یا مخالف و آن نماز ادا مماثل فریضه واقعه بوده باشد

مثل ظهر با ظهر یا مخالف مثل ظهر بعصر یا بالعکس و فرقی
نیست در سقوط میانه آنکه تمام شده باشد نماز جماعت
یا نه و اظهر عدم سقوط است اگر امام جماعت اهل خلاف
بوده باشد و اگر شیعه اثنی عشری بوده باشد پس اظهر
سقوط است هر چند جایز الاقتدا نبوده باشد و اظهر آنست
که منع در این موضع محمول است بر کراهت هر چند احوط ترک
است و کیفیت اذان و اقامه بنحوی است که معهود
است و تکبیر در اول اذان چهار دفعه است و تهلیل در آخر
اقامه یکدفعه و اما شهادت بولایت امیر المؤمنین ع
پس آن جزو اذان نیست لکن باکی نیست اگر بگوید بقصد
برکت بلکه اظهر استحباب ذکر آنست در اذان بلکه در اقامه
نیز و جایز است اذان طفل ممیز و اعتداد میتوان نمود
باذان طفل غیر ممیز و باذان غیر شیعه اثنی عشریه و باذان غیر

ابد

مرتب میانه اذان و اقامه و میانه فصول آنها و مستحب
است بجهت حاکم اینکه نصب نماید بجهت اذان شخص عادل را
و اینکه شدید الصوت بوده باشد و مستحب است اینکه مؤذن
بصیر باوقات بوده باشد و پاک بوده باشد از حدث
و بایستد بر مکان مرتفعی و رو بقبله بوده باشد و متانی بوده
باشد در اذان و سریع بوده باشد در اقامه و وقف نماید
در اواخر فصول اذان و اقامه و سخن نگوید در وسط اذان
و اقامه بلکه ظاهر بعضی از اخبار حرمت کلام است در وسط
اقامه و لکن اظهر حمل اوست بر کراهت و مؤکد میشود
کراهت بعد از قول اقامه گوینده قد قامت الصلوة
و اما سخنی که متعلق بنماز داشته باشد از تقدیم امام یا تسویه
صف یا مثل آنها پس اظهر عدم کراهت است هر چند احوط
استثناء خصوص کلامی است که متعلق بتقدیم امام بوده باشد

بلکه شاید احوط تقدیم مثل اشاره است بر کلام هر چند در
تقدیم امام بوده باشد و اگر سخن بگوید در اثناء اقامه مستحب
است که اعاده نماید اقامه را و مستحب است که فصل قرار بدهد
در میان اذان و اقامه به دو رکعت نماز یا به سجده یا به قعودی
یا به کلام برداشتنی و در مغرب به کلام برداشتن یا به سکوتی
یا به تسبیح لکن احوط تخصیص دو رکعت است به نوافل مرتبه
در اوقات خود و مستفاد از بعضی از اخبار افضلیت نافله
است نسبت به قعود و مجزی است قول الحمد لله در میان
اذان و اقامه و در حدیث است که کسی اذان بگوید بعد
سجده بکند و بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ رَبِّی سَجَدْتُ لَکَ خَا
ضِعًا خَاشِعًا آمرزد خدای گناهان او را و در خبر است که
میگوید شخص بعد از آنکه از اذان فارغ بشود و بنشیند
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ قَلْبِی بَارًّا وَرِزْقِی دَارًّا وَاجْعَلْ لِی عِنْدَ قَبْرِ

رسول الله

رَسُولِ اللّٰهِ قَرَارًا وَمُسْتَقَرًّا و شیخ طوسی در مصباح فرمو
ده است که مستحب است اینکه بگوید در سجده میان اذان و اقامه اَللّٰهُمَّ
اجْعَلْ قَلْبِی بَارًّا وَرِزْقِی دَارًّا وَاجْعَلْ لِی عِنْدَ قَبْرِ رَسُولِ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مُسْتَقَرًّا وَقَرَارًا و مستحب است که مؤذن صوت
خود را بلند بکند و اقامه را پستتر از اذان بگوید و مستحب است
حکایت اذان حتی در خلا بلکه حتی در وقتیکه قرائت قرآن
میکند پس قطع نماید و حکایت اذان بکند و بعد قرائت
نماید و مستحب است حکایت اقامه علی اظهر عدم استحباب
حکایت اذان و اقامه است در وقتیکه شخص در نماز بوده
باشد و مکروه است که مؤذن التفات بکند بطرف راست
و چپ و اگر تشاح نمایند مؤذنین مقدم میدارند اعلم
باحکام اذان و کامل در شرائط معتبره و در اهمال آنرا و باقی را
قرعه میزنند و اگر بخواهند که اذان بگویند یکدفعه پس احوط

ترک آنست در اذان اعلامی با وحدة مکان و در صلوة
جماعت واحدة و جایز است که اکتفا نماید مصلی باذان دیگری
در وقتیکه بشنود آنرا اعم از اینکه شنونده امام بوده باشد یا منفرد
وگوینده امام یا ماموم بوده باشد یا منفرد بلکه ظاهر جواز اکتفا
بسماع اقامه است از اقامه لکن حکم در آن مختص بامام پس
اکتفا نمیکند منفرد باقامه غیر و احوط تقیید حکم اکتفا در اقامه است
باینکه شنونده سخن نگوید و اقرب استحباب اعاده اذان
و اقامه است در صورت سماع و اگر اذان بگوید منفرد و اقامه
بگوید بعد اراده نماز جماعت بکند مستحب است که اعاده
نماید آنها را و مستحب است که دو انگشت خود را در دو گوش خود
بگذارد در حالت اذان **تنبیه** اگر ترک بکند اذان و اقامه
را عمداً و داخل در نماز بشود جایز نیست رجوع و اگر نسیاناً
بوده باشد جایز است که رجوع نماید مادامیکه برکوع نرفته
باشد

باشد و همچنین است حکم ترک اقامه فقط و اما ترک اذان
فقط پس رجوع بجهت آن جایز نیست و احوط اختصاص این حکم
است بنماز انفراد نه جماعت **مطلب دوم** در ماهیت نماز
است و در آن چند مقصد است **مقصد اول** در نمازهای
یومیه است و در آن چند فصل است **فصل اول** در نیت
است بدانکه واجب است که نماز با نیت بوده باشد و مراد
بآن داعی بر فعل است پس اگر نماز را بعمل آورد و مقصود او
اطاعت خدا بوده باشد نه غیر او کفایت میکند هر چند در
دل اخطار ننماید و لکن اخطار احوط است و واجب نیست
نیت وجوب و ندب بلکه کفایت میکند استحضار آن
فعل بدون ملاحظه احدهما و همچنین است نیت اداء و قضاء
و لکن اگر فعل مشترک بوده باشد در میانه واجب و ندب
یا اداء و قضاء در آنوقت تعیین لازم است بقدریکه

در نمازهای یومیه

در بیان نیت است

دفع اشتراک نماید مثل آنکه دو رکعت صبح میتواند مصلی از
نافله قرار بدهد و بفریضه پس میباید معین نماید تا دفع اشتراک
بشود و لازم است که نیتی نکند که منافی نیت اولی باشد و تفصیل
آن در وضو گذشت مرجوع بآنجا نمایند و بدانکه نماز باطل میشود
بترک نیت چه عمدا و چه سهوا و لکن رکن نیت چنانچه بیان

در بیان قیام

آن ظاهر میشود در قیام **فصل دوم** در قیام است بدانکه قیام
متصل برکوع و تکبیرة الاحرام رکنی است و واجب است قیام
متصل بقرائت لکن رکن نیست و مراد برکن آن واجب است
که داخل نماز بوده باشد و نماز بترک آن باطل میشود چه ترک آن
عمداً بوده باشد یا سهواً و اما نیت پس اظهر آنست که رکن
نیست هر چند نماز باطل میشود بترک آن عمدا یا سهوا باعتبار
آنکه نیت داخل در نماز نیست بلکه بشرطیه اشبه است و
نیستی که مراد برکن آن واجبی است که داخل در نماز بوده باشد

و ایضاً

و ایضا واجب است قیام در تسبیحات دو رکعت آخر
واجب از آن و واجب است قیام بعد از رکوع بقدر مسمای
آن و اما قیام قنوت پس اظهر استحباب آنست و واجب
است در قیام واجب قرار گرفتن و تکیه بچیزی نکردن بنحویکه
اگر آنچیز را بردارند شخص بیفتد و واجب است اعتماد بهر دو پا نمودن
لکن باکی نیست اگر ثقل در یکی بیشتر بوده باشد از دیگری
و جایز است که در حالت برخواستن استعانت بجوید بچیزی
تا برخیزد و اگر عاجز بوده باشد از قیام مستقلا واجب است
که در حالت قیام اعتماد بچیزی نماید چه آنچیز آدمی بوده باشد
یا غیر آن و اگر عاجز بوده باشد از راست ایستادن بایستد
بر حالت انحناء هر چند بحد رکوع بوده باشد یا غیر آن و اگر
عاجز بوده باشد از قیام در بعض القدری را که ممکن است
بعمل آورد پس بایستد نزد تکبیرة الاحرام و مستمر بوده باشد

تا اینکه عاجز بشود و بعد بنشیند و اگر امر مصلی دایر بشود در میانه قیام
بی انحناء با استناد بچیزی و قیام با انحناء بی استناد پس اظهر
تقدیم اخیر است و اگر عاجز بشود از قیام بسبب حاصل شدن
الم شدیدی که عادت متحمل آن نمیتوان شد نماز را نشسته
بعمل آورد بجهة اخبار طبیب حاذق بحصول ضرر از قیام و هرچند
آن طبیب کافر بوده باشد و متحقق میشود رکوع جالس بخم
شدن او بنحوی که در عرف بگویند که رکوع بعمل آمد هرچند احوط
آنست که خم بشود بنحویکه محاذی بشود روی او در زانوی او را یا موضع
جبهه او را بلند بکند و ران خود را از دو ساق خود واجبست
در جلوس استقلال و انتصاب و با عجز از اول تکیه میکند بچیزی
و با عجز از ثانی می نشیند در حالتیکه منحنی بوده باشد و مستحب
است تربع در حالت جلوس یعنی بلند نماید دو ران دو
ساق خود را مگر در حالت رکوع که مستحب است فرش نماید

[illegible]

دو پای خود را در زیر خود و بنشیند بر بالای آن بعد رکوع
بکند و در حالت تشهد مستحب است که تورک بعمل آورد
و اگر عاجز بوده باشد از نماز نشسته نیز بر پهلوی راست بخوابد
و اگر از آن نیز عاجز بوده باشد بر پهلوی چپ بخوابد و باید
مقادیم بدن خود را بطرف قبله نماید و بجهة رکوع و سجود ایماء
نماید اگر قدرت بر آنها نداشته باشد و اگر قدرت داشته باشد
لازم است که بعمل آورد و اگر قدرت نداشته باشد که اسافل
اعضای خود را بلند نماید بجهة سجود واجب که بالشی یا نحو
آن گذاشت که سجده بکند یا بلند نمود چیزی را که سجده نماید
بر آن و لازم است در حالت اضطجاع که بجهة سجود ایماء
ملنماید بسبب عدم قدرت بر سجود اینکه چیزی را بر جبهه خود
بگذارد و احوط آنست که ما یصح السجود بوده باشد و واجب
است بر مضطجع استقلال و اگر ممکن نباشد تکیه بر چیزی

نماید و اگر عاجز بوده باشد از نماز پهلوی بر پشت بخوابد
و نماز بکند و زیر پاهای خود را بطرف قبله نماید بنوعی که اگر بایستد
رو بقبله باشد و چیزی در زیر سر خود بگذارد بنوعی که روی او بطرف
قبله بوده باشد و بجهة رکوع و سجود ایما نماید بسر اگر ممکن بوده باشد
و اگر ممکن نبوده باشد قرار بدهد از برای نیت و تکبیر و قرائت
و آنچه تابع آنهاست گشودن دو چشم خود را و از برای رکوع
پوشیدن آنها را و از برای برخاستن از رکوع گشودن آنها را
و از برای سجدهٔ اول پوشیدن آنها را و از برای سر از سجده
برداشتن گشودن آنها را و از برای سجده دوم پوشیدن
آنها را و از برای سر برداشتن از آن گشودن آنها را و بهمین
کیفیت معمول بدارد در سایر رکعات و گشودن چشمها
در نیت و تکبیر و قراءة بر سبیل احتیاط است والا مقتضای
دلیل عدم لزوم آنست بلکه قدر لازم گشودن آنها است قبل

ازرکوع

از رکوع تا غمض بجهة رکوع حاصل بشود و اگر ایما بدو چشم ممکن
نبوده باشد بچشم واحد کفایت میکند و اظهر عدم لزوم بودن ایما
بدل از سجود واست پستر از ایما بدل از رکوع اگر ایما بسر بوده باشد
و همچنین اگر ایما بچشم بوده باشد لازم نیست که بجهة سجود شدت
غمض چشم بعمل آورد و بجهة رکوع اخف از آن هرچند احوط مراعات
آن است و اگر از استلقا نیز عاجز بوده باشد از ایما بچشم ساقط
میشود در رکوع و سجود و لکن احوط عدم سقوط نماز است و همچنین
اگر از اذکار نماز عاجز بوده باشد پس اخطار نماید بقلب خود
اذکار و افعال نماز را بر ترتیب معهود و احوط از این آنست
که قرائت بشود نزد او یا بشنود و اگر عارض بشود بر شخصی که
نماز را ایستاده بعمل می آورد امری که قادر بر قیام نبوده باشد
بنشیند و اگر از قعود نیز عاجز بوده باشد بر پهلوی راست
بخوابد و هکذا و آنچه در حالت قیام خوانده است مجزی است

و اعاده لازم نیست و اگر شخص جالس قادر شد بر قیام لازم است
که برخیزد و ما بقی نماز را قائما بعمل آورد و اگر قادر نشود بر ایستادن
بجهت رکوع فقط لازم است قیام و مستحب است از برای مرد در وقتیکه
نماز را ایستاده بعمل می آورد که میانه دو پای خود فاصله قرار بدهد
از یک انگشت تا یک وجب و از برای زن اینکه بچسباند دو پای
خود را بهم و مستحب است در حالت قیام که انگشتهای پاهای خود را
بطرف قبله نماید و مستحب است از برای مرد در قیام که دستهای خود را
بنهد از زبر دو ران پیش دو زانوی خود در حالتیکه انگشتهای او
بهم چسبیده باشد و از برای زن اینکه بچسباند دستهای خود را
بر سینه خود بالای پستان و مستحب است در حالت قیام
که بیندازد در دوش خود و بر پا بدارد نحر خود را و بیندازد
نظر خود را بر موضع سجود خود تتمه جایز است که نماز نافله را
نشسته بعمل آورد هر چند در حالت اختیار بوده باشد و مستحب است

که بجهت

در بیان تکبیرة الاحرام

که بجهت یک رکعت ایستاده و یک رکعت نشسته بعمل آورد و مع
هذا اگر یک رکعت ایستاده اولی است فصل سیم در تکبیرة الاحرام
است و آن رکن است در نماز و صورت آن الله اکبر است
و تغییر آن جایز نیست و لازم است بر اخرس که بدل تکبیرات را
نماید و قصد بکند بآن اشاره ثنای خدا را و اظهر عدم لزوم حرکت
دادن زبان است هر چند احوط مراعات آنست و مستحب
است بجهت مصلی که افتتاح نماید نماز خود را هفت تکبیر و مخیرست
که هر کدام از آنها را که بخواهد تکبیرة الاحرام قرار بدهد و افضل
آنست که تکبیرهٔ هفتم را قرار بدهد و فرقی نیست در تکبیرات
افتتاحیه در میانه منفرد و جامع و امام و ماموم و نماز فریضه
و نافله بلی احوط ترک است در نماز عیدین و مستحب است
که بلند نماید دو دست خود را در تکبیرات نماز تا مقابل
دو گوش خود و بکشد دستهای خود را و باطن آنها را بطرف

قبله نماید و انگشتها را بچسباند بلکه بکر و بکشد انگشتها را و ابتدای
بلندی با ابتدای تکبیر بوده باشد و انتهای بلندی با انتهای
تکبیر بوده باشد و مستحب است که آخر تکبیر را مجزوم نماید و مد ندهد
الفی را که در میانه لام و هاء است و مستحب است که بشنواند امام
تکبیرة الاحرام را بماموم و بپوشد دیگر افتتاحیه را آهسته بگوید
و مکروه است بجهة ماموم که اذکار را بشنواند بامام چه تکبیر بوده باشد
چه غیر آن **فصل چهارم** در قرائت است بدانکه واجب است

در بیان قرائت است

قراءة حمد در دو رکعت نماز صبح بلکه لازم است در هر نماز
دو رکعتی چه فریضه باشد چه نافله و در دو رکعت اول نماز
سه رکعتی و چهار رکعتی و اظهر وجوب سوره است در دو رکعت
نماز صبح و در دو رکعت اول سایر نمازهای واجبی و مخیر
است در رکعت سیم مغرب و دو رکعت آخر ظهرین و عشا
در میانه حمد فقط و تسبیحات اربعه لکن تسبیح افضل است

چه امام بوده باشد چه ماموم و چه منفرد و صورت آن این است
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و اظهر آنست که یک دفعه
کفایت میکند و لکن سه دفعه احوط است و احوط از آن ضم
استغفار است و اگر قرائت را نداند واجب است که یاد بگیرد
و اگر وقت تنگ بوده باشد واجب است که ماموم واقع بشود
اگر ممکن باشد یا از قرآن بخواند اگر بداند یا متابعه نماید اگر بیابد
و اگر هیچیک از اینها ممکن نبوده باشد بخواند القدری از قرائت
را که میداند و اگر چیزی از حمد را نداند واجب است که بدل
آن از قرآن بخواند و اگر چیزی از قرآن نیز نداند بدل آن تکبیر
و تسبیح بگوید اظهر عدم وجوب آن است بقدر حمد و لکن مراعات
آن اولی احوط است و اخرس حرکت میدهد زبان خود را
و قصد میکند بآن حرکت بودن آنرا بدل از قرائت و احوط
آنست که اشاره بانگشت نیز نماید و این حکم مختص بقراءة نیست

بلکه در سایر اذکار نیز باین کیفیت معمول میدارد و جایز نیست
در قراءة ترجمه آن و جایز نیست اخلال بحرف و اعراب و مخالفت
ترتیب و مقدم داشتن سوره بر حمد و جایز نیست بعد از حمد زیاده
بر یک سوره خواندن در نماز واجبی سوای نماز آیات و در نوافل
جایز است و جایز است تکرار کلمه بجهة غرض صحیح مثل اصلاح
آن یا اتیان بآن بر وجه اکمل و واجب است اخراج حروف
از مخارج آن ولکن اظهر عدم وجوب مراعات مد متصل
و ادغام و وصل بحرکت با عدم قطع نفس و وقف بر سکون
با قطع نفس است هر چند احوط مراعات آنها است
و لازم نیست مراعات اوصاف قرائت مثل همس و اطباق
و غنه و نحو آنها بلی در وقتیکه تمیز حرف موقوف باشد به بیان
صفت لازم است اعتبار آن بانقدری که تمیز حاصل شود
تا دو طاء و دال و نحو آنها و واجب است جهر بقرائت در نماز

صبح

از صبح و دو رکعت اول مغرب و عشا و واجب است اخفات
در قرائت در دو رکعت اول ظهرین و زن مخیر است در میانه
جهر و اخفات و احوط لزوم اخفات است در تسبیح رکعت سیم
مغرب و دو رکعت آخر ظهرین و عشا و اما در سایر اذکار
واجبه پس مصلی مخیر است در میانه جهر و اخفات و باطل میشود
بترک جهر و اخفات در مواضع آنها عمدا نه سهوا پس در وقتیکه
متذکر نشود منتقل نشود بچیزی که لازم است و احتیاج باعاده
نیست و قضاء فرائض یومیه مثل اداء است در جهر و اخفات
و همچنین اگر مراد از مرد قضاء بکند و زن از زن و اگر مخالف
بوده باشد پس مسئله محل اشکال است و احوط مراعات
جهر و اخفات است در مواضع خود هر چند قضاء کننده
زن بوده باشد و مستحب است در نوافل روز اخفات
و در نوافل شب جهر و قضاء آنها در جهر و اخفات مثل

مثل اداء است و واجب است بسم الله در اول حمد و سوره
غیر سوره براءة و واجب است در قرائت موالات عرفیه و صحیح
بودن شخص قاری پس جایز است دعا و قرائت و سؤال رحمت
نزد آیه آن و استعاذه از عذاب نزد آیه آن و حمد بر عطسه دیگری
آن در وقتیکه صادق بیاید بر شخصی که قاری است و حرام
است در نماز واجبی قراءة عزایم اربع عمداً و نماز فاسد میشود
با کتفاء بآن و اگر سهواً بعمل آورد و متذکر بشود بعد از
اتمام آن اظهر صحت نماز است و احتیاج باعادهٔ سوره
دیگر نیست و جایز است قرائت آنها در نوافل و اگر در نماز
واجبی بخواند آیه سجده را یا گوش بدهد بآن سهواً فاسد
نمیشود نماز او و لکن جایز نیست که سجدهٔ آنرا در وسط نماز
بعمل آورد بلکه واجب است بر او که ایماء نماید بدل از سجود
و احوط آنست که ایماء کرده باشد بعد از اتمام نماز

سجده را

سجده را بعمل آورد و همچنین است حکم اگر گوش بدهد در
نماز بآن عمداً و لکن عاصی است و اگر در نافله یکی از عزایم را
بخواند پس اظهر لزوم سجده است بر او فوراً و بعد از سجده
بایستد و باقی سوره را بعمل آورد و اگر آیه سجده در اثنای آن
بوده باشد و احتیاج باعادهٔ حمد نیست و اگر در آخر بوده باشد
احتیاج باعادهٔ سوره نیست لکن واجب است بر او اعادهٔ حمد
و اگر گوش بدهد در نافله بآیه سجده و حال آنکه سوره را تمام
نکرده پس بر او است سجدهٔ فوراً و اتمام باقی و اگر سوره را
تمام کرده باشد پس اظهر عدم لزوم قرائت حمد است ثانیاً
بلکه سجده مینماید پس قیام بعمل می آورد و مابقی نماز را بعمل
می آورد و اما سجدات مستحبه پس جایز است خواندن لکن
سجده بعمل نمی آورد در فرائض بلی جایز است سجده نمودن
در نوافل هرچند احوط در آن نیز ترک است و حرام است

گفتن آمین چه قبل از حمد بوده باشد و چه بعد از آن
و باطل میشود نماز بآن در حالت اختیار بلی جایز است در
حالت تقیه و مستحب است جهر بسم الله الرحمن الرحیم در موا
ضع اخفات چه امام بوده باشد چه منفرد و خواندن هل اتی
علی الانسان حین من الدهر در نماز صبح روز دوشنبه و پنجشنبه
در رکعت اول و هل اتیک در رکعت ثانیه و سوره جمعه
و الا در شب جمعه در عشائین و سوره جمعه و توحید در صبح
و سوره جمعه و منافقین در ظهرین جمعه در صلوة و در حدیث
است از امام جعفر صادق ع که راوی سؤال نمود که کدام
سوره خوانده میشود در نمازها فرمودند خوانده میشود در ظهر و عشا
بیک نحو و همچنین عصر و مغرب و اما صبح پس اطول
خوانده میشود و ظهر و عشا بیک طرح پس خوانده میشود سبح اسم
ربک الاعلی و الشمس و الضحی و نحو آنها و اما عصر و مغرب

پس خوانده

پس خوانده میشود اذا جاء نصرالله و الهکم التکاثر و نحو آنها و اما
صبح پس خوانده میشود حم یتسائلون و هل اتیک حدیث الغاشیه
و لا اقسم بیوم القیامه و هل اتی علی الانسان و سنت است
عمل نمودن باین حدیث بدانکه و الضحی و الم نشرح یک سوره میباشند
و همچنین فیل و لایلاف و اظهر عدم وجوب بسم الله الرحمن الرحیم
در میانه آنها و شاید گفتن آن احوط بوده باشد و احوط ازین
نخواندن آنها است در نماز واجبی و جایز است عدول
از سوره بسوره ها دامیکه از نصف تجاوز ننموده باشد و اما
جواز عدول بلوغ نصف پس آن نیز مشکل است و احوط
عدم عدول است و اما سوره جحد و توحید پس اظهر عدم
جواز عدول است بجز در شروع بآنها مگر بسوره جمعه و منافقین
در صلوة جمعه و ظهر روز جمعه مطلقا و احوط در صبح جمعه و عصر آن
عدم عدول است از آن دو باین دو در صلوة جمعه و ظهر روز

جمعه نیز در وقتیکه بنصف رسیده باشد یا گذشته باشد
واگر آیه از سوره از خاطر محو بشود در نماز واجب است که عدول
نماید بسوره دیگر چه آن سوره که از آن عدول نموده است توحید
وجحد بوده باشد یا غیر آنها وبنصف رسیده باشد یا نه
ولازم است در جائیکه عدول مینماید بسم الله را اعاده نماید بدانکه
اظهر عدم لزوم قصد تعیین است در بسم الله پس اگر بجا آورد آنرا
بعد از حمد بدون قصد سوره معینه بعد اختیار بکند سوره را
ضم نماید بسوی آن هرآینه از عهده تکلیف برآمده است
بلی اگر قصد بکند بآن سوره معینه را وبعد از قرائت آن
اختیار نماید سوره دیگر را هرآینه عدول خواهد بود پس باید
شرایط عدول را مراعات نماید ومستحب است سکوت بعد
از حمد وبعد از سوره وتقدیر نموده اند آنرا بعضی بقدر نفسی
ومستحب است که بعد از قراءة توحید بگوید کذلک الله ربی

سه دفعه ومکروهست خواندن سوره واحده در دو رکعت
در وقتیکه غیر آنرا بداند لکن جماعتی استثنا نموده اند سوره توحید را

در بیان رکوع

فصل پنجم در رکوع است بدانکه واجب است رکوع در هر رکعتی
یکمرتبه غیر نماز آیات که بعد مذکور خواهد شد وآن رکن است
وواجب است در او انحناء بقدریکه ممکن باشد که انگشتهای
دست بدو کنده زانو برسد وواجب نیست که دستهای خود را
بر زانو بگذارد بلکه آن مستحب است وواجب است ذکر رکوع
ومعین نیست در آن لفظ مخصوص بلکه مطلق ذکر کفایت میکند
اعم از اینکه تسبیح بوده باشد یا تهلیل یا تکبیر یا غیر آنها از اذکار
لکن احوط تعیین تسبیح است وبنابراین مخیرات در میانه
تسبیح کبری وسه صغری ومراد از کبری سبحان ربی العظیم است
واحوط اضافه وبحمده است ومراد از صغری سبحان الله است
وبنابر مختار ذکر کفایت میکند آیا کفایت میکند مطلق آن

هرچند بقدر تسبیحهٔ صغری بوده باشد مثل لا اله الا الله فقط
یا معین است بقدر تسبیحهٔ صغری یا یک تسبیحهٔ کبری و چند قول
است در آن و احوط مراعات اخیرات و واجب است در ذکر
موالات عرفیه و مراعات اعراب و طمأنینه بقدر آن ذکر طمأنینه
بقدر آن و واجب است که سر بردارد از رکوع و بایستد در طمأنینه
بعمل آورد بمسمای آن و اگر عاجز بوده باشد از انحناء در رکوع
هرچند اعتماد بر چیزی بوده باشد ایماء میکند بسر خود و اگر ممکن
بوده باشد و اگر ممکن نباشد پس ایماء نماید بدو چشم خود
و کسیکه بحد رکوع بوده باشد بحسب خلقت یا ناخوشی اظهر
عدم وجوب انحناء است از برای رکوع بقدر قلیلی و لکن
مراعات آن احوط است و منحنی میشود کسیکه دو دست او
دراز باشد یا کوتاه باشد یا بریده شده باشد بقدر
مستوی الخلقه و ساقط میشود طمأنینه در صورت عجز از آن

و اگر ممکن

و اگر ممکن باشد اتیان بآن با اعتماد چیزی واجب است
که تحصیل آن نماید هرچند با اجرت بوده باشد مادامیکه
اجرت اجحاف بحال او نباشد و مستحب است تکبیر گفتن
رکوع در حالت ایستاده و رد نمودن دو کنده زانو بعقب
در حالت رکوع و مساوی نمودن پشت و کشیدن گردن
و مستحب است که تسبیح را سه دفعه یا پنج دفعه یا هفت دفعه
بگوید و اظهر بعد از تجاوز از هفت استحباب تکرار است
بقدریکه عزم او است و صورت ملال نشود و مستحب است
که بگوید در رکوع اَللّٰهُمَّ لَکَ رَکَعْتُ وَ لَکَ اَسْلَمْتُ وَ بِکَ
اٰمَنْتُ وَ عَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ وَ اَنْتَ رَبِّی خَشَعَ قَلْبِی وَ سَمْعِی
وَ بَصَرِی وَ شَعْرِی وَ بَشَرِی وَ لَحْمِی وَ دَمِی وَ مُخِّی وَ عَصَبِی
وَ عِظَامِی وَ مَا اَقَلَّتْهُ قَدَمَایَ غَیْرَ مُسْتَنْکِفٍ وَ لَا مُسْتَکْبِرٍ
وَ لَا مُسْتَحْسِرٍ و بگوید سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَ بِحَمْدِهِ سه مرتبه

واگر مکرر بگوید تسبیح را پس اظهر عدم اتصاف مجموع است
بوجوب بلکه واجب یکی از آن تسبیحات است و باقی
مستحب است پس اگر معین بکند واجب را همان است واجب
واگر معین نکند پس واجب منصرف شود به تسبیح اول و مستحب
است که بعد از رفع راس از رکوع بگوید در حالت استقرار
سمع الله لمن حمده چه منفرد بوده باشد چه امام چه ماموم
لکن دور نیست که احسن نسبت بماموم قول الحمد لله رب العالمین
بوده باشد و مستحب است بجهت رکوع مرد که دو دست خود را بر کنده
از دو کنده زانو مثل لقمه طعام و بکشد بغلهای خود را و مستحب
است بجهت زن که دو دست خود را بالای دو زانو بگذارد بر دو
ران خود لکن چیزی باشد که اگر بکشد دو دست خود را بدو کنده
زانو برسد هر چند سر انگشتها باشد و مکروه است قرائت
قران در رکوع و سجود **فصل ششم** در سجود است بدانکه

در بیان سجودات

واجب

واجب است در هر رکعتی دو سجده و آن دو سجده رکن است
که باطل می شود نماز بترک آن عمداً و سهواً و باطل نمی شود بترک
یکی از آنها و بزیادتی یکی از آنها سهواً و واجب است در سجده نماز
گذاشتن جبهه بچیزی که سجده بر آن جایز بوده باشد مثل زمین
و چیزی که از زمین روئیده باشد و ماکول و ملبوس نباشد و صحیح
نیست سجده بر پشم و مو و پوست و معادن مثل نمک و عقیق
و طلا و نقره و نحو آن و اظهر جواز سجده است بر گچ و آجر و آهک پخته
هر چند احوط در آنها منع است و اما گل پس اگر بنحوی بوده باشد
که ارض بر او صدق نکند سجده بر آن جایز نیست و اگر صدق بکند
پس اظهر جواز است اگر جبهه بر آن قرار بگیرد و میباید مصلی بجهت
سجده ایماء بعمل آورد و اگر گل بنحوی بوده باشد که نتوان
سجده بر آن نمود و ممکن نباشد تحصیل ما یصح السجود علیه پس
رکوع را بعمل می آورد و رفع راس می نماید و در حالت قیام

بجز سجده ایما اینماید و تشهد را میخواند در حالت قیام و سلام
میگوید و جایز است سجده بر کاغذ هرچند از پنبه و کتان
بعمل آمده باشد و در ماخوذ از ابریشم اشکال است و احوط
منع است و اگر کاغذ نوشته شده باشد بچیزیکه سجده
بران جایز نیست پس سجده بران مکروه است اگر جبهه واقع
شده باشد بر خالی از کتابت بقدر مسمای سجده و اگر
حرارت مثلا منع نماید از سجده بر ارض پس اظهر آنست
که سجده نماید بر ثوب هرچند معمول بوده باشد از غیر
پنبه و کتان بلکه و اگر ثوب با او نباشد سجده مینماید بر پشت
دست خود و واجب است که بلند نبوده باشد موضع
جبهه مصلی از موقف آن با سایر مساجد آن بازید از
مقدار چهار انگشت مضمومه و اظهر جواز است اگر موضع
جبهه منخفض بوده باشد بازید از مقدار مذکور لکن احوط

بودن

بودن انخفاض است مثل ارتفاع و اگر جبهه واقع بشود بر ازید
از چهار انگشت جایز است بلند نمودن سر از سجده بعد سجده
نمودن هرچند احوط کشیدن جبهه است بدون رفع بر
موضعیکه سجده صحیح باشد و اگر جبهه واقع شود بر چیزیکه سجده بران
جایز نباشد و لکن موقع جبهه با سایر مساجد ازید از چهار انگشت
نباشد پس اظهر لزوم کشیدن جبهه است بر چیزیکه سجده بران
جایز است و جایز نیست بلند نمودن سر و اگر کشیدن جبهه ممکن
نباشد در فرض مذکور پس لازم است رفع آن و سجده نمودن
در مرتبه دیگر و اگر سجده نماید بر مایصح السجود علیه بعد بلند بشود
سر او سهواً بدون اختیار قبل الذکر واجب برگردد بمکان
خود پس اظهر آنست که مجزی است و یک سجده محسوب خواهد شد
و اگر در حین رفع در فرض مذکور متذکر بشود پس اظهر عود است
و محسوب داشتن هر دو است بسجده واحده و احوط اعاده از

اتمام نماز اعادهٔ نماز است ولازم است در سجده ذکر
بنحویکه در رکوع گذشت از کفایهٔ مطلق ذکر واحوطیه تسبیح
وبنحو آن از امور گذشته لکن بدل العظیم تسبیحهٔ کبری الاعلی میباید
گفته شود و واجب است سجده بر هفت عضو که جبهه
و دو دست و دو کندهٔ زانو و دو انگشت ابهام دو پا جایز نیست
گذاشتن ظاهر دو دست واحوط عدم اکتفاء است بوضع زند
یا سر انگشتهای دستها و کفایت میکند در وضع ابهام پاها
ظاهر آن وباطن آن واگر متعذر باشد سجده برابهام اکتفا بغیرهما
بباقی انگشتها واجب است که اعتماد نماید بر مواضع اعضا
باین نحو که ثقل اعضا را بر آن مواضع بیندازد و واجب است
در سجود طمأنینه بقدر ذکر واجب و بلند نمودن سر از سجدهٔ
ونشستن در عقب سجدهٔ اول در طمأنینه در آن بقدر
مسمای طمأنینه واگر در جبهه مصلی زخم بوده باشد یا نحو آن

وممکن

وممکن نبوده باشد که جبهه خود را بر زمین گذارد مگر بمشقه
شدیده که عادت متحمل آن نتوان شد میباید گودالی
بکند یا چیزی مجوفی از گل یا چوب یا نحو آن بسازد و زخم
را در آن گودال قرار بدهد و جائی از جبهه که زخم نیست بر زمین
قرار بدهد واگر تحصیل این نحو ممکن نبوده باشد یا اینکه مجموع
جبهه زخم بوده باشد سجده میکند بر جبین راست واگر ممکن
نبوده باشد سجده نماید بر ذقن خود و مستحب است تکبیر بجهة
سجود در حالت قیام قبل از سجده و جایز نیست در حالت
کج شدن بلی جایز است اگر بقصد مطلق ذکر بگوید نه بقصد
استحباب خاص و مستحب است که دو دست پیش از دو زانو
بزمین برسد و اینکه یکدفعه برسد و مستحب است گذاشتن
بینی بخاک یا سایر ما یصح السجود علیه و مستحب است که بگوید
در سجده اللّٰهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَلَكَ اَسْلَمْتُ

وعلیک توکلت وانت ربی سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه
وبصره الحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین بگوید
سبحان الله ربی الاعلی وبحمده ومستحب است
تسبیح در سجده سه مرتبه یا بیشتر بآن تفصیلیکه در رکوع گذشت
ومستحب است در میان دو سجده باین نحو که بنشیند بر ران چپ
ودو پای خود را از زیر خود بیرون بیاورد و پای چپ را بر زمین
بگذارد و ظاهر پای راست را بر باطن چپ بگذارد و بگذارد
مقعد خود را بر زمین ومستحب است که در میان دو سجده بگوید
استغفر الله ربی واتوب الیه یا بگوید اللهم اغفر لی وار
حمنی واجبرنی واجرنی وادفع عنی انی لما انزلت الی
من خیر فقیر تبارک الله رب العالمین
ومستحب است که تکبیر بگوید بعد از سر برداشتن از سجده
اولی در حالت جلوس وایضا تکبیر بگوید در حالت جلوس

بجلسه

بجلسه سجده دوم وبر نشیند بعد از رفع از سجده دویم واسم
این جلوس جلسه استراحت است ومستحب است تکبیر بگوید
جلسه استراحت وتورک نماید در آن جلسه و در برخوا
ستن بگوید بحول الله وقوته اقوم واقعد واعتماد بکند
در حالت برخاستن بدو دست خود واول دو زانو را
بلند بکند قبل از دو دست خود ومکروهست مقبوض نمودن
دو دست خود را در حالتیکه اعتماد میکند بآنها که برخیزد
بلکه مستحب است که بگشاید واعتماد نماید بر آنها وبرخیزد
ومکروه است اقعاء در جلوس نماز بعد از اینکه تفسیر نمائیم
آنرا باعتماد کردن شخص سینه دو پای خود و نشستن بر دو
عقب خود وبچسبانیدن شخص دو الیه خود را بر زمین
ونصب نمودن دو ران و دو ساق خود را وگذاشتن
دو دست خود را بر زمین چنانچه سگ می نشیند ومکروه است

فرش نمودن دو ذراع را در حالت سجده و مستحبست
گذاشتن دو دست در حالت سجده میانه دو زانو
و دو چه در مقابل دو منکب که از قبل دو زانو اندک مؤخر
بوده باشد و مستحب است که اصابع مضمومه باشد و
بنحوی بگذارد که سر انگشتها بجانب قبله باشد و در حالت
رفع راس بکشد دو کف را بجانب خود بعد بلند بلند
انها را بجهة تکبیر و مستحب است بجهة زن که در حین نشستن
بجهة سجده رفتن دو زانوی او ابتدا بزمین بیاید بعد
دست او و فرش نماید در حالت سجده دو دست خود را
و در وقت نشستن بچسباند و دو ران خود را بهم و دو زانوی
خود بلند کند از زمین و در وقت برخواستن بکشاند
خود را و بلند نکند عقب خود را **فصل هفتم** در تشهد است
بدانکه واجب است تشهد خواندن در عقب هر دو رکعت

در بیان تشهد است

چه نماز دو

چه نماز دو رکعتی باشد یا بیشتر و در عقب نماز سه رکعت
و نماز چهار رکعت و کفایت میکند در آن اَشْهَدُ اَنْ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْکَ لَهُ وَاَشْهَدُ
اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی
مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ و ظاهر جواز ترک وَحْدَهُ لَا شَرِیْکَ لَهُ است
و جواز اکتفا است در شهادة برسالة وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ
اللّٰهِ یا رَسُوْلُهُ و در صلوات بر محمد و آل او بقول اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ یا وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَاٰلِهِ یا وَصَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ
و واجب است نشستن و آرام گرفتن در تشهد بقدر آن
و واجب است در آن عربیة با امکان و واجب است
در آن ترتیب بتقدیم شهادت بر توحید پس شهادة
برسالت پس صلوات بر محمد پس صلوات بر آل او

بنحو یکه گذشت و مستحب است دران تورک بجهة مرد و ابتدا
نمودن در هر دو تشهد بقول بسم الله و بالله و الحمد
لله و خیر الاسماء لله و اگر ابتدا نماید در تشهد اول
بقول الحمد لله و بعد از صلوات بگوید و تقبل شفاعته
وارفع درجته پس ان نیز مستحب است و اظهر عدم استحباب
قول و تقبل شفاعته وارفع درجته است در
تشهد دویم و لکن اظهر استحباب قول انست و استحباب
ابتدا بقول الحمد لله است در نمازی که یک تشهد دارد مثل
نماز صبح هر چند شاید احوط قصد دعا بوده باشد و قصد تحیة
خاصه و مستحب است که در حالت جلوس بجهة تشهد بالای ران
دو دست خود را بر ران خود بگذارد در مقابل دو کنده
زانو در حالتیکه دستها باز بوده باشد و انگشتها مضمومه فصل
هشتم در سلام نماز است بدانکه اظهر وجوب تسلیم است

در بیان سلام است

وباطل

وباطل میشود نماز بترک ان عمدا و صورت ان السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین است یا السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته و اظهر جواز اقتصار
بکلمه السلام علیکم و جایز است جمع میانه دو سلام
چه صورت اول را مقدم بدارد چه صورت آخر را هر چند
احوط تاخیر اخیر است و در صورت جمع واجب ان سلامی
است که مقدم داشته است و مستحب است که مؤخر داشته ان سلامی
واما السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
پس ان مستحب است و احوط تقدیم انست بر این دو سلام
و اظهر عدم وجوب نیت خروج از نماز است در سلام
هر چند مراعات ان احوط است و واجب است جلوس
در سلام و واجب بقدر ان و احوط اعتبار طمانینه است
دران هر چند اظهر عدم وجوب است و مستحب است دران

جلوس تورک و سنت است که منفرد و امام تسلیم بگوید

بقول السَّلامُ عَلَيكُم وَ رَحمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُه یکدفعه

بطرف قبله لکن منفرد اشاره بکند بگوشه چشم راست بطرف

راست و اما بصفحه رو بطرف راست بقدر قلیلی و مستحب است

که ماموم همین سلام را یکدفعه بگوید و بصفحه رو اشاره بطرف

راست بکند و اگر در طرف چپ او آدمی بوده باشد

هر چند نابالغ بوده باشد و ماموم نبوده باشد مستحب است

که یکدفعه دیگر این سلام را بگوید و اشاره بطرف چپ بکند

و مستحب است که مصلی اشاره بطرف قبله بکند در وقت

سلام کردن برنبی صلعم و مستحب است که مصلی قصد بکند انبیا

و ائمه و ملائکه را و اگر امام باشد و ماموین را نیز قصد بکند

و اگر ماموم باشد امام را نیز قصد بکند تنبیه بدانکه قنوت

مستحب است عقیب رکعت دوم بعد از قرائت قبل از

رکوع

رکوع مگر در نماز جمعه که آن دو قنوت است اول در رکعت

اول قبل از رکوع بعد از قرائت دویم در رکعت دویم بعد

از رکوع و اگر قنوترا فراموش بکند آنرا بعمل آورد بعد از رکوع

هر نماز فریضه باشد یا نافله مگر در نماز وتر که احوط عدم اتیان

آنست بعد از رکوع و اگر بخاطر نیاید تا آنکه بسجده برود پس مستحب

است که قضا نماید آنرا بعد از نماز در حالت جلوس و اگر

بعد از آنکه از محل نماز برخواسته است بخاطرش بیاید

آنرا قضا نماید در راه رفتن در حالتیکه رو بقبله است و مستحب

است که بخوانند در قنوت دعائیرا که از ائمه علیهم السلام

ماثور است از آنجمله است قول اَللّٰهُمَّ اغفِر لَنَا وَارْ

حَمنَا وَعَافِنَا وَاعفُ عَنَّا فِي الدُّنيَا وَالاٰخِرَةِ اِنَّكَ

عَلٰى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ و قول رَبِّ اغفِر وَارحَم وَ

تَجَاوَز عَمَّا تَعلَمُ اِنَّكَ اَنتَ الاَعَزُّ الاَكرَمُ

وجایز است دعا در قنوت بلکه در سایر احوال نماز
ایضا بهر چیزی که مباح بوده باشد و دنیا و آخرت بغیر عربی بهر
زبانی که بوده باشد هر چند احوط عربی است و مستحب است
در قنوت بلند کردن دو دست بحذاء رو در حالتیکه باطن
آنها طرف آسمان بوده باشد و ظاهر آنها بطرف زمین
و انگشت ابهام از سایر جدا بوده باشد و مستحب است بلند
خواندن آن در نماز جهریه و اخفائیه بلی مکروه است بجهت
ماموم اسماع امام و مستحب است طول دادن قنوت مگر
بجهت امام مگر با حب ماموین و مستحب است که مصلی در حالت
قیام نظر بلند بمحل سجده خود و در حالت قنوت بباطن
کف خود و در حالت رکوع بمیان دو پای خود و در حالت
سجود بطرف بینی خود و در حالت نشستن میانه دو سجده
و تشهد و مستحب است بجهت نماز تعقیب و افضل از همه تعقیبات

تسبیح

تسبیح حضرت فاطمه است و در حدیث است که تسبیح
فاطمه در هر روز در عقب هر نماز بهتر است از هزار رکعت
نماز در هر روز و کیفیت آن اینست که ابتدا نماید بتکبیر سی و چهار
عدد و بعد سی و سه عدد الحمد لله بگوید و بعد سی و سه عدد سبحان
الله بگوید و مستحب است که اگر شک در آن نماید اعاده نماید
آنرا و مستحب است که تسبیح از تربت امام حسین ع بوده باشد
الا از اینکه از آتش اثر برشته کرده باشند یا نه ولکن اخضر
اولی است مقصد دویم در صلوة جمعه است بدانکه نماز جمعه
دو رکعت است مثل نماز صبح مگر در آن دو قنوت است
بجهت یکی که گذشت و وقت آن زوال شمس است تا گذشتن
دو قدم که دو سبع شاخص است بجهت یکه در اوقات گذشت
و اگر وقت آن بگذرد نماز ظهر را بکنند نه جمعه را و اگر وقت
نگذرد و حال آنکه یک رکعت از جمعه را در وقت کرده باشد

در بیان صلوة جمعه

نماز جمعه را تمام بکند که مجزی است و واجب میشود
صلوة جمعه مگر بهفت شرط اول حضور امام عادل یا کسی که
امام امر نموده باشد باقامه جمعه دویم عدد است و آن
حضور هفت عدد است که یکی امام بوده باشد در وجوب
عینی و پنج عدد است در وجوب تخییری سیم جماعت
پس صحیح نیست فرادی چهارم دو خطبه است و واجب
است در هر دو خطبه قیام با قدرت و واجب است
که هر دو خطبه مشتمل بوده باشد بر حمد خدا و صلوات
بر محمد و آل او و وعظ و قرائت سوره خفیفه یا آیه تامه
هر چند اولی احوط است و احوط ذکر ثنا بر خدا است
در خطبه هر چند اظهر عدم وجوب است و احوط وجوب
ترتیب است در اجزاء خطبه پس مقدم میدارد حمد را
پس صلوات را پس وعظ را پس قرائت و اگر مخالفت
کند

کند اعاده نماید بقدری که ترتیب حاصل شود و اظهر عدم
وجوب موالات عرفیه است هر چند احوط مراعات
است و جایز نیست خطبه بغیر عربی و لکن جواز بغیر عربی و عدم
جواز در اجزاء مستحبه محل اشکال است و احوط عربی است
و اگر عددی که جمعه بآن منعقد میشود نفهمند عربی را
و تعلیم نیز ممکن نبوده باشد شاید اظهر جواز اتیان بغیر
عربی بوده باشد بلباسی که عدد از آن بفهمند در سوای قرا
ئت و اما در قرائت پس محل اشکال است و اظهر وجوب
نیت است در دو خطبه بلکه ظاهر است که شرط صحت است
پنجم عدم اقامه جمعه دیگر است که میانه این دو جمعه کمتر از
یک فرسخ بوده باشد ششم کمال مخاطب است
و حاصل میشود بچند امر اول تکلیف است پس واجب
نیست جمعه بر طفل و مجنون دویم ذکوریت است پس واجب نیست

برزن سیم حریت است پس واجب نیست جمعه بر طفل
بر عبد چهارم حضر است پس واجب نیست بر مسافر قصر کننده
پنجم سلامت از عمی است ششم سلامت از عرج است
پس واجب نیست بر شلی که در حضور او مشقتی بوده باشد
که عادت متحمل آن نتواند شد واما اگر باین حد نرسد اظهر
عدم سقوط است شرط هفتم عدم بعد از دو فرسخ است و ظاهر
اینست که ساقط میشود وجوب جمعه بسبب باران نیز
و اگر اشخاص مکلفی که جمعه از ایشان ساقط است
حاضر بشوند در موضع اقامه جمعه بر ایشان واجب میشود
و محسوب می شوند از عدد معتبر در روز جمعه مگر زن بلکه حکم
بوجوب نیز در زن محل اشکال است پس احوط در او عدم
حضور است و اگر حاضر شد جمع نماید در میانه جمعه و ظهر بلکه
حکم بوجوب و محسوب شدن از عدد نسبت بمسافر نیز

محل

محل اشکال است اگر عدد منحصر بوده باشد با ایشان
بلکه شاید اظهر عدم وجوب و محسوب بودن از عدد بوده
باشد بلکه اظهر عدم این دو حکم است نسبت بعبد نیز اگر عدد
منحصر با ایشان بوده باشد بلکه شاید اظهر عدم وجوب نسبت
بمریض نیز اگر اشتغال بنماز زیادتی مرض او بشود و شرطست
در نایب منصوب از برای امامت جمعه بلوغ و عقل و ایمان
و مراد بعدالت بلکه آنست که مانع بوده باشد شخصی را از
محسن بودن با قرار است باصول دین بر وجهی که بوده
باشد از شیعه اثنی عشریه و شرط است در او نیز عدالت
و مراد بعدالت بلکه آنست که مانع بوده باشد شخصی را
از اتیان بمعاصی کبیره که از جمله آنهاست اصرار بر صغیره
و کفایت میکند در حکم بعدالت معاشرت ظاهریه که مطلع
بسازد شخصی را از مجتنب بودن او از گناه کبیره با متمکن

آن بآن باین معنی که این مطلب بسبب معاشرت ظاهر
مظنون آن بشود و لازم نیست معاشرت باطنیه که مطلع
بسازد بر اینکه این شخص بحسب واقع متصف است بچنین
ملکه و اظهر در تعیین گناه کبیره آنست که وعید کرده باشد خدا بر آن
آتش را و شمردن آن بسیار مشکل است و لکن بعضی از علما
ذکر نموده اند که از جمله کبایر قتل نفس و زنا و لواط و شرب
مسکر و دزدی و قذف و شهادت دروغ و عاق والدین
و یاس از ناامیدی از رحمت خدا و غصب و غیبت
و نمامی و قسم دروغ و قطع رحم و خوردن مال یتیم بغیر وجه شرعی
و کم فروشی و تاخیر نماز از وقت آن و دروغ گفتن و زدن
مسلمانان بغیر حق و کتمان شهادت و رشوه و اعانت
ظالم و منع زکوة و تاخیر حج از سال استطاعت اختیاراً
و خوردن گوشت خوک و میته و محاربه نمودن بقطع طریق و سحر
و غیر اینها

و غیر اینها و اظهر عدم اعتبار مروت است در عدالت
هر چند مراعات آن در بعضی از صورت احوط است و مراد
از مروت نفسانیه است که باعث است شخص را از تجنب
بودن از اموری که علماء است بر دنائت همت مثل لبس فقیه
و لباس جندی و نحو آن و مرتکب شدن اموری که منافات
بر علو همت و ضرر نمی‌رساند در عدالت فعل مستحبات هر چند
در نظر عوام مستحسن بوده باشد و شرط است در نایب نیز
طهارت مولد یعنی نبوده باشد او ولد زنا و احوط عدم امامت
محدود است بعد از توبه و شرط است در نایب نیز اینکه
مرد بوده باشد و اظهر جواز امامت ابرص و اجذم است مکرجه
مثل خوردن آن و اظهر آن است که در غیبت امام اظهر جمعه
مکلف مخیر است در اقامه نماز جمعه و نماز ظهر و لکن نماز جمعه
افضل است جمع است بتقدم داشتن جمعه بر ظهر بجا نماید ماموم

جمعه را بترک نمودن رکوع رکعت دویم دو واجب است
تقدیم دو خطبه بر نماز و تأخیر دو خطبه از زوال و فصل در میانه
دو خطبه بنشستن خفیفی و کفایت میکند در آن نشستن مسمای
نشستن هرچند طول دادن بقدر قراءة سوره قل هو الله احد
اولی است دو واجب است در این جلوس طمانینه هرچند
مراعات آن احوط است و احوط رفع خطیب است صوت
خود را بنحوی که عدد معتبر در جمعه بشنوند و ظاهر عدم وجوب اسماع
است در اجزاء مستحبه هرچند مراعات آن در آنها نیز احوط است
و اظهر وجوب طهارت خطیب است در دو خطبه و تحریم کلام
است در دو خطبه در میانه آنها نسبت بمأموم و استحباب
گوش دادن است بخطبه ولکن احوط گوش دادن است
و اظهر عدم لزوم طهارت است نسبت بمأموم هرچند اجتناب
آن احوط است و اظهر عدم اجزاء نحو قرائت و ذکر و تسبیح است

در دو خطبه هرچند ترک و استماع خطبه احوط است و حرام
نیست کلام بعد از دو خطبه و سید مرتضی حکم نموده است بحرمت
آن اما آنکه جایز نیست در نماز در دو خطبه و اگر اتفاق بیفتند
دو صلوة جمعه در یوم واحد که میانه آن کمتر از یک فرسخ
بوده باشد هر دو باطل میشوند اگر مقارن بوده باشد در میانه
آنها و اگر یکی مقدم باشد همان صحیح است و ثانیه باطل است
و اظهر جواز اقامه جمعه است در وقتی که ندانند تحقیق جمعه دیگری
در اطراف خود تا یک فرسخ بلی مظنه بکنند بتحقیق پس حکم بجواز
و عدم جواز مشکل است و اگر در کمتر از یک فرسخ دو جمعه اقامه
بشود و مشتبه بشود سبق و اقتران هر دو محکومند ببطلان و بدانکه
منحصر است مشروعیه اذان بعد از زوال و قبل از نماز جمعه بیک
اذان و غیر از یک اذان جایز نیست و سزاوار است ایقاع
آن در حالت نشستن امام بر منبر و اذان دویمی در جمعه بدعت است

آن اذانی است که واقع میشود در غیر پیش روی خطیب چه آن
اذان را اول بگویند بعد از این اذان واقع در پیش روی خطیب
را بگویند یا آن را بعد از این اذان واقع در پیش روی خطیب بگویند
خلاصه کلام آنکه اذان مشروع منحصر است بهمین اذان جایز نیست
لکن اظهر جواز تعدد مؤذنین است در همین اذان واقع در پیش
روی خطیب و اگر در یوم جمعه نماز ظهر واقع میشود نه جمعه پس در جواز
تعدد اذان و عدم جواز آن اشکال است و احوط در صورت
تعدد این که قصد نکنند باذان اعلامی توظیف شرعی را و بنا بر
قول بوجوب عینی صلوة جمعه در زمان غیبت امام علیه السلام مکلفین
بصلوة جمعه لازم است که ترک بیع نمایند بعد از اذان شروع بجمعه
حاضر شوند و احوط الحاق سایر عقود و ایقاعات است بر بیع
بلکه احوط الحاق سایر مشاغل است بر بیع مادامی که آن شاغل
واجب مضیق نبوده باشد و اظهر الحاق شغل است و احوط القضا

بیع

بیع است و اگر واقع سازد در وقتی که لازم بوده باشد عدم
ایقاع و کسی بسبب ازدحام خلایق یا نحو آن از اعذار نتواند
که سجده نماید با امام در رکعت اولی بعد سجده بکند و ملحق بامام میشود
قبل از رکوع رکعت دویم یا در رکوع و اگر نتواند درک نمود امام را
قبل از رکوع یا در رکوع نکند تا اینکه امام سجده رکعت دویم برود
پس سجده کند با او و نیت بکند که این دو سجده سجده بقیه رکعت
اولی است بعد از آن نماز باقی مانده است تمام بکند بعد از
تسلیم امام و مکروه است سفر در روز جمعه بعد از فجر و قبل از زوال
و مکروه نیست در شب جمعه و نه در روز آن بعد از نماز جمعه
و مستحب است که خطیب بلیغ بوده باشد و مواظبت برادا
فرایض در اوقات راجحه و متصف بوده باشد بچیزی که امر
میکند و منتهی بوده باشد از چیزی که نهی میکند و مستحب است
که زود بمسجد بروند و با سکینه و وقار باشند و جامهای فاخره

ولطیف بپوشند ومستحب است که سر بتراشند وناخن
وشارب بگیرند ومستحب است که خطیب باردا وعمامه بوده
باشد وعصا ونگیرند در حین خطبه بر کمان یا عصا یا چوب یا شمشیر
وسلام بکنند در وقتی که نزدیک منبر میرسد بر کسی که بعد از نماز
عصر در نزد منبر است در وقتی که بالای منبر میرود ورد بمردم میکنند
سلام بر آنها وارد شده که کسی که بعد از نماز عصر روز جمعه بگوید
اللهم صل علی محمد وال محمد الاوصياء المرضيين بافضل
صلواتك وبارك عليهم بافضل بركاتك والسلام عليه و
عليهم ورحمة الله وبركاته مینویسد خدا بجهة او صد هزار حسنه
ومحو میکند صد هزار سیئه ومی آورند از برای او صد هزار حاجت
وبلند میکند بجهة او صد هزار درجه مقصد سیم در نماز عیدین است
بدانکه نماز عید در غیبت امام علیه السلام مستحب است چه بجماعت
واقع میشود یا فرادی هر چند فرادی شاید احوط بوده باشد

وکیفیت

وکیفیت آن این است که بعد از نیت تکبیرة الاحرام بگوید بعد
حمد بخواند و بعد از حمد یک سوره بخواند بعد تکبیر بگوید وقنوت
بخواند بعد تکبیر بگوید وقنوت بخواند وباین نحو بکنند تا پنج تکبیر وپنج
قنوت بشود وبعد از قنوت پنجم تکبیر بجهة رکوع بگوید ورکوع
بکند بعد دو سجده را بعمل آورد وبعد برخیزد وبجهة رکعت دویم
حمد بخواند بعد تکبیر بگوید وقنوت بخواند بهمین کیفیت بکنند تا چهار
تکبیر وچهار قنوت بعمل آورد وبعد تشهد بخواند وسلام بگوید
پس تکبیر زاید در نماز عید نه عدد است پنج بجهة رکعت
اول وچهار بجهة رکعت دویم است واین تکبیرات زاید
در نماز عید نه عدد است وقنوات وواجب میباشد
ودو تکبیرها که بجهة رکوع اول ودویم است وسنت است
که در رکعت اول بعد از حمد سوره والشمس ودر رکعت
دویم سوره غاشیه معین در پس وپیش نیست که بخوانند

و در قنوت لفظ مخصوص و مستحب است این دعا را بخواند
اللهم اهل الکبریاء و العظمة و اهل الجود و الجبروت
و اهل العفو و الرحمة و اهل التقوی و المغفرة اسئلک
بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیداً و لمحمد صلی
الله علیه و آله ذخراً و شرفاً و مزیداً ان تصلی علی محمد
و آل محمد و ان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمداً
و آل محمد و ان تخرجنی من کل سوء اخرجت منه
محمداً و آل محمد صلواتک علیه و علیهم اللهم انی اسئلک
خیر ما سئلک به عبادک الصالحون و اعوذ بک
مما استعاذ منه عبادک المخلصون و احوط ترک تکبیرات
اضافیه است بلند نمودن دو دست در تکبیر و قنوت
مثل نماز یومیه و اگر فراموش بکند تکبیرات را یا بعضی
از آنها را و قبل از رکوع متذکر بشود آن را بعمل آورد و اگر
متذکر

متذکر نشد تا اینکه برکوع رفت نماز او صحیح است و احوط
قضاء آنهاست بعد از نماز و شهید اول گفته است وقتی
که تکبیرات را قبل از رکوع یا بعد از نماز بعمل می آورد قنوت را
نیز بعمل آورد و اگر شک بکند در عدد تکبیرات بنا بر اقل گذارد
و اگر بعد متذکر شد که زیاد بعمل آورده است باکی نیست و بعینه این
است کلام در قنوت اگر در بعضی از تکبیرات را درک نماید
با امام اقتداء نماید پس وقتی که امام رکوع بکند آنچه در نیافته است
بعمل آورد و ملحق بشود با امام و اگر نتواند بعمل آورد و از رکوع امام را
درک نماید پس مسئله محل اشکال است و شاید قول بعدم
جواز اقتداء در وقتی که بماند این مطلب را قوی بوده باشد
و وقت نماز عید از طلوع شمس است تا زوال و احوط اتیان
باوست در وقت انبساط شمس و مستحب است تاخیر نماز فطر از
اضحی و اگر زوال شمس شد و نماز عید را بعمل نیاورد پس قضا

نه واجب است ونه مستحب و خطبتین دو عید بعد از نماز
مستحب است اگر نماز جماعت واقع نشود ساقط میشود
اگر فرادی بعمل آورند و گوش دادن بخطبه مستحب است و خطبهٔ عید
مثل خطبهٔ جمعه است و اشکالی نیست در رجحان قیام در حال خطبه
ونشستن در میانهٔ آنها لکن وجوب این قیام و جلوس محل
اشکال است و احتیاط مطلوب است و استحباب جلوس
قبل از دو خطبه محل تردد است و اگر اتفاق برخورد عید و جمعه
در یک روز مخیر است کسی که نماز عید را کرد در حضور جمعه
مستحب است در نماز عید خروج بصحرا مگر در مکه که اهل آن در مسجد
الحرام بعمل می آورند و اگر عذری بوده باشد از بیرون رفتن
بصحرا در مسجد بعمل آورند در تحت السماء اگر ممکن بوده باشد
و مانعی نبوده باشد و در زیر سقف بجا آورند و مستحب است
که پا برهنه بیرون بروند با سکینه و وقار در حالتی که مشغول ذکر خدا

بوده باشد

بوده باشد و مستحب است در فطر که افطار نمایند قبل از خروج
و در اضحی از گوشت قربانی و در فطر بشیرینی مثل خرما و کشمش و شکر
و مستحب است که در صحرا منبری بسازند از گل و مکروه است
نقل کردن منبر بصحرا از جامع و مستحب است تکبیر در فطر عقیب
چهار نماز که اول او مغرب شب عید است و آخر او نماز
عید و بعضی ظهر و عصر یوم عید را نیز ذکر کرده اند و باکی نیست
بآن و در اضحی عقیب پانزده نماز اگر در منی بوده باشد
اول آن ظهر یوم عید است و آخر آن صبح سیم از ایام التشریق
و در غیر منی عقیب ده نماز اول آن ظهر یوم النحر است و آخر
آن صبح ثانی از ایام التشریق و اما استحباب آن در عقب
نوافل فطر و اضحی پس باکی نیست بآن و اما کیفیت تکبیر پس اخبار
در آن مختلف است و جایز است که باین نحو بگوید در فطر
الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد

الله اکبر علی ما هدینا و الحمد لله علی ما ابلانا و در اضحی
بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر
و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا
من بهیمة الانعام و نیست در تکبیر عدد معینی لکن مستفاد
میشود از هدایت صدوق اینکه تکبیر معهود در عقب هر نمازی
سه مرتبه است و مکروه است نافله گذاردن بعد از نماز
عید تا زوال و قبل از نماز عید مگر در مسجد نبی ص که مستحب
است که دو رکعت نماز بکند در آن قبل از خروج صلوة عید
و اذان و اقامه در نماز عید بدعت است و لکن مستحب است
که پیش از شروع در نماز سه دفعه بگوید الصلوة مقصد چهارم
در نماز آیات است بدانکه واجبست نزد کسوف آفتاب
و ماهتاب و باد سیاه و سایر آیات سماویه و ارضیه
که باعث خوف معظم ناس میشود دو رکعت نماز در هر رکعت

پنج رکوع و دو سجده است و کیفیت آن باین طریق
است که بعد از تکبیرة الاحرام بنیت بگوید قراءت بکند حمد و سوره
را و بعد رکوع بکند و بایستد و بخواند حمد و سوره را و قنوت
بعد برکوع رود و بهمین کیفیت تا پنج رکوع حاصل شود و بعد از
قیام از رکوع پنجم دو سجده بعمل بیاورد و بعد برخیزد و حمد
و سوره بخواند مثل رکعت اول و بعد از دو سجده تشهد بخواند
و سلام بگوید و جایز است که بعد از تکبیرة الاحرام و قراءة حمد
بعضی از سوره را تمام بکند اگر خواسته باشد و اگر تمام نکند
بلکه توضیع بکند سوره را به پنج رکوع بنحوی که تمام بکند آن را
قبل از رکوع پنجم و همچنان است کلام در رکعت دویم بلی
کیفیت اول افضل است و جایز است تفریق باین وضع که تبعیض
یک سوره را در یک رکعت و بخواند در رکعت دیگر پنج سوره را
و جایز است جمع نمودن در رکعت اول میانه اتمام و تبعیض

بکند یکسوره را در چهار قیام باقی بلی جایز است عدم اتمام یکسوره
در پنج رکوع علی الاقرب واحوط ترک قرائت حمد است
در صورتی که سوره را تبعیض کرده است آنرا و تمام نشده است
واظهر جواز اقل از آیه است در صورت تبعیض ولکن احوط
عدم اقتصار بر اقل از آیه است و وقت نماز کسوف از ابتداء
کسوف است تا تمام انجلاء علی الاقرب ولکن احوط آن است
که آخر او انجلاء بوده باشد واگر وقت وسعت نماز را نداشته
باشد ساقط میشود نماز هر چند اتیان احوط است بلی اگر وقت
وسعت داشته باشد از برای اقل نماز و شروع نماید بنماز
در اول وقت بعد داخل در نماز یک رکعت درک نماید
پس بر اوست که نماز را تمام بکند بلکه اگر درک نماید میباید
تمام نماید لکن احوط تخفیف است در اجزاء واقعه در خارج وقت
واظهر آنست که نماز سایر اخاویف غیر از زلزله نیز موقت است

بلی اگر

پس اگر آن آیه وسعت نماز را داشته باشد واجب نیست
هر چند احوط نماز است و وقت نماز زلزله مدت عمر است
واظهر عدم فوریت است در آن بلی وجوب مبادرت است
نزد حدوث زلزله اگر ترک بکند نماز را بجهة یکی از اخاویف
غیر از زلزله عمدا یا سهوا تا اینکه وقت آن بیرون برود قضا بر او
لازم است واگر جاهل بوده باشد بحدوث آیه تا اینکه وقت
بیرون برود بعد مطلع بشود پس قضا بر او لازم نیست مگر در نماز
کسوف که مجموع قرص محترق شده باشد قضای آن لازم است
و در اینصورت نیز مستحب است در نماز آیات جماعة و طول
دادن بقدر آن آیه واگر بعد از فراغ منجلی نشده باشد مستحب
است اعادهٔ نماز و مستحب است خواندن سورهای
طویل و شاید اولی تخفیف بوده باشد در صورتی که امام
بوده باشد و شاق بوده باشد طول دادن آن بر ماموم

ومستحب است مساوات قرائت را و همچنین است سجود
ومستحب است تکبیر زد هر رکوعی مگر رکوع پنجم و دهم پس مستحب است
که بگوید سمع الله لمن حمده ومستحب است طول دادن تشهد
ومستحب است پنج قنوت در قیام دویم و چهارم و ششم و هشتم
و دهم ومستحب است که در قنوت بگوید انّ الله یسجد له من
فی السموات والارض والشمس والقمر والنجوم والشجر
والدواب وکثیر من الناس وکثیر حق علیه العذاب
اللهم صل علی محمد وآل محمد اللهم لا تعذبنا بعذابک
ولا تسخط بسخطک علینا ولا تهلکنا بغضبک ولا
تواخذنا بما فعل السفهاء منا واعف عنا واغفر
لنا واصرف عنا البلاء یا ذا المن والطول ومستحب است
جهر در قرائت نماز کسوف و مجزی است مکلف اگر اتفاق بیفتد
کسوف در وقت نماز حاضره با وسعت وقت هر دو تقدیم هر یک

که خواسته

که خواسته باشد و اگر وقت یکی وسعت داشته باشد و دیگری
مضیق مقدم است و اگر وقت هر دو مضیق بوده باشد حاضره
مقدم است و اگر داخل نماز کسوف است و در وقت نماز حاضره
و بترسد فوت حاضره را اگر نماز کسوف را تمام کند می باید قطع
کند نماز کسوف را و نماز حاضره را بعمل آورد بعد از آن موضعی که
قطع نموده است بنا بگذارد و تمام بکند و اگر مضیق شود وقت حاضره
و کسوف نماز حاضره را بعمل آورد و لازم نیست برو قضای کسوف
و اگر تفریط در اتیان نماز کسوف نموده باشد و اگر تفریط نموده
باشد تا آنکه مضیق شده باشد وقت حاضره پس لازم است
برو قضای کسوف و مقدم میدارد نماز کسوف را بر نافله هر چند
وقت نماز نافله بیرون برود **مقصد پنجم** در نماز اموات است
بدانکه نماز میت واجب کفائی است مادامیکه بعمل نیاورده
اند بر همه واجب است و وقتی که بعمل آمد از غیر ساقط میشود

وواجب است نماز کردن بر هر مسلمانی که مظهر شهادتین بوده
باشد ومنکر ضروری دین نبوده باشد وجایز نیست نماز گذاردن
بر خوارج وغلاة ونواصب ومجسمه وکسی که از اسلام بیرون رفته
باشد بقول یا فعل واما غیر از مذکورات از سایر مخالفین پس
اظهر وجوب نماز است برایشان وواجب است نماز میت
طفلی که بسن شش سال رسیده باشد چه پسر باشد چه دختر
چه حر باشد چه عبد چه متولد از مسلمان بوده باشد یا یافته
شده باشد در دار اسلام یا دار الکفر ودر آن مسلمانی بوده
باشد که ممکن بوده باشد تولد آن طفل وکافری که اسیر کا
مسلمانی بوده باشد نماز براو واجب است واحوط لزوم نماز
است بمجرد رسیدن بشش سال هر چند تمام نکرده باشد
ومستحب است نماز بر طفلی که بسن شش سال نرسیده باشد
هر چند سقوط بوده باشد لکن بشرط آنکه متولد بشود در حالتی که زنده

بوده باشد

بوده باشد واما سقطی که متولد شود در حالتی که مرده باشد
نماز براو مستحب است هر چند روح بر آن دمیده شده باشد
وکیفیت آن نماز اینست که بعد از نیت تکبیرة الاحرام بگوید بعد
شهادت بگوید بعد تکبیر بگوید بعد صلوات بفرستد بر محمد
وآل محمد بعد تکبیر بگوید بعد دعا بکند بجهة مؤمنین ومؤمنات بعد
تکبیر بگوید ودعا بکند بجهة میت اگر اثنی عشری بوده باشد
بعد تکبیر پنجم را بگوید که نماز با آن تمام کند واگر میت مخالف
بوده باشد پس براو چهار تکبیر میگویند بمقتضای مذهب
خود واظهر وجوب دعا است در میانه تکبیرات واگر میت
مخالف بوده باشد اظهر عدم وجوب دعا است بعد از
تکبیر چهارم تعیین اذکار اربعه است بلکه مطلق دعا در میانه
تکبیرات کفایت میکند هر چند احوط تعیین است لکن اظهر
بنا بر قول بتعیین عدم تعیین لفظ مخصوص است بلی تعیین

اوسا انجری است که ماثور از ائمه ع وجایز است که بگوید
در میانه تکبیرات این دعائی را که شیخ طوسی در مصباح
بیان فرموده است که بعد از تکبیرة الاحرام بگوید اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
بعد از تکبیر دویم اللهم صل علی محمد وآل محمد وارحم محمدا وال محمد
کافضل ما صلیت وبارکت وترحمت علی ابراهیم انک حمید
مجید بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات
والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع بیننا
وبینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل
شیء قدیر بعد از تکبیر چهارم بگوید اگر میت مؤمن باشد
اللهم ان هذا عبدک وابن امتک نزل بک وانت
خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا
اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز

عنه

عنه واحشره مع من کان یتولاه من الائمة الطاهرین ومستحب
است که بعد از تکبیر پنجم بگوید اللهم عفوک عفوک واگر فسق
میت را بداند اظهر عدم جواز خواندن اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا
هر چند ایمان او را نیز بداند بعلت اینکه دروغ میشود بلی
جایز است که باین نحو بگوید اللهم انت خلقت هذه
النفس وانت امتها تعلم سرها وعلانیتها اتیناک شافعین
فیها فشفعنا اللهم ولها من تولت واحشرها مع من احبت
باین نوع بگوید اللهم احتاج الی رحمتک وانت غنی عن عذابه
اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فاغفر
له واگر میت مخالف بوده باشد غیر ناصب بگوید اللهم املا جوفه
نارا وقبره نارا وسلط علیه الحیات والعقارب واگر ناصب
بوده باشد بگوید اللهم ان فلانا لا نعلم الا انه عدو لک
اللهم فاحش قبره نارا واحش جوفه نارا وعجل به الی النار نار

کاسوا الا اعدائک و لیعادی اولیائک و ببعض اهل بیت
پیغمبرت اللهم ضیق قبره و در وقتی که جنازه او را بر دارند بگوید
اللهم لا ترفعه ولا تزکه و اگر مستضعف بوده باین نحو که ندانند اختلاف
مردم را در مذهب و بغض نداشته باشد بر اهل حق و اعتقاد
ایشان بگوید اللهم اغفر الذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم
عذاب الجحیم و اگر ندانند مذهب او چنین بگوید اللهم ان کان
یحب الخیر فاحشره واغفر له وارحمه و تجاوز عنه و اگر طفل بوده
باشد اللهم اجعله لابویه ولنا سلفا و فرطا و اظهر عدم تعیین
لفظ مخصوص است و مستضعف و مجهول المذهب و طفل
هر چند مراعات منقول اولی است بدانکه این تکبیرات
رکن است و باطل میشود نماز بترک بعضی از آنها بر وجهی
که ممکن نبوده باشد تدارک آن مثل آنکه فعل کثیر متخلل شود
یا زمان طولی متخلل شود که بیرون برود در نظر عرف از بودن

او مصلی

او مصلی و لکن باطل نمیشود نماز بزیادتی آنها سهواً یا عمداً
بر وجهی که منافات بنیت قربت نداشته باشد هر چند
در صورت عمد گناهکار است و اگر شک بکند در عدد
تکبیرات بنا بر اقل بگذارد و هر گاه بعد از اتیان متذکر شد
که زیاد العمل آورده است نماز او صحیح است و واجب است
در نماز نیت استقبال قبله با امکان و اگر متعذر باشد
نسبت بر مصلی یا جنازه ساقط میشود و واجب است
در نماز میت قیام و اعتبار تقارب مصلی بجنازه پس
جایز نیست دوری بسیار بنحوی که در عرف نگویند که نماز
میکند بر جنازه و اظهر عدم وجوب ستر عورت است
در نماز میت هر چند مراعات احوط است و واجب است
که سر جنازه را بطرف راست امام قرار بدهند و میت
را به پشت خوابانیده باشند بنحوی که پهلوی راست امام

قرار بدهند و میت را به پشت خوابانیده باشند بنحوی
که پهلوی راست بخوابانند رو بقبله باشد و اگر نماز بکنند
در حالتی که پای او در موضع راس میت باشد می باید
نماز را اعاده نماید هرچند جنازه را برداشته باشند بلی
اگر دفن نموده باشند دیگر اعاده لازم نیست و مستحب است
در نماز میت طهارت از حدث بلکه اظهر عدم و اشتراط طها
رت است از خبث نیز هرچند احوط اعتبار اوست و جایز
است در نماز میت تیمم با وجود آب هرچند نترسد فوت
نماز را و مستحب است ایستادن تا اینکه جنازه را بردارند و نماز
در موضعی که معتاد است بجهت نماز میت و ایستادن نزد
وسط مرد است و سینه زن و نزع نعلین و رفع یدین در هر
تکبیر و جایز است نماز در مساجد لکن مکروه است و جایز نیست
نماز بر میت مگر بعد از غسل دادن و کفن نمودن و اگر غسل
ممکن

ممکن نبوده باشد تیمم بدهند او را و اگر متعذر باشد ساقط
میشود پس نماز بکنند بر او بعد از تکفین و اگر آنهم متعذر بوده باشد
او را در قبر بگذارند و عورت او را بپوشند بعد از نماز
بر او و اگر ممکن باشد ستر عورت او بجامه پس احوط نماز
است بر او قبل از گذاشتن در قبر و اگر میت را دفن نمایند
در حال آنکه نماز بر او نگذارده باشند واجب است که نماز
بکنند بر قبر او و اگر بر میت نماز کرده باشند اظهر جواز نماز است
بر قبر نسبت بکسی که نماز بر آن میت فوت شده باشد و لکن
مستفاد میشود از بعضی از اخبار ادا و برکت آن و اقتصار نمودن
بر جائیکه مکروه است قبل از دفن نیز تکرار نماز بر جنازه
هرچند شخصی بوده باشد که نماز بر این جنازه از او فوت
شده باشد و کسی که اولی بوده باشد بمیراث اولی است بنماز
بر میت حتی نسبت بموصی الیه هرچند عادل بوده باشد

پس شخصی که اولی است بمیراث میخواهد خود نماز بکند یا
امر نماید کسی را که میخواهد و اظهر آن است که متوقف است
اذن ولی در نماز جماعت پس اگر کسی بدون اذن ولی نماز بکند
فرادی مجزی است و منافاتی نیست میانه بودن این نماز واجب
کفائی است و میانه منوط بودن آن برای بعضی از مکلفین
باین معنی که اگر ولی میت خود نماز بکند یا غیر او نصب بکند نماز
ساقط میشود و اگر نه خود نماز بکند و نه بغیر اذن بدهد ساقط
میشود اعتبار اذن او و صحیح است نماز بغیر اذن او چه با جماعت
و چه فرادی و مراد با ولویت اولی بمیراث اینست که او اولی است
بآن نماز از کسی که ارث نمیبرد مثل طبقه دویم با وجود واحدی
از طبقه اولی و اما طبقه واحده پس تفصیل آن اینست که پدر
اولی است از پسر و پسر اولی است از جد و پسر پسر اولی است
از جد و جد پدری اولی است از برادر و برادر پدری اولی است
ازبرادر

ازبرادر مادری و برادر ابوینی اولی است ازبرادر پدری
و عم اولی است از خال و پسر عم اولی است از پسر خال و عموی
ابوینی اولی است از عموی یکطرفی و عموی پدری اولی است
که عموی مادری و خالوی پدری اولی است از خالوی مادری
و بدانکه زوج اولی است بنسبت نماز زوجه خود از هر کس چه
زوجه دائم باشد یا منقطعه و ذکر اولی است از اناث در وقتی
که در یک طبقه جمع بشوند و اگر طبقه اناث مقدم بوده باشد
از طبقه ذکر اناث مقدم است و اگر ذکر ناقص بوده باشد
مثل اینکه طفل یا مجنون بوده باشد از طبقه ذکر اناث مقدم
است و اگر طبقه اولی بمیراث مکلفی نبوده باشد اظهر سقوط
اعتبار اذن است و اگر اولی بمیراث غایب بوده باشد
احوط سقوط اعتبار در آن است و حر اولی است از عبد
هر چند عبد اقرب بوده باشد و اگر اولیای چندی در طبقه

واحده جمع شده باشد با صلاحیت کل از برای امام پس افقه
اولی است از غیر او و اگر او لا شرایط امام جماعت نبوده باشد
نایب بگیرد بجهت خود اگر با صلاحیت نیز بوده باشد جایز است
که نایب بگیرد و مستحب است بجهت ولی تقدیم هاشمی را با اجتماع
هاشمی شرایط امامت را و اگر امامت بکند زن در نماز میت
بجهت زنها در وسط صف بایستد و اگر عاری امامت بکند
در نماز میت عراة را در صف بایستد و غیر زن و عاری
اگر امامت بکند مستحب است که مقدم بشوند هر چند یک ماموم
باشد بخلاف یومیه که مستحب است که ماموم واحد از یمین
امام بوده باشد و زن حایض منفرد میشود در نماز میت بصف
و اگر زن اقتدا بمرد نماید در نماز میت مستحب است که در
خلف مرد بایستد بخلاف یومیه که این حکم در آن بر سبیل
وجوب بود و بهترین صفوف در نماز جنازه صف آخر است

و جماعت

و جماعت مستحب است در این نماز و سقط نمیشود از ماموم
ادعیه واجبه در میانه تکبیرات بسبب خواندن امام بلکه بر ماموم است
که اگر مسبوق نباشد همه ادعیه لازمه را بخواند و اگر مسبوق باشد
مثل اینکه یک تکبیر مثلا از او فوت شده باشد پس بجهت نیت
اقتدا تکبیر سیم را گفت او تکبیر دویم را بگوید و امام دعا میکند بجهت مومنین
او صلواة بفرستد و اگر بخواهد اذکار اربعه معهوده پس آن تکبیرات
را بخواند و بکند او وقتی که نماز امام تمام شد او ما بقی تکبیرات را ولاء
بدون دعا بعمل آورد جنازه باقی باشد یا برداشته باشند
لکن در صورت برداشتن با جنازه برود تا تکبیرات تمام
شود و ظاهر حصول اقتدا است هر چند در تکبیرات الاحرام
درک بکند پس براوست که پی در پی تکبیرات را بگوید بدون دعا
و اگر جنازه بر داشتند با جنازه برود تا تمام نماید تکبیرات را
و مستحب است که ماموم اعاده نماید تکبیری را که سبقت نموده است

برامام یا سهواً یا بظن انکه امام تکبیر گفته است و اگر سبقت عمداً
بوده باشد پس احوط استمرار و عدم اعاده است و ظاهر عدم
فرق است در این حکم تکبیرة الاحرام و بخیر آن و اگر ماموم بیفتد د
از امام بیک تکبیر یا زیاده سهوا یا بظن عدم تخلف پس بر اوست
که باقی را بعمل بیاورد و اگر عمداً بوده باشد پس نماز او باطل
نیست علی الاقرب و العبد از فراغ ما بقی را بجا می آورد و اگر وقت
حاضره و نماز میت هر دو مضیق بوده باشد یا وقت حاضره
فقط مضیق بوده باشد حاضره مقدم است و اگر وقت نماز
میت مضیق بوده باشد و وقت حاضره موسع نماز میت
مقدم است و اگر وقت هر دو موسع بوده باشد اولی تقدیم
حاضره است و مستحب است تشییع جنازه و مستحب است که مشیع
از عقب جنازه برود یا یکی از دو جانب آن و اخیر افضل است
و مکروه است رفتن از پیش روی جنازه و مکروه است پوشیدن

ردا بجهة صاحب مصیبت و لکن مستحب است بجهة غیر او و
مستحب است تربیع جنازه و حاصل میشود تربیع بحمل شخص
واحد چهار جانب جنازه را لکن افضل اینست که ابتدا نماید
بدست چپ میت بکتف خود و مستحب است اعلام نماید
مؤمنین را بموت او و مستحب است که نزد مشاهده جنازه
بگو الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم مقصد ششم در
نوافل است و استصغاء [استسقاء] بدانکه نماز استصغاء [استسقاء] نزد قلت باران
و کمی آبها است و کیفیت آن مثل نماز عید است مگر اینکه
در قنوت آن نماز طلب میکنند رحمت را و سؤال میکنند
زیادتی آبها را از خدا و معین نیست در قنوت آن لفظ
مخصوص بلی افضل خواندن انچیزی است که از اهل بیت
ماثور است و اظهر آن است که جایز است اتیان باین نماز
در هر وقتی که بخواهند لکن احوط آنست که موقت آن مثل وقت

عید بوده باشد و مستحب است که روز چهارشنبه و پنجشنبه
و جمعه را روزه بگیرد و روز جمعه بیرون برود بجهت نماز استسقا یا اینکه
روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه روزه بگیرد و در دوشنبه بیرون برود بجهت
نماز و مستحب است که بصحرا بیرون برود مگر در مکه که ایشان در مسجد
الحرام نماز بکنند و مستحب است که پا برهنه باشند در وقت رفتن
بصحرا با سکینه و وقار باشند و بیرون بروند مؤذنها در پیش روی
امام و در دست ایشان عنزه بوده باشد و مستحب است که مردهای
پیر و زنهای پیر و اطفال و بهایم بیرون برند و اطفال را از مادرها
جدا کنند و برگرداند امام بعد از صعود بمنبر قبل از خطبه ردای خود را
باین وضع که طرف راست او را چپ قرار بدهد و طرف چپ
او را بطرف راست و اظهر آنست که تحویل ردا بجهت ماموم نیز
مستحب است و مستحب است که امام بعد از تحویل عبا رو بقبله
بایستد و صد مرتبه باواز بلند تکبیر بگوید و صد مرتبه تسبیح بگوید

بطرف

بطرف راست خود و صد مرتبه تهلیل بگوید بطرف چپ خود
و صد مرتبه تحمید بگوید رو بمردم و مستحب است که مردم متابعت
امام بکنند در این اذکار به بلند نمودن صوت و مستحب است که امام
خطبه بخواند و اظهر تخییر امام است در تقدیم خطبه بر اذکار و تقدیم
اذکار بر خطبه و اظهر جواز خطبهٔ واحده است هر چند تعدد احوط
است و مستحب است که مبالغه نماید در سؤال و الحاح در دو خطبه
سیما در خطبه دویم و اگر استجابت دعا ظاهر نشد مرتبه دیگر برود
و اگر نشد باز مرتبه دیگر و هکذا و مستحب است بیرون بردن منبر
بصحرا و بلند کردن دستها در دعای استسقا و بلند خواندن قرائت
و قنوت و گفتن الصلوة سه دفعه در این نماز مستحب است
و فرادی نیز جایز است و مستحب است نافلهٔ شهر رمضان
و آن هزار رکعت است و کیفیت توضیع آن باین وضع
است که در هر شبی از شبهای ماه مبارک رمضان بیست

رکعت بعمل آورد و هشت آنرا بعد از مغرب و دوازده رکعت
آنرا بعد از عشا هر چند اظهر جواز عکس است لکن اول
احوط است و در ده شب آخر شبی ده رکعت زیاد کند که سی
رکعت بشود باز اولی آنست که هشت رکعت آن را بعد از
مغرب و بیست و دو رکعت آن را بعد از عشاء بعمل آورد
و در شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم در هر شبی صد رکعت
دیگر نیز بخواند و اگر فوت بشود در روز قضاء بکند و همچنین شب
یوم الشک که مشخص بشود که اول ماه بوده است قضاء نماید
و نمی تواند که در لیلة الشک اول ماه رمضان نافله بوده است
به نیت شهر رمضان بعمل آورد و مخیر است در تقدیم وتیره
نیز وظیفه عشا یا تاخیر آن بر آن مستحب است نماز جعفر
طیار آن چهار رکعت است هر دو رکعت بیک سلام
در رکعت اول بعد از حمد اذا زلزله بخواند بعد از پانزده دفعه
تسبیحات

تسبیحات اربعه را بخواند و ده دفعه در سجده رکوع اول بعد از
رکوع نیز ده دفعه بخواند و ده دفعه در سجده اول و ده دفعه بعد از
سجده اولین و ده دفعه در سجده دویم و ده دفعه بعد از سجده دویم همچنین
در سایر رکعات باقی معمول بدارد و لکن در رکعت دویم
بعد از حمد سوره والعادیات را بخواند و در رکعت سیم
بعد از حمد سوره اذا جاء نصر الله و در رکعت چهارم بعد از حمد
سوره قل هو الله احد را بخواند و در رکعت دویم و چهارم قنوت
مستحب است علی الاظهر و جایز است ادای این نماز در هر وقتی چه
شب باشد چه روز چه در سفر چه در حضر و ادا میکند وقت فرایض
نبوده باشد و لکن افضل اوقات او صدر نهار جمعه است
و جایز است که شخص آنرا از نوافل محسوب بدارد و
چه نافله شب باشد چه روز بلکه در نیت جواز احتساب
از فرایض نیز لیکن احوط عدم احتساب است و اگر سهو

نماید از بعضی تسبیحات قضا، نماید آنرا در حالتی که متذکر

بشود پس اگر سهو نماید تسبیحات حال قیام را کلاً و بعضاً

بعد در حالت رکوع یا سجود متذکر بشود بعمل آورد آنها را در

همان حالت که متذکر شده است و احوط عدم تفریق در میان

دو رکعت اول و در رکعت آخر است با عدم عذر هر چند جواز

اول است و بدانکه نمازهای مستحبی بسیار است و این رساله

گنجایش ذکر آنها را ندارد تنبیه مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که نمی آید بر میت

اشد از اول شب او پس رحم کنید میتهای خود را بصدقه

و اگر نیابید پس نماز بکنید هر یکی از شما دو رکعت نماز

در رکعت اول بعد از حمد آیة الکرسی و در رکعت دویم

بعد از حمد ده مرتبه سوره انا انزلنا و بعد از سلام بگوید

اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان پس

خداوند عالم در همان ساعت هزار ملک میفرستد و بسوی

قبر آن

قبر آن میت که با هر ملکی جامه و حله باشد و اما انچه که الآن

مشهور است که بچهل نفر میدهند که این نماز را بعمل آورند

پس مستند او بنظر حقیر نرسیده است و احوط آن است که بقصد

استحباب خاص بدهند بدانکه استخارات بسیار

است و از جمله آنها ذات الرقاع است که از حضرت صادق

علیه السلام روایت که فرمود شش رقعه بردار و در سه رقعه بنویس

بسم الله الرحمن الرحیم خیرة من الله العزیز الحکیم لفلان ابن

فلان و اسم خود را بنویس بجای فلان ابن فلانه یا بموضع

زید ابن فاطمه مثلا افعله و در سه رقعه دیگر بنویس بسم الله

الرحمن الرحیم خیرة من الله العزیز الحکیم لفلان ابن فلانة

اسم خود و مادر خود را بنویس مثل سابق لا تفعله

بعد آنها را در زیر مصلای خود بگذار و بر هم بزن آنها را

بعد دو رکعت نماز بکن و بعد از نماز بسجده برو و بگو

و مادر خود مع

صد مرتبه استخیر الله فی عافیة بعد بنشیند و بگوید اللهم خر لی واختر لی
فی جمیع اموری یسر منک وعافیة بعد دست خود را به بر
بسوی رقعها پس بیرون بیاور یک رقعه و نظر بکن چه بیرون
آمده است و همچنین تا سه رقعه بیرون بیاور اگر مجموع افعل
است پس بکن آن امری را که بجهة آن استخاره کرده و اگر مجموع
لا تفعل است مکن آن امر را و اگر مختلف است پس بیرون
بیاور از رقعها تا پنج شود پس نظر بکن و عمل باکثر بکن و از جمله
آنها استخاره ایست که مرویست از صاحب الامر عج که بخوانند
دو مرتبه سورهٔ حمد را و سه مرتبه و یک مرتبه الهکم التکاثر تواند
نمود و ده مرتبه سوره قدر را بخوانند و بعد سه دفعه این دعا را
بخوانند اللهم انی استخیرک لعلمک بعاقبة الامور استشیرک
لحسن ظنی بک فی المأمول والمحذور اللهم ان کان الامر الفلانی
مقصود خود را ذکر بکند بجای الفلانی و بگوید قد نیطت بالبرکة

اعجازه

اعجازه و لوا دیه حفت بالکرامة ایامه و لیالیه فخر اللهم لی فیه خیرة
ترد شموسه ذلولا و لبعض ایامه سرورا اللهم اما امر و اتمر وا ما نهی
فانتهی اللهم انی استخیرک برحمتک خیرة فی عافیة پس بگیر یک
قبضه از تسبیح را و مطلب خود را در دل بگذران و زوج زوج بکش
تا باخر اگر آنچه میماند زوج است خوب است و اگر فرد است بد است
یا بالعکس این یعنی مجزی در قرار دادن اینکه زوج بد باشد یا فرد
اختیار ای تو است در اینکه بد باشد یا فرد و اول قرار بده و از جمله استخا
رات استخاره ایست که از حضرة امام جعفر صادق عم مرویست
که یکدفعه حمد بخوانند و سه دفعه قل هو الله احد و پانزده مرتبه صلوات
بر محمد و آل محمد ص بفرستند و بعد بگوید اللهم انی استخیرک بحق
الحسین و جده و ابیه و امه و اخیه و الائمة التسعة من ذریته
ان تصلی علی محمد و آل محمد وان تجعل الخیرة فی هذه السبحة وان تریتی ما هو
الاصلح لی فی الدین والدنیا اللهم ان کان الاصلح فی دینی و دنیای

و عاجل امری و اجله فعل یا نا عازم فرق و الا نا نهی انک علی کل
شیئ قدیر پس یکقبضه از تسبیح بگیرد و بشمرد آن را سه سه
اول سبحان دویم الحمد لله سیم لا اله الا الله بر همین نحو معمول دارد
تا آخر قبضه اگر آخری سبحان الله است پس شخص مخیر است
درمیانه فعل و ترک و اگر الحمد لله باشد امر است و اگر لا اله الا الله
باشد پس نهی است **مطلب سیم** در لواحق است و در آن
چند مقصد است **مقصد اول** در خلل واقعه در نماز است
و در آن دو فصل است **فصل اول** در بطلان نماز است
بدانکه کسی که اخلال کند بواجبی از واجبات نماز نماز
او باطل است اگر عمداً بوده باشد و همچنین اگر تقصیر نماید
در تحصیل آن و جهلاً اخلال نماید بلی جاهل مسئله معذور است
در جهر و اخفات و غصبیت ثوب و مکان و نجاست
ثوب و محل سجده و غصب آب و هر چیزی که ناقض است

طهارت را نقض صلوة نیز میکند چه عمداً صادر بشود یا سهواً
و باطل میشود نماز بترک طهارت عمداً ترک بکند یا سهواً
و باطل میشود نماز نیز بتعمد تکفیر یعنی نگذاشتن دست بر کف
بار فراغ یا در فوق ناف یا در تحت او بلی جایز است در حالت
تقیه بلکه واجب است لکن بترک آن نماز باطل نمیشود
و گناهکار است و اگر تکفیر بعمل آورد از روی سهو نماز او صحیح
است و همچنین باطل میشود نماز بتعمد کلامی که قرآن و دعا نبوده
باشد و هر دو حرف یا بیشتر بوده باشد چه معنی داشته باشد
یا نه چه بجهت مصلحتی بوده باشد یا نه و اما یک حرف که مفهم معنی بوده
باشد مثل قاف و عین پس اظهر آنست که مبطل است اگر
مقصود متکلم بوده باشد و اما حرف واحد غیر مقصود و یا غیر مفهم
معنی پس اظهر عدم بطلان نماز است بتکلم بآن و اما اگر حرف
واحد حرف بوده باشد پس شاید اقوی بطلان نماز بوده باشد

بسبب تکلم با آن آه کشیدن و ناله نمودن اگر از آنها دو حرف
یا بیشتر متولد بشود مبطل نماز است و الا فلا و اگر آه بکشد از خوف
خدا و از آن دو حرف یا بیشتر متولد بشود له بطلان نماز است
و الا فلا و جایز است در نماز تکلم بذکر دعا و قرآن بجز محرم مبطل نماز
است و جایز است تنبیه نمودن بر حاجت بتسبیح گفتن هر چند
غیر از حاجت بر او بوده باشد و اگر ضم نماید بقصد قرآنیت غیر
قصد را از مناجات مثل قول کسی که بجهت خود اذن دخول
میطلبد ادخلوها بسلام آمنین پس نماز صحیح است و باطل نمیشود
نماز بتکلم و احوط در تکلم از روی اکراه اتمام نماز است بعد اعاده
آن و باطل میشود نماز بالتفات بمجموع بدن اگر از روی عمد بوده
باشد یا بیمین یا بیسار بین القبله و الیمین او الیسار و هیچنین
است در صورت سهوا اگر التفات بدبر قبله بشود یا بمابین
دبر قبله یمین و یسار و اگر بیمین و یسار بوده باشد یا بما

بین

بین یمین و یسار قبله پس اظهر صحت است و اگر التفات
بوجه فقط بوده باشد پس اظهر صحت است اگر به یمین و یسار
بما بین یمین و یسار رو بقبله واقع بشود پس اظهر بطلان است
چه عمدا صادر بشود یا سهوا و اگر التفات بوجه فقط از روی
اکراه بوده باشد پس نماز باطل نمی شود و اگر از حد یمین و یسار
تجاوز ننماید و اما با تجاوز پس اظهر بطلان است علی اشکال
لکن احوط اتمام و اعاده است و اگر التفات از روی اکراه
بمجموع بدن بوده باشد پس اظهر بطلان است اگر بحد یمین
و یسار رسیده باشد یا تجاوز نموده باشد و اگر بحد یمین
و یسار نرسد پس شاید اظهر صحت بوده باشد لکن
احوط اعاده نماز است بعد از سجده سلام و دور نیست که تخصیص
به همیم التفات مبطل را بفریضه دون نافله و لکن تعمیم احوط است
و باطل میشود نماز بقهقهه کردن از روی عمد چه ظلم بوده باشد

چه بسیار چه ممکن بوده باشد دفع آن یا نباشد علی الاقرب و باطل
نمیشود از روی سهو و مکروه است تبسم و مراد بقهقهه خنده ایست
که مشتمل بر مد و ترجیع و شدت بوده باشد و باطل میشود نماز
بتعمد فعل کثیر و مراد بآن فعلی است که بیرون برد فاعل او را از بودن
او مصلی پس اگر مرتکب شود فعلی را که در عرف بگویند که آن فعل
کثیر است لکن صدق بکند که او مصلی است پس نماز او صحیح
است و مراد به بیرون رفتن او بسبب ارتکاب آن فعل
از بودن او مصلی این است که افعال خارجه از نماز که صادر
میشود از آن بنحویست که حکم میکنند هر کسی که به بیند او را بحالت
که او الان در نماز نیست مثل اینکه در اثناء نماز مشغول شد
به بافتن دیوار یا جاروب کردن خانه یا خیاطی نمودن و نحو
اینها پس نماز او بسبب ارتکاب چنین فعل باطل میشود
مگر اینکه آن فعلی از افعال بوده باشد که دلالت بکند چیز
معتبر

معتبر بر جواز اتیان بآن در نماز مثل کشتن موش و مار و عقرب
و شستن رعاف مادامی که مستلزم انحراف مبطل و تکلم نبوده باشد
مثل برداشتن زن طفل خود را و نشانیدن زن طفل خود را
در حالت تشهد بر دامن خود و مشغول شدن با سکات او
و شیر دادن او و زدن دیوار از برای بیدار نمودن غلام نایم و مغرضی
نمودن ناخن و لحیه و ضم جاریه مار بنفس خود و انداختن حیوانی
که اذیت میکند از نفس خود و دفن نمودن آن در ریگ و دفن
نمودن شپش در ریگ یا در تحت پاهای خود یا انداختن آن
در خارج مسجد و شمردن مصلی نماز خود را بانگشتر خود یا بریگ در
دست میگردد و مساوی نمودن ریگها در میانه در مسجد و داخل
نمودن انگشت در بینی و انداختن خون خشک از بینی
و زدن سنگ و بخیزه لبنک و قطع نمودن ثالول کبیر و کندن
بعضی از گوشت از زخم و انداختن آن و مسح نمودن موضع

دمل منفجر پس مسح نمودن دست خود بدیوار یا برزمین و خاریدن
بدن و زدن زدن بر دور آن خود در وقتی که اراده بکند چیزی را
و دست بهم زدن زن در وقتی که اراده بکند چیزی را اوایما، و برداشتن
بدست و نزدیک گذاشتن بغل بدست یا پای مقدم شدن
بیک گام یا دو گام یا سه گام در وقتی که منافات واجبی نداشته
باشد و حک نمودن فضله مرغ یا غیر آن از ثوب خود و کندن بعضی
از دندانهای متحرک و نفخ نمودن موضع که خبر معتبر در جواز آن وارد
شده است پس نماز بارتکاب اینها باطل نمیشود هرچند در عرف
صادق بیاید در عرف که نماز کرده یا اینکه اینشخص نماز بعمل آورد
و اگر صورة نماز بالمره مضمحل شود بنحوی که بعد از اتمام نماز نیز صادق
نیاید در عرف که نماز کرده پس اظهر حکم نمودن ببطلان نماز است
هرچند سهوا بوده باشد چه بسبب ارتکاب این افعال
منصوصه باشد یا غیر آن بلی در غیر صورتی که حکم نمودیم ببطلان

اظهر

اظهر تقدیم بحال عمد است و در صورت سهو باعث ابطال
نمیشود و اگر مضطر بشود بارتکاب فعل کثیر در نماز پس احوط الحاق
آنست بصورة سهو و اظهر عدم فرق است در بطلان نماز بفعل
کثیر در میانه نافله و فریضه و اگر شک بکند در تحقیق فعل کثیر پس
احوط عدم بطلان است و همچنین است در صورت مظنه
علی الاقرب و اگر ساکت بشود در اثناء نماز بنحوی که موجب
محو شدن صورت نماز بوده باشد بالکلیه نماز باطل است
هرچند سهوا بوده باشد و اگر سکوت طول بکشد بنحوی
که بیرون برود از بودن او مصلی در اثناء نماز ولکن بعد از
اتمام نماز صدق صلوة بشود پس حکم ببطلان است در صورت
عمد فقط و از جمله مبطلات نماز تعمد البکاء است از برای امور
دنیویه مثل ذهاب مال و فقد محبوب هرچند بجهد بیرون
آمدن اشک باشد بدون صورت و اگر سهوا بوده باشد

یا بجهة امور آخرت بوده باشد پس موجب بطلان نمیشود
واما بعد اکل و شرب پس اظهر آنست که موجب بطلان نمیشوند
بلی اگر مندرج بشوند در تحت فعل کثیر موجب بطلان میشوند از جمله
که مندرج می باشند در تحت آن مگر در نماز وتر و از برای کسی
که اراده صوم نموده باشد در فردای آن شب و بترسد که صبح بشود
حال اینکه تشنه بوده باشد پس جایز است بجهة او شرب آب
هرچند مستلزم فعل کثیر بوده باشد مادامی که موجب رفع صورت
صلوة بالکلیه نشود و مستلزم سایر منافات از استدبار و نحو آن
نبوده باشد و احوط اشتراط بودن مذکورات در صورت
وتر باطل میشود نماز بسبب اخلال برکنی از ارکان آن چه عمداً بوده
باشد چه سهواً همچنین است بزیادتی آن مگر در جائی که ماموم
سبقت بگیرد امام را بتفصیلی که بعد خواهد آمد انشاء الله در جائی
که ظاهر بشود از برای کسی که نماز احتیاط میکند که نماز او ناقص
بوده است

بوده است و در جائی که تمام بکند مسافر نماز قصر خود را جهلاً یا سهواً
یا خروج وقت در جائی که دو رکعت نماز عصر را کرده باشد و تعیین
بکند که نماز ظهر را دو رکعت کرده است سهواً پس بر او لازم است
که قرار بدهد دو رکعت عصر را که بعمل آورده است از تتمهٔ ظهر اگر
بعمل نیامده باشد از میانه دو نماز مبطلات نماز مثل حدوث
و استدبار و نحو آنها پس سلام میگوید بجهة نماز ظهر و شروع
میکند بنماز عصر و اگر یقین بکند در وقتی که یک رکعت از عصر را
خوانده است که ظهر را یک رکعت بعمل آورده است آیا بر او
لازم است که قرار بدهد آنچیز را که عصر خوانده است از تتمهٔ
ظهر در صورتی که فعل منافی در میانهٔ دو نماز بعمل نیامده باشد
یا جایز نیست مسئله محل تردد است و باطل نمیشود نماز اگر یک رکعت
یا بیشتر را فراموش بکند مادامیکه منافات نماز بعمل نیامده
است بلکه بر اوست که ناقص را بعمل بیاورد و همچنین است

اگر آن سلام را فراموش کرده باشد و اگر متذکر بشود بعد از آن
و از محل نماز تجاوز نموده باشد بر او لازم نیست که عود نماید بمحل
اول بلکه بر اوست که تمام نماید نماز را اما مادامی که منافی بعمل نیا
مده است چه عود نماید چه محل خود چه نماید و مکروه است از برای
مرد جمع موی سر را در وسط سر و لبستن آن و مکروه است التفات
بوجه اطراف راست و چپ و خمیازه کشیدن و دهن دریدن
و شکستن انگشتها و بازی نمودن بچیزی از اعضای خود و نفخ
نمودن موضع سجود و آب بینی و آب دهن انداختن و آه و ناله
کشیدن یکطرف و دفع نمودن خروج بول و غایط و ریح و خواب
را و پوشیدن چکمه تنگ و مقراض نمودن ناخن و ریش و حرام
است قطع نمودن نماز در حالت اختیار و اظهر جواز قطع نافله
و نماز میت است هرچند احوط عدم قطع است و جایز است
قطع نماز فریضه در حالت ضرورة و از آنجمله است خوف تلف

مال

مال مصلی که متضرر بشود بتلف آن و ممکن نباشد حفظ آن مگر بقطع
نماز بلکه جواز در قطع است حفظ مال یکی از او که ضرر برسد او بفوت
او در حفظ مال غیر در وقتی که صاحب آن متضرر بشود بتلف آن
لکن احوط منع است و از آنجمله است خوف تلف نفس محترمه و ذوات
غریم او و حفظ آیه که اگر حفظ نماید تحصیل آن مشقت دارد و از آن
جمله است خوف تلف نفس که ترسد نگاه داشتن حدث ضرر را
با سرایت نجاست را بر لباس یا بدن آن و اظهر جواز قطع است
از برای دفع ضرر از غیر که مؤمن باشد و از جهة امر بمعروف
و نهی از منکر که واجب باشند رد سلام بر سلام کننده
بمثل آن سلامی که کرده است و اگر بگوید سلام کننده سلام
پس اظهر وجوب رد بمثل است و اقرب عدم وجوب
غیر چهار صیغه مشهور است که سلام علیک و السلام علیک
است و سلام علیکم و السلام علیکم است هرچند در نماز بوده باشد

چه لفظاً و ملحون بوده باشد مثل سام الیک و سام الیک
و سرام و سرام الیک و نحو اینها یا اعراباً مثل سلامی علیک
و سلام الله علیک و نحو اینها هر چند در غیر نماز است بسلامهای
متعارفهٔ صحیحه و در نماز خواندن است از قرآن که متضمن سلام آیه مع
بوده باشد یا رد سلام صحیح است یا قصد دعا از برای او در وقتی
که مستحق دعا بوده باشد و امّا اگر غیر ملحون بوده باشد و امّا غیر
ملحون بوده باشد لفظاً و اعراباً پس بخوانند که احتیاط معمول
بدارد پس رد بکند در نماز بمثل آن یا قصد دعا از برای او
یا بخواندن آیه و اگر مثل آن سلام در آن بوده باشد یا قصد
رد نیز تنبیه اگر سلام بکند بر غیر مصلّی بصیغهٔ سلام علیک
پس جایز است رد بچهار صیغهٔ مشهوره که پیش گذشت
و بصیغهٔ سلام علیک پس جایز است رد بمثل و بگفتن
السلام علیکم یا علیکم السلام و بصیغهٔ السلام علیک پس جایز
است ردّ بمثل

جایز است رد بمثل و بگفتن السلام علیکم و علیک السلام و علیکم السلام
و بصیغهٔ السلام پس جایز است رد بمثل و بگفتن علیکم السلام
بدون واو یا با واو و اگر ضم نماید سلام کننده بسوی یکی از چهار صیغهٔ مشهوره
و رحمة الله یا و برکاته را نیز پس لازم است بر جواب دهنده که رد
نکند یا نقص از آن و لکن اولی بجهة جواب دهنده آنست که بگوید
لازم است و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته و بدانکه ردّ سلام
واجب کفائی است و بردّ بعضی ساقط میشود از دیگران و اگر
سلام دهنده بعضی از جماعت را تشخیص بدهد بسلام واجب
بر او رد دون دیگری و اگر شک بکند در اختصاص سلام باو با علم او
بشمول آن او را پس بر اوست ردّ هر چند در نماز باشد
و ساقط نمیشود از او بجواب غیر و اگر سلام بکند بر جماعت
که بعضی از ایشان طفل ممیز باشند پس بجواب آن
طفل از دیگران ساقط نمیشود و اگر سلام بکند بر جماعتی که نماز میکنند

و بعضی از آنها رد بکنند پس در جواز رد غیر او اشکال است
مگر در وقتی که قصد بکند بر او دعا را یا قرآن را و ضم نکند قصد رد را
نیز پس جواز در این صورت اقوی است بترک جواب
هر چند گناه کار است و واجب است بر جواب دهنده
شنواندن جواب را و احوط وجوب باشاره است بدست
برد و بر سر تا اینکه بداند که رد واقع شده هر چند اثبات وجوب
است اشاره بدست مشکل است و اگر موقوف باشد رد
سلام باسماع آن بر قطع نماز احوط تخییر است در جائی که
محقق است حرمت قطع و وجوب رد قبل از موقوف بودن
اسماع بر قطع یا شک بشود در اصل تحقیق حرمت قطع و وجوب
رد مثل آنکه سلام بکند حین ابتدا به تکبیرة الاحرام و اما اگر یکی از
اینها محقق بشود در دیگری پس اقرب تقدم متحقق است
مثل اینکه سلام کرد بر شخصی و قبل از اتیان بجواب داخل در نماز شد

بعد سلام

بعد سلام دهنده رفت یا دور شد که موقوف است اسماع
بر قطع یا اینکه شخصی در نماز بود و شخص دیگری سلام داد و عقب
رفت و هیچ توقف ننمود تا جواب را بشنود پس در فرض اول
قطع مقدم است و در فرض اخیر عدم قطع و اگر بداند سلام کردن
شخص لکن شک بکند که آیا بصیغه بود که رد کند رد آن واجب بود
یا نه و اگر دو نفر یکدفعه بیکدیگر سلام کردند بر هر دو جواب واجب است
و واجب نیست رد طفل غیر ممیز و رد ممیز واجب است هر چند
در نماز بوده باشد و اگر سلام بکند بر او برسالت یا بکتابت
مثل اینکه بگوید سلام بکن بفلانی از قبل من یا بنویسد السلام
علیکم مثلاً اظهر عدم وجوب رد است و احوط رد است و اگر
جماعتی بر شخصی سلام کنند جایز است که اکتفا بجواب واحدی
بکند لکن بصیغه جمع بیاورد چنانچه جایز است تکرار اگر مستلزم
فوت فوریه جواب نباشد و اگر مستلزم باشد لازم است

که بصیغهٔ جمع بیاورد بلی اگر در نماز باشد و سلام بکنند هر یک
از جماعت بخلاف سلام دیگری پس واجب است بر او رد
هر یک بمثل سلامی که کرده است مادامی که فوریه جواب فوت
نشود و امّا اگر فوت بشود پس در آن اشکال است و جایز است
سلام دادن مرد اجنبی بزن اجنبیه و سلام دادن اجنبیه
بر اجنبی لکن احوط ترک است سیما نسبت بزن جوان
و امّا محارم پس هیچ احتیاطی در آن نیست و واجب نیست
در جواب مرد بر زن مراعات تأنیث و لازم است رد
بمثل در نماز و اگر سلام کننده کافر باشد واجب است جواب
آن لکن مخیّر است در جواب هر چند در نماز بوده باشد
در میان علیک و علیکم و امّا و علیکم بواو پس احوط ترک است
و حرام است که ابتدا او سلام بدهد بر اهل ذمّت بلکه بر سایر
کفار نیز علی الاحوط بلی مستحب است که بگوید نزد ملاقات مشرکین

السلام

السلام من اتّبع الهدی و اگر بگوید مشرکین السلام علیکم پس احوط
عدم تعدّی است در جواب از گفتن علیکم بدون واو و مکروه است
سلام و بر اهل مجلس شراب و کسیکه بازی نرد و شطرنج بکند یا سرود
بخواند یا متجاهر بفسق بوده باشد سزاوار است ترک سلام بالکلیه
آن باولویت ترک آن در وقتی که زایل بشود بسبب آن خشوع مصلی
و حاصل بشود بجهت او اضطراب و شکوک اختلاف است در میان
اصحاب و بر اصح آن مشکل است و مکروه است که مخصص بکند بسلام
دهنده و طایفه از جمعی را بالسلام و مکروه است که داخل بشود در خانه
و سلام نکند بر اهل آن و مکروه است سلام بکند بر کسی که با جنازه
برود و کسی که بجمعه میرود که در بیت حمام بوده باشد و ابتدا
بسلام افضل است و مستحب است که سلام بکند طایفه قلیله بر کثیره
و کوچک بر بزرگ و سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و اسب سوار
بر قاطر سوار و قاطر سوار بر حمار سوار و کسیکه داخل مجلس

میشود بر قومی که در آن بوده اند مستحب است بر طفلها سلام بکنند و در
مفارقه از یکدیگر سلام بکنند و مستحب است تسمیت عاطس کردن
از برای عطسه کننده مثل اینکه بگوید یرحمک الله یا و یرحمک الله
یا یغفر الله لک و نحو اینها هر چند اقتصار بر اولین اولی است
و احوط عدم تسمیت بغیر اثنی عشری است احوط رد عاطس است
بر تسمیت بایں نحو که بگوید یغفر الله لکم و یرحمکم یا بگوید یهدیکم الله و یصلح
بالکم یا بگوید یغفر الله لک و نحو اینها هر چند اقتصار بر یکی از این
مذکورات احسن است و مستحب است که عطسه کننده بعد از عطسه
بگوید الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیته و شنونده
باو حمد بکند و صلوات بفرستد بر محمد و آل او چه در حدیث است
در وقتی که برادر تو عطسه بکند و تو در نماز باشی پس بگو الحمد لله
و صلوات بفرست بر نبی صلعم هر چند میانه تو و عطسه کننده فاصله
باشد   در شک سهو است بدانکه مبطل در افعال

نماز و اعداد رکعات آن در حکم یقین است چه اقتضاء صحت
بکند یا فساد پس لازم است بر شاک در میانه دو و سه مثلاً
بنا را بر دو بگذارد و اگر مظنون او آن باشد و بر سه بگذارد و اگر
مظنون او بدون نماز احتیاطی در میانه چهار و پنج بعد از سجود
مثلاً بنا را بر چهار بگذارد و مظنون او آن باشد بدون سجده
سهوی و بر پنج بگذارد و اگر مظنون او آن باشد پس حکم نماید
ببطلان نماز در میانه اتیان بقرائت و عدم اتیان آن نیاورد
قرائت را اگر مظنون او اتیان بوده باشد و بیاورد ما بقی محل
اگر مظنون او عدم اتیان بوده باشد و هکذا اظهر لزوم تردد وی
است بجهة شاک و اگر کسی شک بکند در عدد رکعات
نماز واجب دو رکعتی مثل صبح یا سه رکعتی مثل مغرب
یا در عدد نماز واجب چهار رکعتی و حال اینکه یکطرف شک
رکعت اول بوده باشد یا اینکه رکعت دویم بوده باشد

قبل از اکمال سجدتین نماز او باطل است واگر شک بکند
در نماز واجب چهار رکعتی در میانه دو و سه بعد از اکمال
سجدتین بنا را بر اکثر بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز
مخیر است در میانهٔ یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت
نشسته هرچند اول یعنی شک در میانه دو و سه و ثانی در دویم
یعنی شک در میانه سه و چهار احوط است و بدانکه شکی
نیست در تحقیق اکمال سجدتین بمجرد اتمام ذکر سجده دویم بلکه
بعضی حکم نموده اند بتحقق آن بمجرد گذاشتن سر در سجده
دویم لکن این در نزد حقیر مشکل است و احوط آن است
که بنا بر صحت گذاشته نماز را تمام نماید و نماز احتیاط را
بعمل آورد و بعد اعادهٔ نماز بکند و بلکه احوط آنست که در صورت
صورتهای شک نیز که تعلق بوده باشد و بعد از اکمال سجدهٔ
دویم قبل از رفع راس تعلق بگیرد این عمل را معمول دارد

واگرشک

واگر شک بکند در میانه دو و چهار بعد از اکمال سجدتین
بنا را بر چهار بگذارد و سلام بگوید و دو رکعت نماز احتیاط
ایستاده بعمل آورد و اگر شک بکند در میانه دو و سه و چهار
بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار بگذارد و سلام بگوید و دو رکعت
نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بعمل آورد و دو رکعت
ایستاده را مقدم بدارد و اگر شک بکند در میانه چهار و پنج
پس اگر قبل از رکوع بوده باشد آن رکعت را منهدم بسازد
و بنشیند و تشهد و سلام بگوید و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده
یا دو رکعت نشسته بعمل آورد و اگر بعد از سلام سجده سهوی
بعمل آورد و احوط از این اعادهٔ نماز است بعد از عمل مذکور
و اگر بعد از اکمال سجدتین بوده باشد پس بنا را بر چهار
بگذارد و بعد از سلام سجده سهوی بعمل آورد بعنوان وجوب
و اگر شک بکند در میانه سه و پنج پس اگر قبل از رکوع بوده باشد

بنا را بر سه بگذارد و نماز را اتمام بکند و احوط آنست که سجدهٔ سهوی
بعمل آورد و اما سایر صور شک در عدد رکعات پس تفصیل
آنرا در سلک الراشدین بیان نموده ایم و کسی که خواسته باشد
رجوع بآن نماید و اما حکم شک در افعال نماز آنست که اگر کسی شک
بکند در فعلی از افعال نماز و محل او باقی است لازم است بر او اتیان
مشکوک فیه و اگر محل او گذشته باشد التفات نکند و بنا بگذارد
بر وقوع آن و مراد از بقاء آن و مراد از بقاء محل در اینمقام عدم دخول است
در جزء مطلوب بالاصالة داخل شده و شک کرد در چیزی که سابق
بر اوست التفات نکند هرچند آن جزئی که داخل آن شده
است یک کلمهٔ واحدهٔ عرفیه بوده باشد این قاعده در وقت
اینست که رفع راس از رکوع و رفع راس از سجده‌ها را واجب
بالاصاله بدانیم پس قاعده را باینوضع میگوئیم که اگر مصلی شک
بکند در فعلی از افعال نماز بعد از آنکه داخل شده باشد در جزء

مطلوب

مطلوب بالاصاله که واقع است بعد از مشکوک فیه با اینکه مستلزم
بوده باشد تدارک مشکوک فیه زیادتی واجب دیگری مطلوب
بالذات است نه من باب المقدمه التفات نکند بر مشکوک
فیه و اگر اینچنین نباشد لازم است که مشکوک فیه را بعمل آورد
پس ظاهر شد باین قاعده که اگر کسی شک بکند در کلمهٔ واحده
از قرائت مثلا داخل کلمهٔ دیگری از قرائت شده باشد رجوع
بمشکوک فیه لازم نیست و اگر شک بکند در نفس رکوع و حال
آنکه خم شده باشد بسوی سجده یا در نفس سجود و حال آنکه قیام
هنوز کامل نشده باشد پس بر اوست رجوع بر رکوع یا در سجود
ثانی بعلت اینکه هوی مطلوب بالاصاله نیست و کسی که شک
بکند در ذکر رکوع یا ذکر سجود یا در طمانینه در سجود بعضی از اعضای
سبعه سوای جبهه بعد سر برداشتن نباید التفات بکند باعتبار
اینکه یا رفع راس واجب بالاصاله است یا کسیکه رجوع در مشکوک

فیه در این فروض مستلزم زیادتی [illegible] مطلوبست که رکوع باشد
یا سجود و خلاصه کلام اگر کسی شک بکند در تکبیرة الاحرام و داخل قرائت
شده باشد یا در قراءة و داخل رکوع شده باشد یا در رکوع و داخل
سجده شده باشد یا در سجود و داخل قیام شده باشد یا تشهد
یا در تشهد و داخل سلام شده باشد یا در کلمه و داخل دیگری شده
باشد یا در ذکر رکوع و از حد رکوع تجاوز نموده باشد یا در ذکر سجود
و از سجده سر برداشته باشد یا در کلمه از تشهد داخل در کلمه
دیگر شده باشد یا در سوره و داخل در قنوت شده باشد
بنا را بر وقوع میگذارد و اگر محل باقی است لازم است اتیان
مشکوک فیه و اگر شک بکند در رکوع و اعضای سبعه سوای
جبهه بر زمین بوده باشد رجوع بر رکوع لازم است بعلت اینکه
وصول اعضای شش گانه مقدم است بجهة سجده و مفهوم
بعضی از اخبار معتبره نیز دلالت بر رجوع میکند و اگر کسی شک بکند

در فعلی

در فعلی از افعال و محل او باقی و بعد از اتیان بمشکوک فیه
یقین نمود که آن مشکوک فیه دو مرتبه بعمل آمده است پس اگر
آن مشکوک فیه رکن است نمازش باطل است و اگر رکن نیست
نمازش صحیح است و اما قاعده سهو آنست که کسی اگر سهو کند در فعلی
از افعال نماز و داخل نشده باشد در رکن و سلام را نگفته باشد
پس لازم است که رجوع نماید و سهو شده را با ما بعد آن بعمل
آورد مگر آنکه سهو شده جهر و اخفات بوده باشد که رجوع ننماید
رجوع نماید بجهة اینکه از حد رکوع یا سجده تجاوز نموده باشد و اگر
سهو نماید در فعلی از افعال و داخل رکن بعد شده باشد یا سلام
نماز را گفته باشد یا تشهد بوده باشد یا صلوة بر محمد و آل
محمد بوده باشد نماز محکوم است بر صحت و بر مصلی است
قضاء این اجزاء بعد از نماز و اگر سهو شده این اجزاء نبوده باشد
نماز محکوم است بصحت بدون لزوم چیزی بر او پس بنا بر این

قاعده اگر کسی سهو بکند قراءت را از مخارج را و نحو اینها را از واجبات
غیر رکنیه را و بعد از دخول در حد رکوع بخاطر او بیاید رجوع بکند و اگر قبل
از رکوع بخاطر او بیاید باید رجوع بکند و سهو شده و ما بعد آن را بعمل
آورد مگر در جهر و اخفات که نباید رجوع کند هر چند در اثنا، کلمه باشد
بلکه در همان موضع که بخاطر او آمد نسبت بقراءة بعد وظیفه او را بعمل
آورد و اگر جهر باشد جهر نماید و اگر اخفاة بوده باشد اخفات
نماید و اگر در حالت رکوع متذکر شد تکبیرة الاحرام یا قیام متصل بآن
سهواً فوت شده باشد نماز او باطل است بعلت اینکه رکن
میباشد و اگر فراموش نماید رکوع را یا طمانینه در رکوع را تا اینکه
از حد رکوع تجاوز نماید پس رجوع نماید و اگر در رکوع بوده باشد
لازم است که بعمل بیاورد و اگر کسی سهو بکند سر برداشتن از
رکوع را یا طمانینه در آنرا تا اینکه سجده نماید رجوع نباید بکند و اگر
قبل از سجده متذکر شد رجوع نماید و اگر کسی فراموش نمود

وذکر

وذکر در سجده یا سجود بر اعضاء هفت گانه سوای جبهه را یا طمانینه
در سجده را تا اینکه از حد سجده تجاوز نموده نباید رجوع نماید و اگر از
حد سجده تجاوز ننموده باشد یعنی سر از سجده برنداشته باشد
متذکر شود میباید بعمل آورد و اگر کسی تشهد را یا بعضی از واجبات
را فراموش نماید و داخل رکوع بعد شده باشد یا سلام نگفته
باشد متذکر شود بر او رجوع لازم است و اگر کسی داخل یکی از
آنها شده باشد نماز او صحیح است و اگر کسی رکوع را فراموش نموده
باشد و داخل سجود شده باشد یا دو سجده را فراموش کرده داخل
رکن بعد شده باشد یا سلام نماز گفته باشد نماز او باطل است
و اگر پیش از اینها داخل شده باشد رجوع نماید و سهو شده را
و ما بعد آنرا بعمل آورد و اگر کسی یک سجده را فراموش باشد و داخل
رکن بعد شده باشد یا سلام نماز را گفته باشد رجوع لازم است
کر آن سجده و ما بعد آن را بعمل آورد و اگر داخل رکن بوده باشد

یا سلام نماز را گفته باشد نماز او صحیح است و لازم است که آن
سجده را بعد از نماز بعمل آورد و اگر کسی مجموع تشهد را فراموش
کرده باشد یا بخصوص صلواة بر محمد و آل محمد صرا که در تشهد لازم است
پس اگر بعد از رکوع یا بعد از سلام نماز متذکر شد نماز او صحیح است
و میباید بعد از نماز آن را بعمل آورد و اگر قبل از رکوع متذکر
شد یا قبل از سلام اگر سهو شده تشهد دویم یا صلواة دویم است
بر او لازم است که رجوع نماید و سهو شده را با ما بعد آن بعمل
آورد خلاصه کلام کسیکه متذکر شد قاعده مذکوره در شک سهو
بوده باشد امر بسیار بر او واضح میشود بدانکه سجده سهو در پنج
موضع است اول در تکلم در نماز سهواً باین معنی که غافل شده
که در نماز است و سخنی گفت که نه ذکر است و نه قرآن و نه دعا
یا آنکه نماز را سلام داد در غیر موضع آن و سخن گفت بگمان
اینکه از نماز بیرون رفته است دویم سلام در غیر موضع مثل اینکه

نماز چهار

نماز چهار رکعتی است مثلا در یک رکعتی یا دو رکعتی یا سه رکعتی
سلام گفت یا سه رکعتی در دو رکعتی سلام گفت و هکذا سیم فراموش
نمودن یک سجده تا اینکه محل آن بگذرد و مکرر سجده و اعاده رکعت اخیره
که اقرب عدم وجوب سجده سهو است بجهة آن چهارم سهو نمودن
تشهد تا اینکه محل آن بگذرد و پنجم شک در میانه چهار و پنج بعد از
اکمال سجدتین و اما اگر شک تعلق بگیرد بر پنج و زاید برای احوط
اتیان بسجده سهو است و جهت در ترک آن منیت و بلکه احوط
سجده سهو است از برای هر زیادتی و نقصانی که در نقصان نماز
واقع میشود و از برای شک در زیاده و نقصان و محل دو سجده
سهو بعد از نماز است و اظهر کفایت سجود در رفع راس است
و در فصل میانه دو سجده سهو لکن احوط جلوس است و بنا بر قول
لزوم جلوس اظهر عدم لزوم طمانینه است هرچند مراعات آن
احوط است و اظهر عدم مذکر است در آنها هرچند مراعات آن

احوط است و اظهر عدم ذکر است در اثنا هر چند مراعات آن
احوط است و اظهر عدم ذکر است در اثناء و بنا بر لزوم احوط تعیین
ذکر مخصوص است و جایز است که اکتفا نماید در هر یک از دو
سجده بگفتن بسم الله و بالله صل علی محمد و آل محمد یا بگفتن بسم الله
و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و واجب است
که بعد از دو سجده تشهد خفیفی بخواند و بعد سلام بگوید و کفایت میکند
در آن اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم
صل علی محمد و آل محمد السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و واجب است
در دو سجده سهو نیت و مستحب است تکبیرة الاحرام و اظهر عدم لزوم
نیت وجوب و ندب است و عدم لزوم تعیین ادا است اگر وقت
باقی است قضا است اگر وقت خارج است یا اینکه نماز نماز
قضا است و عدم تعیین نماز است که سجده سهو بجهت او
واقع میشود و عدم تعیین منسوب است اگر مصلی نایب است

وعدم

وعدم تعیین سبب است هر چند متعدد باشد و عدم لزوم سجده برا
اعضاء شش گانه است بلی لازم است گذاشتن جبهه بر چیزی
که صدق نماید بر آن هم سجده بحسب عرف و عدم لزوم گذاشتن
جبهه است بر ما یصح السجود علیه و عدم لزوم طهارت است
در اثناء و در خود شخص و عدم لزوم طمانینه است در اثناء و عدم لزوم
ستر عورت استقبال قبله است و مراعات احتیاط بکردن مذکور
است اولی است و واجب نیست آوردن آن دو سجده بعد
از نماز فوراً هر چند مراعات آن احوط است بلی واجب است
عمل آوردن آن سجده در حالتی که نشسته است بعد از نماز
پیش از آنکه سخن بگوید پس جایز نیست قیام بعد از نماز تا
دامیکه آن دو سجده را بجا نیاورده باشد و اگر فراموش بکند آن
دو سجده را هر وقت که بخاطر او آمد بعمل آورد و هر چند زمان طول
کشیده باشد و اگر ترک بکند آن دو سجده را عمداً اظهر عدم بطلان

است ولکن واجب است اتیان آنها هرچند مدّت طول کشیده
باشد واظهر عدم جواز تداخل است اگر موجب سجدۀ سهو متعدد
بوده باشد واگر سهو نماید در اثناء نماز پس تکلّم نماید یک
کلمه یا بیشتر بعد متذکر شود پس براوست دو سجدۀ سهو واگر
ثانیاً تکلّم نماید سهواً بعد از اینکه بنا گذاشته باشد بر نماز
خود دو سجدۀ سهو دیگر لازم است وهکذا اعم از اینکه این دو
کلام متحد بوده باشند یا مختلف وبدانکه واجب فوریت
آن اجزائی که بعد از نماز بسبب سهو می باید بعمل آورد مثل
سجدۀ واحده وتشهد وصلواة بر محمد وآل محمد واظهر عدم جواز
تداخل است اگر موجب متعدد باشد پس اگر کسی در رکعت
اوّل یک سجده فراموش کرده باشد ودر رکعت دوم یک سجده
دیگری باید بجهت هر یک دو سجدۀ سهو بکند وواجب نیست
ترتیب علی الاظهر پس واجب نیست تقدیم سجده فراموش شده

ازرکعت

از رکعت اوّل را بر سجده فراموش شده ودر رکعت دوم
مثلاً واگر جزئی که می باید بعد از نماز بعمل آید متحد باشد
ومستلزم سجدۀ سهو نیز باشد اظهر لزوم تقدیم است بر سجدۀ
سهو اگر نشسته باشد وهنوز تکلّم ننموده باشد واگر برخاسته
وتکلّم نموده باشد پس در لزوم تقدیم اشکال است هرچند تقدیم
احوط است واگر متعدد باشد جزء کذائی آیا لازم است تقدیم
تقدیم اجزا بر سجدات یا آنکه جایز است اتیان جزئی پس اتیان
بسجدۀ آن پس اتیان بجزء دیگر پس اتیان بسجدۀ آن وهکذا مثلاً
محل اشکال است وشاید اوّل احوط بوده باشد واگر بر مصلّی نماز
احتیاطی واتیان جزئی لازم بوده باشد پس اقرب عدم لزوم
ترتیب است واگر بر مصلی بعد از نماز صلوة احتیاطی است
وسجدۀ سهوی پس شاید احوط تقدیم اول بوده باشد واگر
مصلّی اجزائی که واجب بود بعد از نماز بعمل بیاورد و نیاورد

سهواً تا وقت نماز بیرون رفت او باطل است بلکه لازم است
بر او هر وقت که متذکر شد بعمل آورد فوراً و بهمچنین است
حکم سجده سهو بلکه اظهر عدم بطلان نماز است بسبب اخلال
با جزا تا اینکه وقت بیرون برود هر چند عمداً بوده باشد بلی آن
شخص گناهکار است و لازم است در نماز احتیاط قراءت
حمد و سایر آنچه معتبر است در نماز از ارکان و اجزاء و شرایط
مثل طهارت و ستر عورت و استقبال و نیت و تکبیرة الاحرام
در کوع و سجود و تشهد و نحو اینها از سایر واجبات بلی سوره
در آن واجب است پس میباید اقتصار نمود بر حمد در حالتی که
مخیر است در حمد میانه جهر و اخفات هر چند اخفات احوط است
و فعل نماز احتیاط بعد از نماز واجب فوریست و لکن اظهر
عدم بطلان نماز است بفعل مبطل قبل از نماز احتیاط
هر چند عمداً بوده باشد بلی در صورت عمد گناهکار است و اگر
متذکر

متذکر بشود تمام بودن نماز را قبل از نماز احتیاط پس بر او نیست
نماز احتیاطی و اگر متذکر بشود بعد از نماز احتیاط پس نماز او
صحیح است و نماز احتیاط نافله خواهد بود و اگر در اثناء نماز احتیاط
متذکر شد تمام بودن نماز خود را پس مخیر است قطع آن و عدم
قطع آن هر چند قطع افضل و نماز او صحیح است و اگر متذکر شد
نقصان نماز خود را بعد از فراغ از احتیاط پس اظهر عدم التفات
است هر چند احتیاط مخالف نقصان بوده باشد و اگر متذکر
بشود نقصان نماز را پیش از نماز احتیاط پس نماز اصلی را اتمام
میکند اگر منافی مبطل بعمل نیاورده باشد و بر او است سجده
سهو باعتبار سلام در غیر موضع و سجده سهو دیگری اگر
تکلم باشد سهواً و الا فلا و اگر منافی مبطل بعمل آورده باشد
پس نماز اصلی را اعاده نماید و نباید در این فرض نماز احتیاط را
بعمل آورد و اگر متذکر بشود نقصان را در اثناء احتیاط و احد مخالف

بوده باشد مثل اینکه در همین فرض شروع نماید در دو رکعت
نشسته یا در اثنا، دو احتیاط بوده باشد و احتیاط مطابق بوده
باشد مثل اینکه شک کند در میان دو و سه و چهار پس متذکر
بشود بعد از دو رکعت احتیاط ایستاده که ناقص دو رکعت بوده باشد
لکن بر اوست در این فرض که بیاورد دو رکعت نشسته را یا در اثنا،
دو احتیاط بوده باشد مثل اینکه متذکر بشود در همین فرض که ناقص
یک رکعت بوده است پس بر اوست که هر دو احتیاط را بعمل آورد
و احوط در مثل این مقامات اعادهٔ نماز است بعد از اعمال
مذکوره   بدانکه اگر مصلی شک بکند در عدد رکعت
نوافل پس مخیر است در میانهٔ بنا گذاشتن بر اقل و اکثر هرچند
اول افضل است لکن جواز بنا بر اکثر در وقتی است که مستلزم
فساد نافله نباشد و اگر مستلزم بوده باشد مثل اینکه در نافلهٔ
صبح مثلا شک کند که در میانهٔ دو و سه پس بر اوست که بنا را

بر صحیح

بر صحیح بگذارد یعنی در فرض مذکور بنا را بر دو بگذارد و واجب نیست
در نافله سجدهٔ سهو اگر بعمل آورد در نافله چیزی را که منشأ
آن بشود مثل تکلم سهواً مثلاً و همچنین نیست واجب التفات بشکوک
فیه اگر شک بکند در افعال یا تجاوز محل و اگر شک بکند یا سهو
بکند در چیزی از افعال و متذکر بشود در حالتی که محل آن باقی است
پس شاید اظهر در اینصورت نیز عدم التفات بوده باشد
بلی اگر سهو بکند از فعلی و داخل شده باشد در فعل دیگری پس
بر اوست که سهو شده را بعمل بیاورد و حکم نقصان رکن و زیادتی
آن سهو را مثل حکم سایر اجزاست که نباید التفات نمود چه
محل باقی باشد چه نباشد چه نافله مرتب باشد چه غیر آن
پس اگر کسی در نافلهٔ دو رکعتی داخل رکعت سیم شد و ذکر نمود
سهو را باکی نیست التفات بزیادتی نکند و بنشیند و تشهد
بخواند و سلام بگوید   بدانکه کثیر الشک نباید التفات

بشکوک فیه کند بلکه بنا میگذارد بر وقوع آن چه مشکوک فیه عدد
رکعات بوده باشد یا فعلی از افعال نماز و چه محل آن باقی
باشد یا نباشد بلی اگر بنا بر وقوع مشکوک فیه مستلزم زیادتی
در نماز بشود که باعث بطلان است پس بر اوست که بنا بر صحیح بگذارد
و نماز احتیاط و سجده سهوی بر او نیست و بدانکه کثیر السهو نیز
بر او سجدهٔ سهو لازم نیست و اگر شخص کثیر السهو متذکر بشود
ترک فعلی را با بقاء محل آن میباید بعمل آوردن را و اگر محل آن
گذشته باشد و از اجزائی باشد که تلافی بشود بعد از اتمام مثل
سجدهٔ واحده و تشهد و صلواة بر محمد و آل محمد پس بعد از نماز
تلافی آنرا بعمل می آورد لکن سجده ندارد و اگر رکن بوده باشد
نماز باطل است و اگر نه رکن بوده باشد و نه از اجزاء مذکوره
نماز صحیح است و بر او چیزی نیست و اگر التفات بکند کثیر الشک
بشک خود پس نماز او باطل است و اگر مشکوک فیه رکن

بوده باشد

بوده باشد و اگر رکن نباشد پس محکی است از معظم محققین
حکم ببطلان نیز و مسئله نزد حقیر مشکل است و احوط عدم رجوع است
البته و مناط در تحقق کثرت عرف است و ظاهر تحقق کثرت است
بسبب حاصل شدن شک و سهو در سه فریضهٔ متوالیه یا در
فریضهٔ واحده یا دو فریضهٔ متوالیه سه دفعه چه کل شک بوده باشد
یا سهو یا بعضی شک و باقی سهو و اظهر سقوط حکم شک و سهو
است در مرتبهٔ سیم و مستمر است این حکم تا اینکه سه فریضه
متوالیه بگذارد و شک یا سهو نکند پس در نماز چهارم شک
سهو طاری را میباید معمول بدارد و اظهر در آن سه شک
یا سهوی که کثیره بان متحقق بشود آنست که هر شک یا سهوی
از آنها موجب نقضی یا تدارکی یا سجود سهوی بوده باشد
پس مجرد حصول سه شک یا سه سهو هر چند موجب چیزی
نباشد کفایت نمیکند مثل شک در نافله و شکی که بعد از

تردی احد طرفین مظنونی شده و شکی که متذکر شود شخص بر آن
بعد از تجاوز محل و اگر شک بکند در فریضهٔ معینه از نمازهای پنجگانهٔ
یومیه در چند روزی بنحوی که صدق کثرة شک بشود در عرف پس حکم
کثرة شک میباید معمول بشود بعلت اینکه مناط عرف بوده و صدق
عرفی حاصل شده و بدانکه تحقق کثرة در نماز واحده باتخلل متذکر شدن
است نه اینکه سهو نمودن از افعال متعدده یا استمرار غفلت
پس اگر کسی سهو بکند چهار سجده را در چهار رکعت از یک
نماز و محل کل بگذرد و متذکر شود در میانهٔ متدرکات پس
بر اوست که بعد از نماز چهار سجده را بعمل آورد و بجهت هر یک
دو سجده بعمل آورد سوای سجدهٔ رکعت اخری که اظهر نزد حقیر
عدم وجوب سجدهٔ سهو است بجهت آن چنانچه گذشت
و اگر متذکر شود در میان همه پس بر اوست که قضا او سجدات را
بعمل آورد دو دو مرتبه دو سجدهٔ سهو بعمل آورد و باعتبار تحقق

کثرة السهو سیم و سقوط حکم در آن و بدانکه کسی که کثیر الظن بشود
در ترک واجبی سهواً یا فعلی که مبطل نماز بوده باشد سهواً پس
شاید اظهر عدم التفات بوده باشد و مرویست از حضرت
امام جعفر صادق ع که کسی که بسیار بشود سهو بر او در نماز پس
بگوید در وقتی که داخل نماز میشود بسم الله و بالله اعوذ بالله من
الرجس النجس الخبیث والمخبث الشیطان الرجیم
بدانکه اگر کسی شک بکند بعد از فراغ از نماز که آیا نماز احتیاط
یا سجدهٔ سهوی که بر او لازم شده در این نماز بعمل آورده است
یا نه بر او لازم است که بعمل آورد و اگر بعد از نماز یقین کرد که شکی
در این نماز بر او وارد شده بود که باعث نماز احتیاط بود
ولکن نمیداند که کدام نماز بود پس بر اوست که جمیع محتملات را
بعمل آورد مثل اینکه نمیداند که آیا شک در میانهٔ سه و چهار
بود تا یک رکعت نماز احتیاط ایستاده و یا دو رکعت نشسته بکند

یا دو و چهار بود تا دو رکعت ایستاده بعمل آورد و پس بر او لازم
است که احتیاط شک در میانهٔ سه و چهار و شک در میانهٔ
دو و چهار را بعمل آورد و اگر کسی شک بکند در عدد رکعات
نماز احتیاط یا در افعال آن یا شک بکند در عدد دو سجدهٔ
سهو یا در افعال آن یا شک بکند در عدد دو سجدهٔ سهو
یا در افعال آن پس بر اوست که اگر شک در عدد باشد
بنا را بر اکثر گذارد و مادامی که مستلزم زیادتی که باعث بطلان
بشود بنا را بر اکثر گذارد و اگر مستلزم چنین زیادتی بوده باشد
بنا را بر مصحح بگذارد و نماز احتیاط و سجدهٔ سهو بر او لازم نیست
و اگر شک در افعال بوده باشد بنا را بر وقوع آن بگذارد
هر چند محل مشکوک فیه باقی بوده باشد و همچنین است
اگر کسی شک بکند در افعال تشهد یک سجده یا صلواة بر محمد
و آل محمد که بعد از نماز میباید بعمل آورد و بر فرض که باعث آن

در نماز

در نماز بعمل آمده است علی الاظهر پس بر اوست عدم التفات
هر چند محل آن باقی بوده باشد و اگر کسی سهو بکند از فعلی
در نماز احتیاط یا در سجدهٔ سهو یا در اجزائی که بعد از نماز قضا
آنها میشود مثل یک سجدهٔ تشهد و صلواة بر محمد و آل محمد پس اقرب
آن است که بر شخص بسبب این سهو سجدهٔ سهوی لازم نیست
لکن بر اوست که فعل سهو شده را بیاورد و اگر متذکر بشود
و محل آن سهو شده بنحوی که در نماز اصلی فهمیده باقی بوده باشد
و اگر متذکر بشود و آن محل باقی نباشد نباید التفات نماید هر چند
سهو شده رکن بوده باشد **الرابع** اگر اعاده نماید نماز را بسبب
خللی که باعث اعاده شده باشد پس عارض بشود در این نماز
معاینه امری که باعث اعاده بشود پس شاید اظهر عدم التفات
بآن بوده باشد لکن احوط اعاده است بلی اگر آن امری که باعث
اعاده شده است از روی عمد صادر بشود اقرب لزوم اعاده

است در این نماز نیز   اگر امام شک بکند در نماز و ما
مومین شک نکنند واجب است بر امام که رجوع نماید
بماموین و اگر ماموین شک بکنند و امام شک نکند وا
جب است که ایشان رجوع با امام نمایند و اگر امام و ماموم
در نماز سهوی بکنند لازم است بر هر دو که عمل بمقتضای
آن سهو کنند و حکم آنرا که دانستی سابقاً بعمل آورند و اگر امام
سهو کند و ماموم سهو نکند پس بر امام است که بمقتضای
آن عمل نماید و بر ماموم چیزی نیست و اگر ماموم سهو کند و امام
سهو نکند پس بر ماموم است که سهو شده را بعمل آورد
با بقاء محل آن و اگر محل آن گذشته باشد شاید اظهر عدم
التفات بوده باشد چه آن سهو شده مثل یک سجده و تشهد
و صلواة بر محمد و آل محمد بوده باشد چه نباشد لکن احوط التفات
است باین معنی که آنچه قاعده سهو اقتضا می کند در نماز خود

درحا

در حالتی که منفرد بوده باشد آنرا معمول دارد و لکن بر امام چیزی نیست
بسبب سهو ماموم   اگر یقین بکند که دو سجده از او فراموش شده
است و شک بکند که آیا از یک رکعت است یا از دو رکعت
پس اظهر در نزد حقیر بطلان نماز است اگر متذکر بشود بعد از رکوع
رکعت سیم و چهارم یا بعد از سلام حکم بصحت نماز است اگر
متذکر بشود پیش از رکوع رکعت سیم و چهارم یا بعد از سلام
حکم یا پیش از سلام پس بر اوست رجوع و اتیان به دو سجده و مابعد
آن و احوط را درین صورت اعاده نماز است بعد از سلام
و احوط در صورت اولی اتمام نماز است پس قضا دو سجده
پس بجهت هر یک دو سجده سهو نماید و بعد اعاده نماید نماز را
و اگر تکبیری بگوید و شک بکند که آیا تکبیرة الاحرام بود یا تکبیر رکوع بنا را
بر تکبیر الاحرام بگذارد و اگر شک بکند و نداند چند رکعت نماز کرده
است یا چه نیت کرده است نماز او باطل است و اگر شک بکند

بعد از فراغ از چهار رکعت که آیا این چهار رکعت ظهر بوده یا عصر پس احوط
بطلان نماز است و اگر در اثنا باشد چهار رکعت بوده باشد پس احوط عدول
است اگر وقت صلاحیت معدول الیه داشته باشد یعنی وقت ظهر
بوده باشد و هنوز وقت آن خارج نشده باشد و اگر وقت صلاحیت
نداشته باشد پس محکوم است ببطلان و اگر شک بکند که این نمازی
که میکنم فریضه یا نافله پس محکوم است آن نماز ببطلان و اگر داخل شود
در نماز به نیت فریضه یا نافله بعد سهو کرده و نیت غیر آن کرد پس بر اوست
که بنا بگذارد بآن نیتی که در حین دخول نماز کرده بوده و اگر بعد سهو کرد
و نیت غیر آن کرد پس بر اوست که بنا بگذارد بآن نیتی که در حین دخول
نماز کرده بوده و اگر بعد سهو کرده و نیت غیر آن کرد پس بر اوست که بنا بگذارد
بآن نیتی که در حین دخول نماز کرده بوده و اگر متذکر بشود که یکی از دو نماز
فوت شده است و نداند که تعیین آنرا اگر عدد آن دو نماز مختلف
بوده باشد مثل نماز صبح و نماز ظهر هر دو نماز را اعاده بکند و اگر عدد آن

نماز

نماز متفق بوده باشد مثل ظهرین پس یک نماز بآن عدد به نیت
ما فی الذمه بکند کفایت میکند و اگر شک بکند کسی در نماز بعد از فراغ
از نماز پس نباید التفات بکند بلکه اظهر عدم التفات است مطلقا
نیز و اگر کسی شک بکند در میانه دو وسته در حالت نشسته پس تشهد
بخواند سهواً پیش از تروی بعد تروی نماید و مظنه بکند دو رکعت را
پس اظهر اعادهٔ تشهد است و اگر در صورت مفروضه عمداً تشهد بخواند
نماز او باطل است بلی اگر بقصد ذکر خدا العمل آورده باشد نماز او صحیح
است و لکن آن قصد موضع سخن باشد و اگر مظنه بکند سه رکعت را
بالیقین نمود آن را پس نماز او در صورت اولی صحیح است و در صورت
ثانیه که عمداً تشهد را خوانده باشد قبل از تروی باطل است و اگر شک
بکند در نماز سه رکعتی پس باطل است در نکردن آن تمام نمود بعد یقین
کرد که در واقع نماز بهمان نحو بوده است که معمول داشته است
پس اقرب عدم صحت است و اگر شک بکند در میانهٔ دو وسته

در حالتی که نشسته است پس سه رکعت مظنون او شد و بنا بر آن
گذاشت و برخواست که رکعت چهارم را بعمل آورد مظنه او زایل
شد و همان حالت شک عود نمود پس بر اوست که این رکعت را
رکعت چهارم قرار بدهد و بعد از سلام یک رکعت نماز احتیاط ایستاده
یا دو رکعت نشسته بعمل آورد و اگر شک بکند در میانه دو و سه
در حالت قیام پس تروّی بعمل آورد و مظنه نمود رکعت سیم را
و بنا بر آن گذاشت و آن رکعت را تمام نمود و برخواست که رکعت
چهارم را بعمل آورد پس زایل شد مظنه او و شک اول عود
نمود پس شاید اظهر بطلان نماز او بوده باشد و اگر در فرض مذکور
عود ننمود شک اول و مظنه نمود عکس مظنه اول را پس بر اوست
که عمل نماید بمظنه اخری پس آن رکعتی که قائم است در آن
رکعت سیم قرار میدهد و اگر شک بکند در میانه دو و سه
پیش از اکمال سجدتین پس مظنه بکند سه را پس بایستد و بر رکعت

بچهارم

چهارم مظنه بکند دو را و ترجیح نیابد احد طرفین پس باطل میشود نماز
او و اگر بوده باشد اینموضع بعد از اکمال دو سجده پس بر اوست
که عمل شک دو و سه را بعمل بیاورد و اگر کسی نماز مستحبا بایستد
بعد شک بکند که آیا آن را که تمام کرده است و داخل در نماز
دیگر شده است یا نه بر اوست که نماز را تمام بکند بقصد اول
چه هر دو فریضه باشند یا نافله یا اولی فریضه و دویم نافله یا بالعکس

حکم شخصی که نماز را نشسته میکند بسبب مرض و نحو آن

در شکیات مثل حکم قائم است مگر اینکه در جائی که مخیر است
قائم در احتیاط در میانه یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته مثل
شک میانه دو و سه و چهار شخص جالس یک رکعت نشسته بعمل می
آورد و در جائی که قائم است دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته
معمول میداشت شخص جالس سه رکعت بعمل می آورد
و بعد و سلام اظهر عدم تقدیم دو رکعت است بر یک رکعت

در اینجا ولکن احوط تقدیم است و اگر در حالت شک قادر بر قیام
نبود و در وقتی که اراده نماز احتیاط کرده قادر شد پس شاید اظهر معمول
داشتن احتیاط اول است و احوط آنست که بعد از احتیاط جالس
احتیاط قائم را نیز بعمل آورد و بعد نماز را اعاده نماید و بدانکه حکم کسی
که نماز را با بجا آ بعمل می آورد و در شکیات و سهویات مثل حکم
کسی است که نماز را نشسته بعمل می آورد شکلیت
در وجوب تحصیل معرفت اجزاء نماز و شرایط محققه آن از مهمات است
و ستر عورت و اباحه مکان و قبله و تکبیر و قرائت در رکوع و سجود
و تشهد و نحو اینها از اجزاء و شرایط و معرفت چیزی که منافی
نماز است از تکلم و قهقهه و نحو اینها و معرفت مسائل متعلقه
بشک و سهو و امثال آن که محتاج شود شخص بآنها در بسیاری
از اوقات و اما مسائل نادره پس اظهر عدم وجوب تعلم آنها است
مادامیکه محتاج نشود بآنها و در صورت احتیاج لازم است

تعلم

تعلم و اگر مسئله نادری نسبت بشخص محتاج الیها و در مقام شدت بسیاری
است که مشکل باشد امر نسبت بجمله از آنها پس بر تو باد احتیاط
نمودن در امر دین خود و بوده باش در میان خوف و رجا و اگر
علم حاصل بمسائل شک و سهو منافیات از شرط صحت نماز
نباشد مسئله محل اشکال است شاید اخیر اقرب بوده باشد
و همچنین است کلام در سایر مسائل متعلقه بعبادات که اظهر
آنست که علم بآنها شرط در صحت العبادات نیست در وقتی
که نبوده باشد آن مسئله از اجزای آن عبادات و از شرایط
محقق آن اگر عارض نشود بجهة [illegible] در اثناء او شکی
یا سهوی که حکم او را نداند پس اگر بجهة او جاهل بوده باشد [illegible] است
قطع آن بلی اگر مسئله مذکوره از جمله مسائل عامة البلوی بوده باشد
بر او دو عقاب است یکی بجهة عدم تحصیل مسئله و دویم بجهة
قطع نماز و اگر از جمله مسائل نادره بوده باشد پس شاید اظهر عدم

[illegible]

عقاب بوده باشد و احوط توبه است   بدانکه سجدات
قرآن پانزده است در سورهٔ اعراف و رعد و نحل و مریم و بنی اسرائیل
و حج در دو موضع و فرقان و نمل و الم تنزیل و ص و حم فصلت و والنجم
و اقرأ و مستحب است (والانشقاق) مطلق در هر سوره در آن سجده بوده باشد پس
عابدا داخل میشود بسبب قول خدا مریم اقنتی لربک و اسجدی و غیر آن
و باکی نیست بمراعات این دو سجده واجب چهار است الم تنزیل
و حم سجده و النجم و اقرأ و واجب است سجود بر قاری و مستمع و کسیکه
بشنود و گوش بدهد پس شاید اظهر عدم لزوم سجده باشد هرچند احوط
است و واجب است سجده هرچند قاری طفل یا مجنون یا انثی
یا خنثی بوده باشد و موضع سجود در عزائم اربع بعد از آیه است
هرچند در حم سجده بوده باشد و اظهر عدم اشتراط طهارة از حدث
است در این سجده و عدم اشتراط خلو از نجاست است و عدم
اشتراط ستر عورت و استقبال و گذاشتن جبهه بر ما یصح السجود است

بلی

بلی لابد است از گذاشتن جبهه بر چیزی تا سجود صدق بکند
و از افراد نادره غیر متبادره که نباشد و شرط نیست در این سجده
گذاشتن سایر اعضای ششگانه بر نهج معهود در نماز و شرط
نیست در این سجده گذاشتن سایر اعضای که موضع سجود
ازید از یک خشت نباشد و شرط نیست تکبیرة الاحرام و تشهد و سلام
بلی مستحب است تکبیرة الاحرام و تشهد و سلام بلی مستحب است تکبیر نزد
رفع راس از سجده و شرط نیست نزول از راحله با امکان سجود
در راحله و اما با عدم امکان پس لازم است فرود آمدن و اگر نزول
نیز ممکن نبوده باشد احوط ایماء است و واجب نیست در این
سجده ذکر و دعائی بلی مستحب است اگر بقدری که بخواهد و افضل
آنچیزی است که ائمه در حدیث صحیح است از حضرت امام جعفر
صادق ع که فرمودند که بخوانید یکی از شما سجده را پس بگوید در سجده
سجدت لک یارب تعبدا و رقا لا مستکبرا عن عبادتک و لا مستنکفا

ولا مستغفراً بل ابا عبد ذلیل خائف مستجیر اگر میخواند سجده را
در حالت راه رفتن یا گوش بدهد سجده واجب است و اگر ممکن
نباشد سجده بکند احوط ایماء است و واجب است سجده بر زن
حایض در سجدات واجبه علی الاظهر و مستحب است در سجدات
مستحبه و سجدهٔ عزایم اربع فوریست و اگر اخلال بفوریه نمود پس
واجب است که بعد بیاورد چه اخلال عمداً بوده باشد یا سهواً
و اگر اخلال بسجدهٔ مستحب نمود در اول وقت مستحب است که اگرا
بیاورد و اظهر تعدد سجده است بتعدد سبب آن
مستحب است سجدهٔ شکر در عقب نمازهای واجبی و سنتی
و مستحب است که خاتمهٔ تعقیب او بوده باشد و حکم آن مثل
سجدهٔ عزایم است در عدم اشتراط آنچیزی که معتبر است
در سجدهٔ نماز بر کیفیتی که در سجدهٔ عزایم گذشت و لکن
دلیل دلالت کرد بر استحباب تکبیر در رفع راس در اینجا و در این مقام

دلیلی

دلیلی نیافتم مگر اینکه بعضی از علما حکم است استحباب آن در این
موضع و باکی نیست بآن و مستحب است که دو ذراع خود را فرش بکند
و سینه و شکم خود را بر زمین بچسباند و دو خد و جبین خود را بخاک
بگذارد و سجده مندوب بیکی حاصل میشود و لکن افضل تعدد است
با توسط تعفیر و مستحب است در آن سجده دعا و ورد خبر است که ادنی
جزئی که مجزی است در آن سه دفعه گفتن شکراً لله است
واجب است قضاء نماز فریضه یومیه باشد یا غیر آن از نمازهائی
که قضا باشد و مثل آیات بتفصیلی که گذشت در مقام خود و چه عمداً
ترک شده باشد یا سهواً یا بسبب خوابیدن یا باضطرار مثل اسیر
در بند مشرکین و مریض که قدرت نداشته باشد بر نماز بهیچ
وجه یا بسبب شرب مسکر باراده خود بوده باشد یا قهری و چه فوت
شده باشد آن فریضه بتمامها یا فوت آن بسبب ترک آنچیزی
بوده باشد که معتبر در فریضه چه شخص تارک عمداً ترک نموده باشد

یا جهلا یا تقصیر بلی اگر نماز را بعمل آورده باشد و یقین کرده باشد
که مکلف باو از نماز غیر از آن نمازی که بعمل می آورد چیز دیگر نیست
و اظهر نزد حقیر عدم لزوم قضا است لکن قضا احوط است بلی
اگر در صورت جهلا بعمل نیاورده باشد قضا بر او لازم است
و واجب نیست قضا نمازی که فوت شده باشد بسبب صغر
و جنون هر چند ادواری بوده باشد و بسبب اغما هر چند آن
اغما بسبب خوردن غذائی بوده باشد که معلوم یا مظنون او
نشده باشد که خوردن آن غذا مورث اغما می شود با این
مطلب معلوم او بوده است ولکن خوردن بسبب حاجتی بوده
باشد بلی اگر بداند که خوردن آن غذا منشاء اغما میشود و در اکل
حاجتی نبوده باشد پس شاید اظهر وجوب قضا بوده باشد و هم
چنین واجب نیست قضا بسبب حیض یا نفاس چه سبب آنها
خدا بوده باشد یا زن و بسبب کفر اصلی نه عارضی مثل مرتد که قضا

برمرتد لازم است چنانچه گذشت و اما غیر فرقه اثنی عشری از سایر
فرق مسلمانان چه حکم شده باشد بکفر آنها مثل ناصبی یا نشده
باشد پس نماز آنها هر چند فاسد است باعتبار آنکه ایمان مثل
اسلام شرط است در صحت نماز ولکن قضا بر آنها در وقتی
که رجوع بحق نمودند لازم نیست اگر نماز خود را بحسب مذهب و مقصد
خود صحیح بعمل آورده باشد بلی اگر اخلال نموده باشند بنماز بحسب
مذهب و مقصد خود نیز پس قضا لازم است و غیره در قضا
بحال فوات است پس فوت شده در حضر را تمام میکند
شخص قضا کننده هر چند در سفر بوده باشد و فوت شده
سفر را قصر میکند هر چند در حضر بوده باشد و همچنین عبره در جهر
و اخفات بحال فوات است پس جهر میکند در فوت شده
جهریه و اخفات میکند در اخفاتیه و اگر فوات حاصل شود نسبت
بمسافر در مواضع تخییر پس حکم تخییر است اگر در همان مواضع قضا بکند

والا پس احوط قصر است اگر فوات در غیر مواضع تخییر بوده باشد
وقضا در آن مواضع پس احوط قصر است وعبرت در مبادات
وقت فصل است نه وقت فوات پس اگر نماز فوت شده باشد
در حالت قادر بودن شخص بر قیام قضا نماید اگر بر وضعی که
قدرت دارد وهر چند قاعده مضطجع ومستلقی بوده باشد بتفصیلی
که گذشت چه امید زوال عذر احوط است بلی اگر در حالت قضا
وطهارت بجهت او ممکن نبوده باشد تاخیر لازم است تا زمان تمکن
واگر نماز او فوت شده باشد در حالتی که قادر بر قیام نبوده باشد
در حالت قضا او اگر قادر بر قیام بوده باشد قضا را قائماً بعمل
آورد واگر هکذا اگر فوت شده باشد در صورت عدم قدرت
بر قعود ونیز اضطجاع نیز وهمچنین است حال در سایر صور عجز
مثل نماز بغیر قبله یا ماشیا یا راکبا یا ایماء یا عریانا یا آنکه در حالت
فوات کفایت میکرده است تسبیحات اربعه مکان یک رکعت

یا بک

یا یک تکبیره مکان یک رکعت یا طهارت ترابیه یا نجاست ثوب
وبدن وهکذا پس در جمیع این صور می باید حال قضا را ملاحظه نماید
وچیزی را که قادر است بعمل آورد واگر یک نماز پنجگانه یومیه را
فراموش کرده باشد ونداند که کدام نماز است یک نماز سه رکعتی بکند
بقصد مغرب ویک دو رکعت بکند بنماز صبح ویک نماز چهار رکعتی
بکند مردد در میان ظهر وعصر وعشا در حالتی که مخیر است در میانه
جهر واخفات واگر فائته مذکوره مردد بشود قصر ودر میانه قصر واتمام
نیز پس نماز دو رکعتی را مردد میکند در میانه صبح وظهر وعصر وعشا
در حالتی که مخیر است در میانه جهر واخفات واگر تعیین بکند که
فوت یک نماز که ادای در سفر بوده است یک نماز سه رکعتی میکند
ویک نماز دو رکعتی مردد در میانه چهار نماز باقی در حالتی که مخیر است
در میان جهر واخفات وبدانکه شکی نیست در وجوب ترتیب
در میان نمازهای حاضره ودر نمازهای فوات یومیه واگر ترتیب را ندانند

پس اگر یک روز نماز از او فوت شده است اول نماز صبح را
مقدم بدارد پس ظهر را پس عصر را پس مغرب را پس عشاء را و اگر در
سابق عصر فوت شده باشد و در روز لاحق ظهر اول عصر را قضا
بکند بعد ظهر را و هکذا اگر ترتیب ندانند ظاهر سقوط ترتیب است
هر چند ظن بکند تقدیم بعضی را و لکن احوط ترتیب است پس بنا
برای احتیاط نماز ظهری و عصری از او در دو روز فوت شده باشد
و ندانند که کدام یک مقدم بوده است پس یک نماز ظهر میکند
بعد یک نماز عصر و بعد یک نماز ظهر دیگر میکند یا آنکه یک نماز
عصر میکند بعد یک نماز ظهر بعد یک نماز عصر دیگر در هر دو صورت
علم به ترتیب حاصل میشود و هکذا در فروض دیگر که میباید علم به ترتیب
حاصل بشود و اظهر عدم وجوب ترتیب است در میان فوایت
غیر یومیه و در میانه آن فوایت و فوایت یومیه پس واجب
نیست تقدیم آن نمازی که سبب آن مقدم است و لکن ترتیب

احوط است

احوط است و اگر نماز فوایت ترتیب را میدانست و فراموش
کرد و در حالت قضاء نماز او صحیح است و اگر در اثناء آن نماز یاد
اثناء نماز حاضره متذکر شد که فریضه سابقه دارد پس بر او است
عدول اگر مستلزم زیادتی رکن نبوده باشد پس اگر متذکر مغرب شده
و حال آنکه در رکوع رکعت چهارم عشاء بوده باشد نباید عدول
بکند بلکه عشاء را تمام بکند بعد مغرب را بعمل آورد و اگر متذکر
بشود در اثناء نماز حاضره نماز فائته را پس اگر وقت تنگ باشد
معین است تمام نماز حاضره و اگر وسعت داشته باشد پس اظهر
استحباب عدول است و اگر شروع نماید به نماز نافله و در اثناء
متذکر شد فریضه شد فریضه را باطل نماید آن نافله را و مشغول
بشود در نماز فریضه و در اینجا عدول جایز نیست و ندیدیم دلیلی را
که دلالت بکند بر جواز عدول از نافله لاحقه به نافله سابقه اگر متذکر
بشود بآن در اثناء نافله لاحقه و اگر نمازهائی که از او فوت شده باشد

ونداند که چه قدر است لازم است قضا، قدر متیقن و زاید
بر آن لازم نیست ولکن احوط قضا است بقدری که یقین به برائت
نماید و اظهر عدم وجوب تقدیم فوایت است بر نماز حاضره
در وسعت وقت ولکن احوط تقدیم است و بنا بر قول بوجوب
تقدیم اگر حاضره را مقدم بدارد بر فایته عمداً اظهر بطلان است نماز او
بلی اگر تقدیم مذکور بوده باشد نماز او صحیح است و مستحب است قضا
نوافل موقته باستحباب مؤکد بلی اگر بسبب فوت مرض شده باشد
یا نحو آن از اموری که خداوند عالم سبب آن شده باشد استحباب
قضا آن مؤکد نیست هر چند مستحب است و نیز در حدیث صحیح است
از امام جعفر صادق علیه السلام که سؤال نمود از او عبد الله ابن سنان از
مردی که بر اوست قضا نماز نافله بنحوی که نمیداند مقدار آن را
بسبب کثرة آن حضرت فرمود که قضا نماید بقدری که نداند چه قدر
قضا نموده است بسبب کثرة آن پس راوی عرض کرد که آن
شخصی

شخص قدرت ندارد بر قضا پس حضرت فرمود که اگر شغل
در طلب معیشتی بوده باشد که لابد است از آن یا قضا حاجت
مؤمن بوده باشد پس چیزی بر او نیست و اگر شغل او بجهت جمع
دنیا بوده باشد و آن شغل مانع از نماز او شود پس بر اوست
قضا او اگر قضا نکند ملاقات میکند خدا را و حال آنکه مستخف و تهاون
و مضیع است حرمت رسول خدا را پس راوی عرض کرد که آن شخص
قدرت بر قضا ندارد و آیا مجزی است که تصدق بکند پس حضرت
فرمود که صدقه بده بصدقه پس راوی عرض کرد که چه قدر صدقه بدهد
پس حضرت فرمود که صدقه بده بقدر وسعت خود و ادنای آن
مُدّیست از برای مسکین بجای هر نمازی راوی عرض کرد چه قدر
از نماز است که واجب است در این مدی از برای هر مسکینی
حضرت فرمود از برای هر دو رکعتی از نماز شب راوی عرض
کرد که قدرت ندارد از برای هر چهار رکعتی از نماز روز یک مد

بدهد راوی گفت قدرت ندارد حضرت فرمود اگر قدرت ندارد
از برای نماز روز یکمد و از برای نماز شب یکمد و نماز افضل است
و مراد از مد یکصد پنجاه و سه مثقال و مراتی و نصف مثقال و نصف
نمش مثقال است   جایز است نماز مستحب کردن بجهة میت
چه نیابة از او نماز بکند و ثواب او را بجهة او قرار بدهد و جایز است
نمازهای فرایض را بجهة میت کردن از جهت نیابة از او هرچند
قاضی ولد و ولی نبوده باشد در وقتی که بداند اشتغال ذمهٔ میت را
بلکه نماز بکند در وقتی که احتمال بدهد که صلوة آن متضمن خللی بوده است
و اما اگر بداند که ذمهٔ او فارغ است در نماز پس جواز قضاء محل اشکال
است و جایز است استیجار صوم و صلوة واجب است بر ولی
نیت قضاء جمیع فائتهٔ میت را چه بسبب عذر باشد یا نباشد
علی الاظهر ولکن وجوب قضاء از قرائت محل اشکال است
و احوط قضاء است بر ولی و مراد بولی شخصی است که او لی بوده باشد

بمیراث

بمیراث او بلی اگر زن ولی بوده باشد پس اظهر عدم وجوب
قضاء است بر او و اظهر اختصاص وجوب قضاء است بر وصی
که اولاد او بوده باشد و واجب است قضاء بر اولاد ذکور او
و اگر یک ذکور بوده باشد بر او لازم است و اگر چند اولاد ذکوری
داشته باشد که در سن مساوی پس بر او شان است قضاء
و تخصیص واجب نیت ترتیب بر قاضی از میت علی الاظهر
هرچند عالم ترتیب نماز میت بوده باشد لکن احوط ترتیب
است و صحیح است که قضا بکند از میت واحد چند نفر در آن و اگر
وصیت بکند که بجهة او نماز فائت را بگیرند پس اقرب اشتغال
ذمهٔ ولی و وصی است بآن فائت پس اگر وصی بر وجه شرعی
بعمل آورد از ولی ساقط میشود و الا فلا بلا اظهر و سقوط است
از ولی بسبب کردن شخص متبرع نیز چه باذن ولی باشد یا نباشد
اما سقوط از وصی بفعل ولی پس در آن اشکال است و اقرب

جواز استیجار است از ولی بجهة میت لکن ذمه او فارغ نمیشود
مگر بعد از حصول نیابت بر وجه شرعی هرچند احوط بر ولی تمکن
از اتیان آن بر وجه شرعی آنست که خود بعمل آورد و اظهر عدم وجوب
اتیان است میت است بر ولی فوراً و اگر ولی فوت شود قبل از
اتیان بنیابت پس اظهر عدم لزوم اخراج است از مال او و اظهر
عدم اشتراط کمال است در ولی پس اگر ولی صغیر یا مجنون بوده باشد
پس بر ایشان است قضا در حالت کبر و افاقه و اگر وصیت بکند
میت بنماز پس اظهر عدم لزوم فوریه است در ادا و عدم جواز
مداهنه است بنحوی که در عرف او را مداهن بگویند و اظهر عدم حرمت
نافله است بر کسی که واجب بوده باشد بر او این قضا چه ولی
بوده باشد یا وصی یا اجیر و مرویست از حضرت امام جعفر صادق ع
که فرمود هرگاه کسی از مسلمانان که عمل صالحی بکند از قبل میتی مضاعف
میکند خدا اجر او را و نفع می بخشد آن عمل میت را و ایضا فرمود که

آنحضرت

آنحضرت چه چیز منع میکند مردی از شما را که نیکوئی بکند بجهة والدین
خود چه زنده باشند چه مرده نماز بکند بجهة ایشان و تصدق بدهد بجهة ایشان
و حج بکند و روزه بگیرد بجهة ایشان پس آن چیزی که کرده است بجهة ایشان
بوده باشد از برای او نیز مثل آن عمل و زیاد میکند خدا بسبب
نیکی و صله خیر بسیاری را و ایضا مرویست که آنجناب صلوات
الله علیه نماز میکرد بجهة والد خود در هر شبی دو رکعت و بجهة والدین
خود در هر روزی دو رکعت و میخواند در آن دو رکعت سورهٔ قدر
و کوثر را **مقصد چهارم** در بیان نماز جماعت است بدانکه واجب
نماز جماعت در آنهاست در جمعه و عیدین بشرایط معتبره در آن
و سابقا دانستی که در امثال این اعصار مستحب است در آنها و مستحب
است در سایر فرایض خصوصا نمازهای یومیه و صحیح نیست
جماعت در نوافل مگر در نماز استسقا و منعقد میشود نماز جماعت
بدو نفر هرچند یکی از آن دو امام و دیگری طفل ممیز بوده باشد و مجز است

در امام جماعت تکلیف و ایمان و عدالت و طهارت متولد
و جایز نیست امامت قاعده در نماز بر قائم و مضطجع بر جالس و جایز است
امامت قایم بر جالس و مضطجع و متنفل بلی جایز است امامت
عاجز بر مثل خود مثل قاعد بر قاعد و هکذا جایز نیست امامت کسی
که نیکو نمیداند قرائت را بر کسیکه نیکو میداند ولکن جایز است بر او
امامت مثل خود بالتساوی ایشان در آنچیزی که نمیدانند یا انقصان
ماموم از او در حالتی که عاجز بوده باشد از تعلم بسبب ضیق وقت
و از اقتدا نمودن بکسیکه نطق او بعمل بوده باشد و کسی که قرائت
خود را نداند و وقت تنگ باشد بر او لازم است که اقتدا
بکند بکسی که قرائت خود را میداند و در وسعت وقت مخیر
است در میان اقتدا یا تعلم و جایز است امامت نمودن
اخرس مثل خود را و جایز است امامت اجرح و اجم و جایز نیست
امامت کسی که بدل بکند حرف را بغیر آن مثل اینکه را را لا بگوید

یاسین

یا سین را ثا یا کاف را تا یا قاف ادا کند و نخوان بر کسی که قرائت
او خالی از تبدیل بوده باشد و جایز است امامت او بر مثل خود
یا نقص از او و اگر ممکن نبوده باشد بجهة امام ادا نمودن حرف مگر
بتکرر آن یکمرتبه یا بیشتر اقرب جواز امامت اوست لکن بعضی حکم
بکراهت نموده اند و اگر در زبان امام سنگینی خفیفی بوده باشد که منع
نماید از تشخیص حرف لکن بدل نشود حرف بغیر خود و از حقیقت خود
بیرون نرود پس اظهر جواز امامت اوست بلی اگر بنحوی باشد که از
حقیقة آن حرف بیرون برود پس اظهر عدم جواز است و جایز
نیست امامت زن و خنثی بمرد و جایز است امامت نساء بر ان
و صاحب منزل و امامی که راتب است در مسجد خود و کسی که امیر
است از قبل امام عادل و هاشمی اولی میباشد از امامت غیر خود
و اگر جمع بشوند ایشان بکسی که صحیح باشد امامت او و ظاهر
تقدیم ثلثه اولی است بر اخیر و ظاهر آنست که این حکم بر نهج

افضلیت است واگر امام راتب در مسجد تاخیر نماید حضور در مسجد را
بنحوی که مامومین خوف نمایند وقت فضیلت نماز را پس افضل
بجهت ایشان عدم انتظار است پس مقدم بشود بر ایشان یکی
از ایشان که قابلیت امامت را داشته باشد واگر ائمه نزاع
بکنند باینوضع که هریک بخواهند دیگری را مقدم بدارند بجهت امامت
یا اینکه خود را مقدم بدارند بجهت امامت بنوعی که منافی عدالت
نبوده باشد پس افضل آنست که بمرجحات شرعیه رجوع نمایند
واگر یکی افقه بوده باشد ودیگری اقرا افقه را مقدم بدارند ودر
حدیث است که کسی که نماز بکند بقومی ودر مامومین کسی بوده
باشد که اعلم از او بوده باشد ثابت است امر ایشان به پستی
تا روز قیامت ودر حدیث دیگر است که کسی که نماز بکند در پشت
سر عالمی پس گویا نماز کرده است در پشت سر رسول الله صلعم
واگر دو فقیه جمع بشوند که احدهما اعلم بوده باشند باحکام نماز دیگری
باحکام

باحکام تکبیر اول مقدا است واگر آن ائمه مساوی باشند در فقه وقرائت
پس مقدم بدارند کسی را که سبقت نموده است از دار الحرب
بدار السلام واگر در آن نیز مساوی باشند یا باعتبار اقران
با انتفا، آن پس مقدم بدارند اسن واگر در آن نیز مساوی
باشند پس مقدم بدارند صبیح چهار او مراد بان احسن صورة است
وبعضی تفسیر نموده اند آنرا باحسن ذکر بین الناس واول اقرب است
واگر در اثنا، نماز امام بمیرد یا بیهوش شود یا عذر دیگر حادث بشود
بجهت او مرضی یا حدثی هر چند عمدا بوده باشد پس مستحب است بجهت
مامومین که شخص دیگر را که قابلیت امامت داشته باشد
نایب بگیرند که ما بقی را با جماعت تمام نمایند وجایز است که نیت
انفراد نمایند ومکروه است اقتدا نمودن حاضر بمسافر وبالعکس
ومستحب است بجهت امام اگر مسافر بوده باشد که مقدم بدارد
بعد از سلام نماز خود کسی را تا تمام بکند بر مامومین نماز ایشان را

واگر مقدم نداشت مستحب است بجهة ماموین که ایشان مقدم
بدارند شخصی را که تمام نماید نماز را با ایشان و مکروه است مقدم
داشتن مسبوق یعنی کسی که رکعت اول را با امام درک ننموده باشد
و مکروه است امامت اغلف یعنی کسی که سنت نشده باشد
و کسی که ماموم او را کراهت داشته باشد بلی اگر کراهت
بجهة دینداری امام بوده باشد مکروه نیست و احوط منع است
امامت سکان بادیه است لبکان اعراب که متحمل نمیباشند از
تحصیل احکام و مکروه است امامت متیمم بکسی که وضو ساخته باشد
واگر بداند ماموم فسق امام یا کفر یا حدث امام را بعد از نماز اعادهٔ
آن لازم نیست واگر مطلع شود در اثناء نماز عدول نماید بانفراد واگر
مختلف بوده باشند امام و ماموم در فروع اجتهادیه اظهر جواز اقتداء است
و صحت نماز ماموم است که اگر اختلاف ایشان در چیزی باشد
که ساقط نشود از ماموم بفعل امام یا چیزی باشد که ساقط شود

ولکن

ولکن امام آنچیزی را بعمل آورد و اما اگر آنچیز واجب بوده باشد
و امام آنرا بعمل نیاورد مثل آنکه رای امام عدم وجوب سوره است
و رای ماموم وجوب آن و امام آنرا بعمل نیاورد مثل اینکه رای امام
عدم وجوب سوره است و رای ماموم وجوب آن و امام سوره را
ترک بکند پس مسئله محل اشکال است و احوط عدم اقتداء است
در این فرض و درک مینماید ماموم رکعت را بادرک نمودن امام در حالة
رکوع هرچند تسبیح امام را درک نکند واگر ماموم ملحق شود در وقتی
که امام شروع در سر برداشتن از رکوع نموده است ولکن از حد
رکوع تجاوز ننموده است پس مسئله در محل توقف است پس اگر
تکبیر بگوید بعد شک بکند در اینکه آیا امام راکع بود یا اینکه از حد رکوع
تجاوز نموده پس بنا را بر عدم ادراک بگذارد بلکه ظن بادرک نیز
در اینمقام اعتبار ندارد و صحیح نیست اقتدا نمودن مرد در حالتی
که در میان امام و ماموم حایلی بوده باشد که منع نماید از مشاهدت

ماموین امام را یا کسی را که او مشاهده نماید امام را بصف یا کسی را
که مشاهده نماید امام را هرچند بوسایط کثیرة بوده باشد هرچند
آن شخص مشاهده کننده امام هرچند بوسایط در صف ای ماموم
بوده باشد و صحیح است اقتدا نمودن با حایل مشبک که مانع از
رویت نبوده باشد و یا حایلی که در بعضی از احوال مانع بوده باشد
دون اخر مثل حایل کوتاهی که در حالت جلوس مثلا مانع است
ولکن در حالت قیام مانع نیست و دود و تاریکی در میانه امام و ماموم
مانع از رویت بوده باشد منع نماید از صحت اقتدا و صحیح نیست
اقتدا نمودن با علو امام بر ماموم در آن حد باندازی که معتد به
عرفی بوده باشد هرچند احوط عدم علو است بنحوی که قدر سری
باشد و در اراضی منحدره جایز است علو امام بر ماموم و چنانچه
جایز است علو ماموم بر امام هرچند در ابنیه بوده باشد مثل
اینکه ماموم در سطح بام بوده باشد و امام در زیر دیوار آن بلی اگر علو
مفرط

مفرط بوده باشد که نگویند این شخص اقتدا باو نموده است و ماموم
است پس اظهر عدم صحت است و صحیح نیست اقتدا نمودن در حال
آنکه دور ایستاده باشد ماموم از امام بمقداری که معتد به عرفی بوده
باشد هرچند احوط عدم بعد است بقدری که گام برداشته نشود
بلی اگر در میانه صفوف جماعت بوده باشد جایز است دوری بقدر
معتد به و جایز نیست اقتدا با تقدم ماموم نیز با امام و جایز است
مساوات جماعت در موقف هرچند احوط تقدم امام است هرچند
قلیلا بوده باشد و معتبر در تقدم و تساوی عرف است لکن احوط
عدم تقدم است بر پاشنه امام در موقف و مستحب است که ماموم
واحد در یمین امام بایستد و متعدد در خلف او بلی اگر زن باشد
واجب است بر او تاخر هرچند یکی بوده باشد بلی مستحب است
بجهه امام با تاخر که بر طرف راست امام بایستد در وقتی که یکی بوده
باشد و اگر ماموم واحد مرد و زن بوده باشد بایستد مرد در یمین امام

پاشنه ماموم

و زن در خلف آن دو و مستحب است که در صف اول اهل فضل
بوده باشند و افضل صف آنست که واقع است در میان امام
و افضل از صف اول آن موقعی است که واقع است در اقرب
امام و مستحب است که امام در وسط بایستد و مستحب است اعادهٔ
منفرد بلکه جامع نماز خود را با جماعت چه با ایشان امام بوده باشد
یا ماموم و مکروه است ایستادن ماموم مرد بتنهائی با وسعت صفوف
و در خبر است که اگر داخل مسجد شوی و بیابی صف اول را تمام پس
باکی نیست که بایستی در صف دویم بتنهائی در هر مکانی که خواسته
باشی ولکن افضل اقرب امام است و از سنن اکیده است
اقامهٔ صفوف در است بودن آن و سد نمودن خلل و فرجهائی
که واقع است در آن بیابد خللی را در صفی پس از برای اوست
رفتن بآن موضع و نیست کراهتی در شکافتن صفوف پس آن
اولی است و مکروه است راه دادن طفلها در صف اول بلکه بعضی

از علما،

از علما، مکروه دانسته‌اند تقدیم غیر صاحبان فضل را و مکروه است نافله
کردن بعد از گفتن اقامه که بگوید قد قامت الصلوة و مکروه است
قرائت در خلف امام مرضی در دو رکعت اول نماز اخفاتیه بلکه خواندن
قراءت خلاف احتیاط است و اما در دو رکعت اول نماز جهریه پس
اظهر حرمت است مگر در وقتی که صوت امام را نشنود هر چند همهمهٔ او باشد
پس اظهر در اینصورت استحباب قرائت است و اما دو رکعت اخری
پس وجوب اظهر خواندن تسبیح است یا حمد لکن اول افضل است و اگر
امام غیر مرضی بوده باشد مثل نماز کردن در خلف اهل تسنن بجهة
تقیه پس واجب است قراءة در خلف او و لکن جهر ساقط است
بعلت تقیه بلکه اگر تقیه شدید بشود بنحوی که متمکن نشود از قراءت
هر چند خفی بوده باشد پس ساکت بشود و در میانه خود و نفس خود
و بعنوان سر بخواند و جایز است که اقتصار نماید بحمد فقط
با تعذر سوره و اگر رکوع بکند امام قبل از اتمام نمودن ماموم حمد را

پس اظهر سقوط است در این موضع و مستحب است تسبیح در دو
رکعت اول اخفاتیه و مستحب است که تسبیح بگوید در نفس خود
در وقتی که بشنود قرائت و اظهر استحباب دعاء استفتاح است
بجهت ماموم بلی فرموده است شهید اول که اگر مشغول سازد
او را خواندن دعای استفتاح از گوش دادن بقرائت ممکن است
کفتن باستحباب ترک آن و اظهر عدم استحباب استعاده
است و واجب است بر ماموم تبعیت امام در افعال مثل
رکوع و سجود و قیام و تکبیرة الاحرام اظهر عدم وجوب است
در غیر آنها و مراد بمتابعت عدم تقدم است پس جایز است
مقارنه حتی در تکبیرة الاحرام هرچند احوط تاخیر است بلی حکایت
از شیخ صدوق انتفاء فضیلت یا مقارنه شده شاید باکی با آن
نباشد و اگر ماموم مقدم بشود بر امام در جائی که جایز نیست
گناه کار است ولکن اظهر صحت نماز اوست مگر در تکبیرة الاحرام

که براو است

که براو است استیناف آن اگر اراده نماید بنماز جماعت و اگر ارا
ده نماز جماعت نداشته باشد پس اظهر جواز اعتداد است
بآن لکن احوط بعد از اتمام نماز اعاده است و اگر مقدم بشود بر امام
عمدا در افعال مستمر نماید تا اینکه امام ملحق بشود پس اگر رجوع نماید نماز
او باطل است و بنا بر انکه حکم باستمرار و عدم بطلان در صورت تعمد در وقتی
است که تقدم ماموم بعد از فراغ امام بوده باشد از قرائت
و اگر قبل از فراغ بوده باشد پس نماز او باطل است اگر خود قرائت
نموده باشد ولکن بگوئیم که قرائت مستحبی مجزی از قرائت واجب
نیست و اگر بگوئیم باجزاء پس اظهر در این فرض نیز صحت نماز است
هرچند احوط در این فرض و در فرضی که تقدم بعد از فراغ امام
از قرائت بوده باشد اعاده است بعد از تمام نماز و اگر
تقدم ماموم بر امام از روی عمد نبوده باشد رجوع نماید و ملحق بامام
بشود و اگر رجوع ننماید گناه کار است ولکن نماز او صحیح است لکن

احوط بعد از اتمام نماز اعاده است و اگر غلطه بکند که امام رکوع
نموده است مثلا در رکوع بکند بعد ببیند که رکوع نموده است
پس میباید عود نماید و بعد رکوع نماید با امام و همچنین است در
سایر افعال که متابعت در آن لازم است مثل سجود و قیام
و اظهر بطلان متابعت است بموخر شدن از امام برکنی بدون
عذر ولکن اقرب آنست که موجب بطلان اقتدا نمیشود از امام
برکنی یا ازید بسبب عذری چه سهو بوده باشد یا ضیق مکان یا نحو
آن لیکن گناه کار است و بر اوست که بعمل آورد آنچیزی را که تخلف
نموده است بعد ملحق بشود با امام و اگر مسافر اقتدا نماید بحاضر
سلام بگوید مسافر در وقتی که از نماز خود فارغ بشود نباید متابعت
امام بکند و زیاد بر واجب است نیت اقتدا با امام معین و چنانچه
یقین باسم و صفت میشود و همچنین باشاره میشود در وقتی
که بداند آن مشار الیه مستجمع شرایط امامت است پس اظهر اگر

دو شخص

دو شخص یا بیشتر در مسجدی در مکان واحدی نماز بکنند بر شخصی
معلوم بوده باشد که این شخص حاضر که امامت میکند که از این
دو نفر است و عدالت هر دو نفر نیز بر آن شخص مشخص بوده باشد
پس اظهر صحت اقتدا است هر چند اسم آن را نداند بر سبیل
تعیین بلکه اگر اقتدا بکند بامام حاضر مشار الیه بتوهم اینکه زید است
پس مشخص بشود که عمرو بوده است و هر دو را عادل بداند نماز او صحیح
است علی الاقرب و اگر شک بکند بعد از نیت اقتدا با امام
در امام خود پس میباید نیت انفراد بکند و اگر دو نفر نماز بکنند و هر دو
بنیت امامت بکنند نماز هر دو صحیح است و اگر هر دو نیت اقتدا
نموده باشند نماز هر دو باطل است و شرط نیست در اقتضاء
جماعت نیت امام امامت را بلکه اگر نماز بکند به نیت انفراد
و قصد نیت انفراد و قصد بکند عدم امامت را و راضی بامامت
نبوده باشد و ماموم نیز بداند که راضی نیست هر دو نماز با اقتدا

صحیح میباشند بلی ثواب مترتب نمی شود بر امام مگر به نیت و جایز
است اقتدا نمودن نماز واجب بنماز واجب هر چند مختلف
بوده باشند مثل نماز صبح بظهر یا بالعکس و مغرب بصبح و هکذا
چه هر دو ادا باشند یا قضا یا بتفریق بلی اگر دو نماز بحسب ماهیت
مختلف بوده باشند که موافقت نکنند نظم آنها اقتدا صحیح نیست
مثل نماز یومیه بنماز میت یا آیات یا عید بعلت عدم امکان
متابعت که شرط است نماز جماعت در این اقتدا و جایز
است اقتدا نمودن مفترض به متنفل در جائی که امام نماز خود را
باعتبار اقامه جماعت اعاده نماید و لکن نماز ماموم معاده نبوده
باشد و جایز است اقتدا نمودن متنفل بمفترض در جائی که نماز
ماموم معاده بوده باشد بجهت تحصیل فضیلت جماعت و نماز امام
معاده نبوده باشد در اقتدا نمودن صبی ببالغ و جایز است اقتدا
نمودن متنفل به متنفل در استسقا و عید با عدم شرایط وجوب

و در معید

و در معید صلوة بمعید صلوة بجهة فضیلت جماعت اگر کسی داخل
موضع جماعت بشود و امام در رکوع بوده باشد و این شخص خوف
نماید که درک رکوع ننماید اگر ملحق بشود بصف پس نیت اقتدا بکند
و تکبیرة الاحرام بگوید و در همان موضع رکوع نماید و راه برود تا ملحق بشود
بصف بلی احوط آنست که در حالت ذکر واجب راه نرود هر چند
اظهر جواز است و مستحب است که پاهای خود را در حالت راه رفتن
بزمین بکشد و اگر سجده بکند امام پیش از ملحق شدن این ماموم
باو جایز است بجهة این ماموم که سجدهٔ خود را بکند و برخیزد و ملحق
بشود بصف و اگر ماموم مسبوق بوده باشد یعنی درک ننموده
باشد امام را در رکعت دویم و سیم و چهارم پس میباید آنچه را
که با امام درک میکند اول نماز خود را قرار بدهد پس در وقتی که امام
سلام گفت برخیزد و ما بقی از نماز خود را تمام نماید لکن اگر امام را
در دو رکعت اخری درک ننموده باشد پس میباید ماموم قرائت

حمد و سوره را بعمل آورد و اگر ممکن بوده باشد ادراک با خواندن اینها
ادراک نماید امام را در حالت رکوع و الا پس اقتصار بحمد نماید
و اگر قرائت حمد نیز ممکن نبوده باشد اصلا یا اینکه قرائت بعضی
از آن ممکن بوده باشد ولکن اتمام آن ممکن نبوده باشد پس اظهر
تقدیم ادراک رکوع است بر قرائت حمد کلام در فرض اول و بعضاً
در فرض ثانی لکن احوط بعد از اتمام نماز اعاده است و احوط
از آن اینست که ملاحظه نماید قبل از اقتدا نمودن پس اگر ممکن
بوده باشد با قرائت قبل از رفع راس امام از رکوع هر چند حمد
فقط بوده باشد پس تکبیرة الاحرام بگوید و داخل در نماز شود
و اگر ممکن نبوده باشد پس صبر نماید تا اینکه امام رکوع نماید پس
داخل شود با او در رکوع و واجب است بر ماموم مسبوق
اخفات در قرائت هر چند جهریه بوده باشد بلی بعد از سلام
بر ماموم است که جهر نماید در جهریه چیزی که جهر لازم است لکن

اگر

اگر در دو رکعت دویم امام را درک نموده باشد و قرائت بجهة
او جایز بوده باشد مثل نماز جهریه با عدم سماع صوت امام هر چند
همهمه بوده باشد پس اظهر تخییر است در میانه جهر و اخفات هر چند
اخفات شاید احوط بوده باشد و همچنین است حکم در تخییر و احتیاط
و اگر ماموم مسبوق نبوده باشد ولکن جایز بوده باشد بجهة او قرائت
و اگر امام بجهة تشهد بنشیند ولکن موضع تشهد ماموم مسبوق نبوده
باشد پس واجب است بر ماموم که متمکن از قعود شود و نه بنشیند
و مستحب است که تشهد بخواند هر چند احوط تسبیح است چنانچه
او عدم طول دادن نشستن بجهة تشهد خود است در وقتی که
محل آن بیاید و مستحب است که قنوت نماز خود را نیز در محل
آن بعمل آورد بلی جایز است که اقتصار نماید بر قنوت اول
که با امام بعمل آورده است و جایز است مفارقت نمودن
مسبوق بجهة اتمام نماز خود بعد از تشهد بلکه بعد از سر برداشتن

از سجدهٔ دوم هرچند قبل از تشهد بوده باشد و اقرب عدم وجوب
نیت انفراد است درین مقام ولکن احوط اولی صبر است
تا اینکه امام سلام بگوید و اگر امام داخل نماز بشود و حال آنکه ماموم
نافله میکند قطع نماید ماموم نافله را و اگر بترسد فوت شدن آن
رکعت را و اگر ماموم نماز فریضه بکند و امام داخل نماز بشود پس مستحب
است که ماموم عدول بکند بنافله و تمام نماید آنرا و جایز است
که قطع نماید آن فریضه را اگر بترسد فوات را با نیت عدول
بنفل نیز و اگر در نماز فریضه از موضع عدول گذشته باشد
مثل اینکه در رکوع رکعت سیم بوده باشد پس احوط عدم قطع
فریضه است و اگر دریابد ماموم امام را مگر بعد از رکوع رکعت
اخری و قبل از سر برداشتن از سجدهٔ دویم آن رکعت پس
مستحب است که تکبیرة الاحرام بگوید و متابعت بکند امام را در وقتی
که امام سلام داد هرچند دو نماز را از ابتدا بعمل آورد و اعتمادی با آن

کرده شده

کرده شده و نماید و سه مرتبه دیگر نیت بکند و تکبیرة الاحرام بگوید و نماز را
بعمل بیاورد و ثمرهٔ آن فعل با امام ادراک فضیلت جماعت است و اگر
ادراک نماید بعد از رفع راس از سجدهٔ دویم رکعت اخری مستحب است
که تکبیرة الاحرام بگوید و متابعت امام را در جلوس و تشهد پس در وقتی که امام
سلام گفت برخیزد و نماز خود را اتمام بکند بدون اعادهٔ نیت و تکبیرة الاحرام
و جایز است که ماموم نیت انفراد نماید هرچند بدون عذر بوده باشد
لکن احوط در صورت عدم عذر عدم نیت انفراد است پس اگر
نیت انفراد نماید قبل از قرائت واجب است که بجهة خود قرائت
نماید و اگر بعد از قرائت بوده باشد اکتفا بآن بنماید و اگر در اثناء
قرائت بوده باشد اظهر جواز بناء است بر قرائت امام لکن
استیناف قرائت احوط است و احوط از آن ترک انفراد است
درین مقام و مستحب است که امام نماز ضعیف ماموماین را
بعمل آورد بلی مستحب است طول دادن یا دوست داشتن ماموماین

آن را و مستحب است که امام بر نخیزد از مقام خود بعد از سلام تا آنکه
ماموین نماز خود را تمام نمایند و مستحب است بجهة امام انتظار کشیدن
بمقدار دو رکوع خود در وقتی که بفهمد شخصی میخواهد داخل نماز جماعت
بشود و مستحب است بجهة امام شنواندن ماموین را هر چه از اذکار
که میگوید سیما التشهد و بجهة ماموین که نشنوانند امام را چیزی و مستحب است
که برخیزند نزد قول مقیم قد قامت الصلوة و بگویند در وقت فراغ
امام از خواندن حمد الله رب العالمین بلکه بعضی از اخبار دلالت
میکند بر استحباب مذکور بجهة مطلق مصلی هر چند امام منفرد بوده
باشد و مکروه است بجهة امام که تخصیص بدهد بدعا نفس خود را
و اگر ماموم بداند نجاست بدن یا ثوب امام را پس احوط عدم
دخول نماز است با او و اگر قبل از نماز بداند که نیت انفراد است
اگر در وسط نماز مطلع بشود سنت موکد است حضور
جماعت اهل سنت و در حدیث صحیح است که کسی نماز بکند با ایشان

درصف

در صف اول میباشد مثل کسی که کرده باشد نماز با رسول خدا
و اظهر جواز نماز است با ایشان هر چند بتواند تخلف نماید
از ایشان و صلوة خود را بجا بیاورد بلی مستحب است که اول
نماز خود را در منزل بکند بعد حاضر بشود بجماعت ایشان و جایز است
که بنماید ایشان را که نماز میکند و حال آنکه در واقع نماز نکند مقصد
سیم در نماز خوف است بدانکه نماز خوف در چهار رکعتی
قصر است باید دو رکعت بخواند چه در سفر باشد یا در حضر و نماز
خوف چندین قسم است مشهورترین آنها ذات الرقاع است
و شروط آن نماز چهار است یکی بودن خصم در خلاف جهة قبله
بنحوی که ممکن نبوده باشد مقابله آنها در حالتی که نماز میکنند مگر با انحراف
از جهة قبله بنا بر مشهور دویم آنست که خصم صاحب قوة بوده باشد
که ممکن باشد که دو فرقه بشوند که مقاومت بکنند هر فرقه خصم را در
حالت نماز فرقه دیگر سیم عدم احتیاج ایشان است بزیادة

بر دو فرقه و این اشتراط در مغرب محل اشکال است و کیفیت
این نماز بکند امام با طایفهٔ اولی یک رکعت را و طایفهٔ ثانیه محافظت
بکنند ایشان را از دشمن بعد بایستند امام و طایفهٔ اولی در رکعت
دویم پس منفرد بشوند آن طایفه و بجهت خود قرائت بکنند و طول بدهد
امام قرائت را در انتظار جماعت دویم و جایز است که امام
قرائت نخواند پس تمام میکنند جماعت اولی نماز خود خود را
و حال آنکه حاضر بشوند طایفهٔ دویم بعد میروند بموقف اصحاب
خود و طایفهٔ دویم می آیند و تکبیرة الاحرام میگویند بعد رکوع میکنند
امام با ایشان و سجده میکنند و برمیخیزند جماعت دویم و یک رکعت
دیگر بعمل می آورند و طول میدهد امام تشهد خود را تا اینکه ایشان تمام
بکنند نماز خود را پس سلام میدهد امام با ایشان و جایز است
که قبل از اتمام ایشان سلام بدهد هر چند اول احوط است
و اظهر لزوم نیت انفراد است بجهت فرقهٔ اولی نزد مفارقت امام

و مخیّر است

و مخیر است امام در نماز مغرب در میان اینکه بطایفهٔ اولی یک رکعت
بخواند و به دویم دو رکعت و بالعکس هر چند اول احوط است و واجب
است بر ایشان برداشتن سلاح مگر اینکه منع بکند چیزی از واجبات
را و نجاست سلاح منع نمیکند از برداشتن سلاح آن و اما نماز شدت خوف
پس اگر متفق بشود حال آنکه بسوی معانقه و نحو آن از حالاتی که ممکن نیست
با آن از نماز کردن بر وجوه مقرره در نماز خوف پس نماز بکنند فرادی
بنحوی که ممکن بوده باشد چه ایستاده یا در حالت مستی یا در سواری
و رکوع و سجود بکنند با امکان و الا پس بایماء آنها را بعمل آورند و رو
بقبله نمایند با امکان و الا پس یجب امکان در بعضی از نماز و الا
پس تکبیرة الاحرام و الا پس ساقط میشود و اگر سواره نماز بکند اگر ممکن باشد
در حالت سجود پیاده بشود و سجده نماید علیها و این سجده را بعمل
آورد و اگر ممکن نبوده باشد پس سجده نماید بر قرپوس زین اگر
ما یصح السجود بوده باشد و الا پس بگذارد در آن ما یصح السجود را و ادا کند

واگر سجده بر قربوس ممکن نباشد ایما بعمل آورد واگر عاجز باشد
از رکوع وسجود هرچند ایما بوده باشد بخواند در عوض هر رکعتی سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر واین تسبیح مجزی است از جمیع
افعال واذکار حتی از تکبیرة الاحرام وتشهد وسلام سوای نیت علی الا
ظهر هرچند اتیان بکل آنها احوط است واحوط ازان اضافه دعا
ده است بسوی تسبیح مشار الیه واگر ایمن بشود خائف در اثنای
نماز یا بترسد غیر خائف در اثنای آن منتقل میشود در حال
بانحوی که واجب است در انحال پس تمام میکند این نماز خودرا
اگر مسافر نبوده باشد وتمام میکند افعال آنرا اگر با ایما عمل می آورد
آنهارا وقصر میکند شخص خائف هر دو رکعت اگر رکوع رکعت
سیم را بعمل نیاورده باشد ایما علینماید در رکوع وسجود اگر مضطر
بشود بآن واگر نماز خوف کرد بمظنه عدو پس کذب آن ظاهر شد
یا حایلی ظاهر شد در میانه آنها بنحوی که منع میکرد هجوم را مجزی است

آن نماز

آن نماز بلی از نماز خوف مستند بوده باشد تقصیری در تفحص واطلاع
پس ظاهر وجوب اعاده است وشخصی که از درنده وسباع ودشمن
ودزد بترسد نماز خوف را بعمل آورد واگر مضطر شود بآن پس کوتاه
نماید آنرا در کیفیت که دو رکعت بعمل آورد ودر کمیت که بجهت رکوع
وسجود ایما بعمل آورد واگر مضطر با ایما نشود وآن نیز ممکن نباشد
به تسبیحات اکتفا نماید وکسی که بگل فرو رفته باشد یا غرق شده
باشد پس نماز میکند بحسب امکان خود واگر از رکوع وسجود عاجز
باشد ایما نماید بدل آنها ولکن عدد نماز را قصر نمیکند مگر در سفر یا
خوف یا اگر بترسد از اتمام نماز استیلاء غرق را وامید داشته
باشد در نزد عدد قصر سلامت خود وتنگ بوده باشد وقت
پس اظهر قصر عدد است ونیز احوط در نماز مطلق خائف مراعات
ضیق وقت است هرچند اظهر عدم لزوم اعتبار آن است
مقصد چهارم در نماز سفر است بدانکه واجب است قصر نمودن

نماز چهار رکعتی فقط بشش شرط اول مسافت است که عبارت
از شش فرسخ بوده باشد یا آنکه چهار فرسخ بوده باشد تا هشت
فرسخ رسیده از برای کسی که اراده رجوع داشته باشد در همان
روز اگر سیر او در روز بوده باشد یا در همان شب اگر سیر او
شب بوده باشد یا به سیر ذهاب و ایاب متصل بوده باشد بحسب
عرف یا نبوده باشد و همچنین است اگر اراده بکند ذهاب را
کلاً یا بعضاً در روز و ایاب را کلاً در شب با اتصال سیر عرفاً و اگر
با اراده بکند ذهاب را در شب و ایاب را در روز بعد با اتصال سیر
عرفاً و اگر در دو فرض اخیر سیر متصل نبوده باشد عرفاً پس مسئله محل
اشکال است و احوط قصر است و اما اگر خروج در بعضی از روز
بوده باشد و اراده بکند رجوع را در روز دوم بنحوی که جمع بشود
از جمیع یک روز و شب پس اظهر تخییر است در میانه قصر و اتمام
با عدم اتصال سیر عرفاً و احوط اتمام است علی الاظهر و احوط از این

بجمع از

جمع است در میانه قصر و اتمام و همچنین است کلام در سایر
فروض تخییر و اما اگر سیر در مسئله مفروضه متصل بوده باشد
پس مسئله مشکل است و احوط قصر است و اگر اراده بکند قصد چهار
فرسخ رجوع را در همان روز در وقتی که بچهار فرسخ رسید اراده او
منصرف شد و اراده نمود رجوع را در یوم پس حکم تخییر است چنانچه اگر
مردد میشد در اول سیر در میانه رجوع در همان روز یا شب یا فرادا
مثلاً اگر مسافت چهار فرسخ بوده باشد و اراده نکند رجوع را
اصلاً پس نباید قصر بکند اصلاً و اگر اراده بکند رجوع را قبل از منقطع
شدن سفر او بیکی از قواطع آتیه مثل اقامه عشره و نحو آن پس حکم
تخییر است و اگر اراده رجوع بعد از منقطع شدن آن سفر بیکی
از قواطع بوده باشد پس شاید اظهر وجوب اتمام بوده باشد
و اگر قصد بکند سیر را در سه فرسخی سه مرتبه پس اظهر تمام است
و در رجوع اول بحد ترخص بدانکه فرسخ سه میل است و هر میلی

چهار هزار ذراع است بذراع مستوی الخلقه و چنانچه مسافت
فهمیده میشود بذراع همچنین فهمیده میشود بسیر یکروز هرچند در نفس
الامر قاصر بوده باشد از تقدیر بذراع و مراد بسیر در روز سیر شتر
است در قطار بر سبیل اعتدال در سیر وقت و مکان و مبدا
تقدیر در بلد معتدل از دیوار حصار آن است در بلد متسع آخر
محله اوست چنانچه تخییر واحدی از علما گفته اند و اگر قصد بکند مسافت را
در زمانی که از اسم مسافر بیرون برود مسافت است و از
دیگری مسافت نیست پس قصر است در اول و تمام است
در اخری و اگر در رفتن از راه مسافت برود و در رجوع از دیگر
مسافت نیست یا نیت تمام میکند و واجب نیست که بجا آید
بلی اگر به نیت شرعیه اقامه نشود آن منع است هرچند عدول
واحد بوده باشد و همچنین است اگر اشیاع ظن متاخم
بعلم حاصل نشود و اگر بداند مسافت را در وسط طریق پس اظهر

قصر است

قصر است و واجب نیست اعادهٔ نمازی که قبل از ظهور تمام
نموده است قصد بمسافت است پس اگر
قصد بکند کمتر از مسافت را بجهت آنکه او هیچ قصدی ننموده باشد پس
واجب است تمام هرچند قطع نموده باشد مسافات عدیده را بلی
اگر رجوع نماید و قصد مسافت نماید بر او است قصر در رجوع فقط و معتبر
است در این شرط استمرار قصد پس اگر عدول نماید از آن قصد
در وسط سیر یا مردد مثل کسی که منتظر رفیق بوده باشد که اگر بیاید
او نیز میرود پس واجب است تمام نماید هرچند چندین مسافت را
بای کیفیت سیر نموده باشد بلی اگر قصد رجوع بازدیک عارض
نشود بعد از آن که سیر کرده باشد چهار فرسخ را یا زیاده را پس
اظهر لزوم قصر است در اینفرض بخصوص و اگر قصد مسافت
ننموده نماز را قصر خواند بعد عزم نمود رجوع را یا مرده نمود پس اظهر عدم
اعادهٔ نماز است بلی اعاده مستحب است و اگر قصد بکند مسافت تلفیقه

راه سیر نماید بعضی از اقامه را بعد رجوع نماید بقصد موضع دیگری
بنحوی که نهایت آن با سیر گذشته مسافت شرعیه بوده باشد
پس باقی بماند بر قصر و اگر در وسط سیر تردد نمود که موجب تمام بود
بعد عزم سفر نمود پس واجب است قصر اگر باقی مسافت بوده باشد
و قول بضم ماصد باقی ضعیف است و اما بنده و زوجه و خادم و اسیر
پس لازم است که قصر بکنند اگر بدانند جزم متبوع خود را بمسافت و اگر
تجویز بکنند عبد عتق را و زوجه طلاق را و اسیر خلاص را و عزم بکنند
بر رجوع در هر زمانی که مذکور حاصل بشود پس اظهر آنست که برایشان
است تمام اگر اماره آن مذکوره حاصل بشود بر ایشان است
قصر اگر اماره آن حاصل نشود و احوط جمع است   از شروط
وجوب قصر این است که نیت بکند مسافت را که قصد نکنند
بر اقامه ده روز یا بیشتر در اثناء آن مسافت یا آنکه برسد در وسط
آن مسافت ببلدی که از برای او در آن بلد ملکی بوده باشد که وطن

نموده

نموده باشد در آن شش ماه بلاسلب یا بیشتر پس اگر قصد اقامت داشته
باشد در وسط مسافت که بجهت او بلد مذکور بوده باشد نماز او تمام است
هر چه در طریق و چه در بلد مذکور بلی اگر در مبدء السفر موضعی که قصد اقامت
دارد یا از مبدء السفر و بلد مذکور بقدر مسافت بوده باشد قصر در طریق
لازم است و همچنین است اگر از مواضع اقامت یا بلد مذکور تا
منتهای قصد مسافت بوده باشد اجماع منعقد است بر اینکه
نیت اقامت در روز قاطع قصر است و اگر قصد اقامه در موضعی
در وسط روز اتفاق بیفتد پس اظهر تحقق اقامه است اگر از روز
یازدهم بقدر منافات قصد ماندن نداشته باشد و شرط است
در قصد اقامه ده روز اینکه قصد بکند مسافر اقامه ده روز را
بنحوی که در عرف بگویند که این شخص مقیم است در این بلد پس قصد
سیر به طرف و تردد در کنار بلد بلکه در محل ترخص احیانا از برای
غرضی از اغراض مضر نیست مادامی که صدق بکند که شخص از جمله

مقیمین در بلد است و از موضع اقامه خود بیرون نرفته است پس
اگر شخص قصد مذکور را نمود بهمین قصد باقی ماند تا یکنماز فریضه را تماماً
عمل بیاورد پس بر اوست که تمام نماید مطلقا هر چند قصد نماید بعد از نماز
بیرون رفتن بموضعی که در عرف بگویند که از موضع اقامه بیرون رفته
است بلکه هر چند بدون مسافت نیز برود با قصد عود بموضع اقامه
و ارادهٔ اقامه در صورتی که قصد اقامه جدیده نداشته باشد در موضع
اقامه و اگر در اول قصد اقامه نیت نمود بیرون رفتن بموضعی را
که در عرف بگویند که از موضع اقامه خود بیرون رفته پس بر اوست
قصر و اگر در اول قصد اقامهٔ نیت اقامه را بنحوی که اول گذشت
نمود لکن قبل از اتیان نماز فریضه تماما اتفاق افتاد که بیرون رفت
بموضعی که دون مسافت است و در عرف میگویند که از موضع
اقامهٔ خود بیرون رفت و رجوع نمود بموضع اقامه پس آیا قصر بکند
یا تمام مسئله محل اشکال است و احتیاط جمع است مادامی که قصد

اقامهٔ

اقامه جدیده نموده باشد و اگر در اثنای قصد اقامه بوده باشد که در
وسط اقامه برود بجائی که شک بکند که آیا بذهاب بآن موضع و رجوع
ببلد اقامه صدق اقامه عشره میشود در بلد یا نمیشود پس ظاهر عدم تحقق
اقامهٔ شرعیه است پس بر او قصر است پس بنا بر این که کسی قصد
اقامه بکند در نجف و کاظمین علیهم السلام و لکن در قصد او باشد
و برود در اثنای اقامه بمسجد کوفه و بغداد پس بر اوست قصر بلی اگر در
نیت او نبوده است در اول قصد که بیرون برود بموضع مشار الیه
لکن بعد عارض شد بجهة او این قصد بعد از آنکه یکنماز فریضه را تماماً
بعمل آورده پس بر اوست تمام و بلکه شاید اظهر در مثال مذکور
تمام بوده باشد هر چند بدا قبل از نماز بوده باشد و اگر شخص
مقصر قصد اقامه نمود بعد بدا بجهة او حاصل شد و عزم سفر نمود
قصر میکند بمجرد نیت مذکوره مادامی که یکنماز فریضه بعنوان تمام
بعمل نیاورده باشد بعد قصد مذکور را نموده تمام میکند و کفایت نمیکند

در نماز مذکور مثل صبح و مغرب بلکه می باید نمازی باشد که قصر
میشود و بسبب قصد اقامه آن را تمام نموده باشد مثل ظهر و عصر و عشا
و اگر شخص مسافر مقصر در بین راه قبل از وصول ببلد قصد اقامه
نمود در بلد پس لزوم قصر است تا اینکه ببلد برسد و بمجرد وصول بمحل
ترخص تمام میکند و اما اگر کسی در بلدی قصد اقامه نمود پس بیرون
رفت بسفر که مسافت است میباید اتمام نماید مادامی که نرسیده
است بحد ترخص آن موضع اقامه خود و اگر شخص که قصد اقامه
نموده است قصد مسافت نمود و از حد ترخص بیرون رفت
بلی اگر بعد رجوع کرد بمحل اقامه بجهة غرضی یا باقی بودن نیة سفر
پس اظهر بقاء اوست بر قصر بلی اگر موضع رجوع بلد او بوده باشد
پس تمام میکند در آن بلد مادامیکه بمحل ترخص نرسیده است
ثانیا و همچنین تمام میکند اگر در وقت رجوع بموضع اقامه رجوع
نماید از نیت سفر ادا اگر بقصد قصر داخل نماز شده و در اثنای نماز

قصد

قصد اقامه نمود تمام میکند نماز را و چنانچه قصد اقامه قاطع سفر است
همچنین وصول بلدی که در آن ملکی داشته باشد و وطن نموده باشد
آن را شش ماه قاطع است چنانچه دانستی سابقا هرچند استیطان
در زمان ماضی بوده باشد و شش ماه متفرقا حاصل شده باشد لکن معتبر
است سبق ملک بر استیطان هرچند آن ملک درختی بوده باشد
و دوام آن ملک هرچند آن را اجاره داده باشد یا مغصوب
بوده باشد پس اگر در حین ورود ملکی نداشته باشد پس بر او است
قصر و معتبر ملک رقبه است پس کفایت نمیکند اجاره و مالکیت
و منفعت بسبب التقاء لتوقف خاص و اگر شک بکند که آیا شش ماه
در آن بلد بقصد استیطان مانده است یا نه پس میباید قصر بکند و اگر
شک بکند که آیا شش ماه در آن بلد بقصد است بلی اگر بلدی را
وطن خود قرار بدهد علی الدوام پس منقطع میشود سفر او بسبب وصول
بآن هرچند ملکی نداشته باشد در آن و اگر تغییر بدهد نیت وطن

دایمی را پس بر اوست قصر بوصول بآن و آیا کفایت میکند در اتمام
مجرد صدق بودن آن بلد بلد او هرچند شش ماه نمانده باشد یا لابدّ است
که بقدر شش ماه مانده باشد مسئله محل توقف است پس احوط
با عدم مضی شش ماه جمع است در میانهٔ قصر و اتمام تا آنکه شش ماه
بگذرد و یا قصد اقامه بکند یا سی روز متردد بگذرد بلی میباید
قصر نماید در بدو امر که قصد نموده است که این بلد را دایما وطن خود
قرار بدهد ولکن قصد نمیکند عرفا که این شخص از اهل این بلد است
مادامی که منقطع نشده باشد سفر او بیکی از قواطع و اگر از برای شخص
چند وطن بوده باشد در وسط راه پس ملاحظه نماید اگر در میانهٔ
دو وطن مسافت است در راه قصر بکند و در وطن تمام بکند
بقدر مسافت است در راه نیز تمام بکند و همچنین است
مواضعی در وسط راه که قصد اقامه دارد در آنها و اگر در میانهٔ
وطن اخیر و منتهای مقصد مسافت نبوده باشد بر اوست تمام

تا منتهای

تا منتهای مقصد هرچند عزم بکند عود را از عین راهی که رفته است
و منتهای سفر در میان دو وطن حد ترخص است بر تقدیر بلوغ
طریق بحد مسافت و همچنین است مبدا سفر در نزد خروج از آن
وطن بوطن دیگر و اما منتها و مبدا آن در موضع اقامه پس حکم آن را
سابقا دانستی **شرط چهارم** از شروط قصر اینست که سفر جایز بوده
باشد چه واجب بوده باشد و مثل حجة الاسلام یا مندوب
بوده باشد مثل سفر زیارت نبی و ائمه ع یا مباح بوده باشد
مثل سفر تجارت پس کسی که عاصی بوده باشد بسفر خود میباید اتمام
نماید مثل تابع جایر در جور او و لاهی بصید خود و مسافر بجهة ضرر مسلمین
و فساد در زمین و نحو اینها و فرقی نیست در سفر حرام در میانهٔ اینکه
آن سفر بذاته حرام بوده باشد مثل کسیکه از جهاد فرار نماید با قدرت
بر وفا، یا از مولای خود بگریزد یا از شوهر خود بعنوان نشوز یا
یا برود براهی که مظنهٔ هلاک داشته باشد هرچند سفر حج یا زیارت

بوده باشد یا اینکه آن سفر حرام بوده باشد و باعتبار غایتی که متفرع
است بر آن مثل سفر کردن بجهة قطع طریق یا قتل مسلمان یا ضرر رسا
نیدن بمسلمین یا نحو اینها خلاصه کلام اینکه اگر داعی بر سفر امر حرامی بوده
باشد پس بر او است تمام و الا پس بر او است قصر هر چند مستلزم
بوده باشد آن سفر ترک واجب را پس بدان که قصر است در معاصی
اتفاقیه که داعی سفر نبوده است نه شئ اتمام نمیشود و اگر داعی سفر
مرکب بوده باشد از معصیت و غیر آن پس اظهر تمام است
رجوع بکند قاصد معصیت از آن قصد در اثناء سفر قصر بکند اگر
باقی بقدر مسافت بوده باشد تمام بکند چنانکه قبل میکرد
و اگر سفر او مباح بوده باشد و در اثناء معصیت بکند پس بر او است
تمام بعد از قصد مذکور مادامی که بر این قصد باقی است و اگر رجوع
نماید بقصد مباحی پس بر او است قصر اگر باقی بقدر مسافت بوده باشد
پس اظهر تمام است و لکن احوط جمع است در میانه قصر میکند و لا یعنی

بالصید

بالصید تمام میکند و صاحب بجهة قوت خود و عیال خود بجهة سایر
اغراض غیر از لهو و تجارت قصر میکند و اما صید کننده بجهة تجارت
پس اظهر قصر است در صوم و تمام است در نماز و لکن احوط در صوم
جمع است باین معنی که روزه را بگیرد و قضاء آن را نیز بعمل آورد
شرط پنجم ازشروط قصر این است که سفر عمل او نباشد و خانهٔ او
با او نباشد مثل مکاری و صاحب سفینه و قاصد و نحو آن پس اگر صادق
آمد که صفت او سفر است پس اتمام لازم است مادامی که ده روز
در بلد خود نماند و اگر ده روز بماند قصر میکند در سفر اول فقط و در سایر
سفرها تمام میکند مادامی که ده روز دیگر بماند در منزل خود و اگر بماند
پس قصر میکند و بلکه احوط حصول ده روز است هر چند متفرق
بوده باشد از بعضی از روز یازدهم پس تردد بدون مسافت
ضرر نمیرساند در این ده روز بلی شرط است در آن عدم سفر بسوی
مسافت و در سفری که شخص مذکور میباید قصر بکند نیت اقامت

قاطع آن است مثل سایر اشخاص دور حکم نیت اقامت
است آن ده روزی که حاصل است بعد از تردد سی روز
واما تردد سی روز پس اقرب عدم بودن آن است در حکم
مثل قصد اقامه پس مشخص شد که اگر کسی ده روز سفر نکند مثلاً
و بر او صدق نکند که سفر عمل و صنعت اوست نباید قصر بکند هر چند
ده روز در منزل خود نماند و اگر کسی اراده بکند که سفر صنعت او
بوده باشد پس بر اوست قصر یا صدق بکند بحسب عرف که عمل
او سفر است و آنچه بر حقیر ظاهر میشود از عرف که در سفر سیم
کرده روز در میانه آنها فاصله شده باشد میباید شخص مذکور
تمام بکند و اما در سفر اول بدانکه مسافری که اهل او با او بوده باشد
و بجهة او منزلی در مکان معینی نبوده باشد بلکه بگردد با اهل خود
در صحراها و کوهها و طالب گیاه و باران بوده باشد مثل بعضی
از اعراب و اکراد و نحو آنها پس بر اوست تمام چه بماند در مقامی ده روز

یا نماند

یا نماند و چه اول سفر او بوده باشد یا نباشد یا اگر سفر بکند از خانه
مذکور خود بسوی مسافتی پس اظهر قصر بکند تنبیه بدانکه مکاری و جمال
در وقتی که ده منزل را یک منزل بکنند پس بر ایشان است قصر در راه تمام
در منزل علی الاظهر و آیا این حکم مختص بایشان است و یا تجاوز بایشان
را بغیر ایشان میشود از اشخاص که سفر صنعت آنهاست مسئله محل
اشکال است تتمیم از شروط قصر خفا کسی که نزد دیوار بلد بوده
باشد است از نظر مسافر و خفا از آن است پس نماید شخصی که اراده
سفر نموده است قصر بکند قبل از وصول بابل جمع نماید در میانه
قصر و اتمام و معتبر در اذان و سمع و بصر اعتدال است و اگر بلد در
علو مفرط یا در انخفاض مفرط بوده باشد اعتبار میشود در آن استوا
کفایت نمیکند در پنهان شدن بلد تحقق حائل در میانه بلکه معتبر
تحقق آن است بسیر در اعرض و بعد از بلد و معتبر آخر دیوار بلد است
اگر منع نبوده باشد بنحوی که خارج اراده بوده باشد و الا پس معتبر آخر

دیوار محلۀ اوست ظاهر آنست که مراد از اذان اذانی است که واقع
بشود در آخر بلد اگر بلد از عادة خارج نبوده باشد و بسبب کثرت
وسعت اعتباری نیست بمزارع واقعه در خارج قلعۀ بلد و دیوار آن
و اگر طرف بلد خراب بوده باشد اعتداد نکند بآن محدود و اگر خارج
قلعه عاری بوده باشد که متصل است پس قلعه ظاهر است اعتداد
بآن و اگر مسافر مقصر قصد اقامه نکند و متردد بماند تا سی روز بر اوست
که در این سی روز قصر بکند و بعد از آن آنچه بماند میباید تمام بکند
هر چند یک نماز بوده باشد چه تردد مذکور در بلده بوده باشد یا در غیر آن
بدانکه وجوب قصر با اجتماع شرایط آن ثابت است در جمیع امکنه
مگر در حرم رسول خدا و مسجد کوفه و حایر حضرت امام حسین علیه السلام اتمام
در این مواضع چهارگانه افضل است از قصر علی الاظهر هر چند
احوط قصر است با اتمام نیت اقامه و اظهر در سه مکان اول
عدم اختصاص این حکم است بمساجد آنها بلکه شامل عموم بیت

واظهر

و اظهر جواز فعل نوافل ساقط در سفر است در امکنه اربعه
هر چند اختیار قصر نماید و اگر کسی که بر او قصر لازم است تمام بکند عمداً
میباید اعاده نماید چه در وقت و چه در خارج آن و اگر سهواً بوده باشد
اعاده نماید در وقت فقط علی الاظهر هر چند احوط اعاده است
در خارج وقت نیز و اگر متذکر شود در اثنای نماز و محلی باشد که عدول
نماید بقصر عدول لازم است و اگر محلی نبوده باشد مثل اینکه بعد از
دخول در رکعت سیم متذکر شد پس لازم را باطل نموده اعاده نماید
و اگر اتمام نماز بسبب جهل بوجوب قصر بوده باشد پس اعاده
لازم نیست چه در وقت و چه در خارج آن علی الاظهر بلکه اگر جاهل
بوجوب اصل قصر نبوده باشد و لکن جاهل ببعضی از احکام سفر
بوده باشد مثل اینکه نفهمیده است که کثیر السفر بعد از ماندن
ده روز در خانۀ خود در سفر اول نماز را قصر میباید بکند پس لازم
تمام کرد و نحو این از سایر فروض پس اظهر عدم الحاق اوست

بجاهل اصل قصر و اگر نماز بکند بعنوان قصر کسی که بر او است تمام عمداً یا سهواً
و متذکر شود بعد از فعل مبطل پس بر او است اعاده چه در وقت و چه در
خارج آن و اگر قصر بکند از روی جهل بوجوب تمام پس اظهر عدم صحت
است و اگر بعد از دخول وقت قبل از خواندن نماز سفر نمود تا اینکه
از محل ترخص گذشت اظهر قصر است و همچنین واجب است
تمام اگر برسد بمنزل خود و نماز نکرده باشد و در اثنای راه قبل از
وصول بحد ترخص وقت داخل شده باشد بعلت اینکه عبرة
بحال اوست یا وجوب مسئله محل توقف است و احوط جمع است
در میانه قصر و اتمام و اگر بعد از زوال سفر نماید و نافله نکند مستحب است
که قضا نماید اگر چه در سفر بوده باشد چه در حضر و بدانکه شرایط
قصر نماز و روزه یکی است مگر در صید تجارت چنانچه گذشت
و مستحب است که مسافر سی دفعه تسبیحات اربعه بخواند در عقب
هر نمازی که قصر نموده است آن را   و در آن و مطلب
است

است   در زکوة مال است و در آن چند مقصد است
در شرایط وجوب است و وقت آن بدانکه واجب است
زکوة بر بالغی که عاقل و حر و مالک نصاب و متمکن از تصرف آن
بوده باشد پس واجب نیست زکوة بر طفل و مجنون بلی مستحب است
در غلات طفل و واجب نیست بر عبد و بر مالی که مغصوبست و صاحب
آن متمکن نیست بر تصرف آن و زکوة نیست در وقف و در حیوان
گم شده و مال مفقود بلی اگر عود نماید گم شده و هویدا شود مفقود
مستحب است که زکوة یکسال را بدهد و اگر نتاجی بهم برسد بجهة وقف
واجب است در آن نتاج با حصول شرایط و زکوة نیست در دین
تا آنکه مالک آن قبض بکند هر چند تاخیر قبض از جهة مالک بوده
باشد و اگر قرض گیرنده یکسال آن مقروض را بحال خود گذاشت
زکوة با اوست و الا ساقط نمیشود و شرط است در ضمان زکوة
اسلام و امکان ادا پس اگر تلف شود بعد از وجوب و امکان ادا

ضامن است شخص مسلم هرچند تفریط نکرده و اما شخص مسلم هرچند
تفریط نکرده باشد و اما شخص کافر پس ضامن نیست و اگر تلف شدن
زکوة قبل از امکان ادا بوده باشد ضامن نیست و اگر چند نفر
شریک بوده باشند در مالی پس نصیب هریک که بقدر نصاب
نرسیده باشد یا زکوة بر او لازم است و مدیون بودن مالک مانع
از وجوب زکوة نیست هرچند بجهت مالک مال سوای نصاب
نبوده باشد و وقت وجوبی در غلاة بدو صلاح است و مراد از آن
انعقاد واجب است در جو و گندم و انعقاد غوره است در انگور
و کشمش و سرخ یا زرد شدن در خرما و در غیر غلاه دخول ماه دوازدهم
است از زمان حصول آن در دست مالک پس معتبر نیست
کمال ماه دوازدهم و اظهر محسوب شدن ماه دوازدهم است از سال
بعد اگر مالک تاخیر نیندازد ادای زکوة را بجهت آمال پس جایز نیست
و اگر تاخیر بجهت مراعات بسط و دادن با حق بوده باشد مثل قرابت

وصاحب

وصاحب حاجت شدید یا دادن بکسی که عادة نموده است
گرفتن سال از این مالک و نحو اینها پس اظهر جواز است و فوریه
هرچیزی نسبت باوست پس اگر مشغول نشود بدادن ولکن مستحق
بسیار بوده باشد بنحوی که تراخی حاصل نشود بسبب قسمت نمودن
پس گناهکار نیست و ضامن نیز نیست علی الاظهر و جایز نیست
تقدیم زکوة از وقت زکوة آن به نیت زکوة بلی جایز است که بعنوان
قرض بدهد و بعد از دخول وقت بزکوة محسوب بدارد با بقاء شرایط
که معتبر است در مال و قابض   در اشیائی است که زکوة
در آنها واجب است آن نه چیز است شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره
و گندم و جو و خرما و کشمش و کلام در احکام اینها بیان میشود در چند فصل
فصل   بدانکه واجب میشود زکوة در انعام ثلثه که شتر و گاو
و گوسفند بوده باشند بچهار شرط   حلول حول است
و آن یازده ماه کامل است پس واجب میشود بدخول ماه دوازدهم

چنانچه گذشت پس اگر در اثناء حول یکی از شرائط مختل بشود
زکوة ساقط است و همچنین اگر معاوضه بکند در اثناء حول
آنها را بجنس خود یا بغیر جنس خود هرچند معاوضهٔ مذکوره بجهة فرار
از زکوة باشد علی الاظهر بلی احوط زکوة است در صورت معاوضه
بجنس هرچند مقصود او فرار نبوده باشد دوم آن است که آنها را
در عرف سائمه بگویند در طول حول پس اگر آنها را علف بدهند
بقدری که در عرف بگویند طول حول را پس اگر آنها را علف بدهند
بقدری که از سر گرفت در حینی که استیناف سوم بشود ضرر ندارد
علف دادن قلیلی که در عرف ضرر بسائمه بودن آنها نداشته باشد
و شمردن سخال که متولد شده آنها بوده باشد از حین نتاج است
علی الاظهر و از برای آنها حولی است بانفراده اگر بجهة سخال معدوده
نصاب مستقلا بوده باشد بعد از نصاب امهات مثل آنکه از پنج شتر
پنج ولد متولد شده و از چهل گاو چهل گوساله یا سی گوساله و از چهل

گوسفند

گوسفند یا پنج شتر یکصد و بیست و یک متولد شده و اگر نصاب
مستقلا نبوده باشد مثل اینکه چهل گوسفند چهل ولد نمود پس واجب
گوسفندی است در امهات فقط و در سخال چیزی نیست بعلت
اینکه زائد از نصاب اول عفو است تا اینکه بنصاب دوم برسد
و شرط سیم آن است که بارکش نباشند در طول حول پس اگر
عوامل بوده باشد زکوة واجب نیست و هرگز نرسانند بار نمودن
در نادری از اوقات بنحوی که بسبب آن از عوامل نگویند شرط
چهارم آن است که بحد نصاب برسند و حد نصاب در شتر دوازده
است اول پنج شتر است و در آن یک گوسفند است
ده شتر است و در آن دو گوسفند است
پانزده شتر است و در آن پنج گوسفند است
بیست و شش شتر است و در آن مخاض است یعنی شتر ماده
که داخل سال دویم شده باشد سی و شش شتر است و در آن

بنت لبوی لبون است یعنی شتر ماده که داخل سال سیم شده
باشد   چهل و شش شتر است و در آن حقه است یعنی شتر
ماده که داخل سال چهارم شده باشد   شصت و یک شتر است
و در آن جذعه است یعنی شتر ماده که داخل سال پنجم شده باشد
هفتاد شتر است پس در هر پنجاه آن یک حقه است
و در هر چهل عدد لبون است و در صد و سی یک حقه است
و دو بنت لبون و در صد و چهل دو حقه است و یک بنت لبون
و در صد و پنجاه سه حقه است و هکذا و در اظهر در نصاب دوازدهم
مخیر است و تقدیر نصاب باربعین یا خمسین پس واجب نیست
تقدیر باکثر مثل اینکه یکصد و بیست و یک مخیر است در میانه
تقدیر بچهل پس سه بنت لبون است یا بپنجاه پس دو حقه است
و در صد و هفتاد میخواهد تقدیر به پنجاه بکند پس سه حقه است
یا بچهل پس چهار بنت لبون است یا بهر دو پس سه بنت لبون است

و یک حقه

و یک حقه و لکن احوط تقدیر باکثر است و در گاو دو نصاب است
اول سی عدد و در آن تبیع است یا تبیعه یعنی گاوی که داخل دو سال
شده باشد چه نر باشد یا ماده دویم چهل عدد است و در آن مسنه است
یعنی گاوی که داخل سه سال شده باشد و هکذا ابداً پس در شصت دو
تبیع است و در هشتاد دو مسنه است و هکذا و گاومیش و گاو از یک
جنس میباشند و ضم میشوند احدهما بدیگری اگر ناقص باشد از نصاب
اخراج میکند مالک از هر کدام که خواسته باشد لکن احوط باختلاف
قیمت تقسیط است و در گوسفند پنج نصاب است اول چهل عدد است
و در آن یک گوسفند است دویم یکصد و بیست و یک است و در آن
دو گوسفند است سیم دویست و یک و در آن سه گوسفند است
چهارم سیصد و یک و در آن چهار گوسفند است پنجم چهار صد
پس در هر صدی یک گوسفند است و عددی که در میانه دو نصاب
است عفو است و در آن زکوة نیست مادامی که بنصاب بعدی نرسیده است

و گوسفندی که بزکوة داده میشود اگر از میش باشد میباید کمتر از یک سال
تمام سن او نباشد و اگر از بز باشد میباید لا اقل داخل در سال
دویم شده باشد هرچند در اجزء مراعات دخول در سال سیم احوط
است و جایز نیست گوسفندی که تازه زاینده باشد مگر برضاء مالک
و جایز نیست اخذ گوسفند چاق که معد است بجهة اکل و گوسفندی
که بجهة آبستن نمودن گوسفند است مگر برضاء مالک و اظهر شمردن
اخری است از نصاب و مجزی است در اخراج گوسفند بجهة
زکوة ذکر و انثی و اختیار با مالک است از هر صنف که بخواهد
اخراج نماید هرچند احوط آنست که بعضی از علماء گفته اند که اختیار
با مالک است اگر صنفین مساوی باشند در قیمت با آنکه مالک
اعطا نماید و الا پس میباید تقسیط بنمایند و بحساب آن اخراج
نماید و میش و بز نیز در جنس واحد میباشند و مجزی است
در اخراج هریک که اراده مالک بوده باشد هرچند احوط با اختلاف
قیمت

قیمت تقسیط است و اگر بعضی از نصاب صحیح بوده باشد و بعضی
مریض اخراج زکوة میشود و بالنسبة اگر مالک رضا باخراج صحیح نشود
و مجزی است ابن لبون از بنت مخاض هرچند قیمت آن کمتر بوده
باشد در وقتی که بنت مخاض نداشته باشد و حال آنکه بنت
مخاض بر او واجب شده باشد و اگر این نیز نداشته باشد
مخیر است در خریدن هریک که خواسته باشد و اگر واجب شده
باشد بر او سنی از شتر و یافت نشود مگر اعلی بیک سن آن
اعطا نماید و دو گوسفند از شخص فقیر یا عامل بگیرد یا آنکه بیست
درهم بگیرد و اگر یافت نشود مگر ادون بیک سن آن ادون را بدهد
و دو گوسفند یا بیست درهم نیز بدهد و اختیار در دفع اعلی یا ادون
و در جبر یا بدو شاة یا درهم با مالک است و اگر تفاوت باکثر از
یک سن بوده باشد مثل اینکه نزد او بنت مخاض بوده باشد
و حال اینکه واجب است بر او حقه پس قیمت بدهد و بجهتی

معتبر است قیمت در غیر شتر پس اگر کسی نداشته باشد فریضه
گاو یا گوسفند را و اعلی یا ادون را داشته باشد بدهد اعیار او تفاو
ت قیمت را بگیرد یا ادون را بدهد و اگر آن را نیز بحسب فقیر بوقیه
بدهد در زکوة اثمان است بدانکه واجب است زکوة طلا و نقره
بشرط اول حلول حول است بنحوی که گذشت دوم بودن آنها
سکوک بسکه معامله هر چند سکه ازمنه سابقه بوده باشد و معامله
نشود بالفعل بآن سکه سیم نصاب است در ذهب دو نصاب
است اول بیست مثقال شرعی است و نصف مثقال در آن
است و دویم چهار مثقال شرعی است و در آن دو قیراط است
و هر مثقال شرعی بیست قیراط است و همچنین هر وقت که چهار مثقال
زیاد شد دو قیراط میباید بدهد در نقره نیز دو نصاب است اول
دویست درهم است و در آن پنج درهم است دویم چهل درهم است
و در آن یک درهم و همچنین هر وقتی که چهل درهم است در آن یک درهم است

و همچنین

و همچنین هر وقتی که درهم زیاد شد از هر چهل درهم یک درهم میباید بدهد
پس ضابطه در نصاب نقدین ربع عشر است و اگر خواسته باشد که بحساب
مثقال صیرفی معین بدانکه نصاب اول طلا پانزده مثقال صرافی است
پس در آن سه ربع مثقال صرافی است و نصاب دویم سه مثقال
صرافی است پس در آن دو قیراط است و دو قیراط عشر مثقال
شرعی است و هر چهار مثقال شرعی سه مثقال صیرفی است
و نصاب اول نقره صد و بیست و پنج مثقال صیرفی است پس
در آن نصف مثقال صیرفی و ربع عشر مثقال صیرفی است
و در زکوة واجب نیست در ناقص از نصابها و اگر نصاب
ناقص شود در اثنای سال یا معاوضه کند آنرا بجنس خود یا بغیر
جنس خود یا قرض بدهد آن را یا بعضی از آن را که نصاب با آن
تمام میشود یا بگرداند آنرا زیور هر چند مقصود فرار از زکوة بوده
باشد ساقط میشود بسبب این اعمال از زکوة و لازم نیست زکوة

در زیور و ششش طلا و نقره و نقدین مغشوش بغیر خود مگر آنکه صافی لازم
است و جایز نیست مغشوش را مگر آنکه صافی آن بحد نصاب رسیده
باشد پس زکوة علم بهم رساینده باشتمال آن بر قدری واجب است
از خالص و اگر شک بشود که آیا خالص آن بحد نصاب رسیده
باشد یا نه بخلاص گذاشتن

در زکوة غلاة است

بدانکه واجب است زکوة در غلاة اربعه در وقتی که تملک شخصی
بوده باشد قبل از وقت وجوب بشرط بلوغ بحد نصاب و آن
پنج وسوق است و وسق شصت صاع است و هر صاعی چهار
مد است و هر مدی دو رطل و ربع عراقی صد و سی درهم است
پس رطل بمثقال شرعی نود و یکمثقال است و بمثقال صیرفی
شصت و شش مثقال و ربع مثقال است پس اگر یکمن تبریز
هفصد و پنجاه مثقال صیرفی بوده باشد پس نصاب بریک دویست
و پنجاه و شش من الا نصف که عبارت از چهل و پنج مثقال بوده باشد

پس نصاب

پس نصاب دویست و هشتاد و هشت من الا چهل و پنج مثقال است
پس اگر بحد نصاب رسیده مریاعشر داد اگر آب دوال محتاج مد
بود دوآب و نحو آنها نباشد نصف عشر باید داد و اگر محتاج بآنها بوده
باشد و از هر دو مشروب بشود معتبر اغلب است و اگر بسویت مشروب
بشود تقسیط میباید نمود از نصف دیگر نصف عشر و اما خرج ها و انهار
و نحو آنها پس از قسم ثانی نیست هر چند معونت آن بسیار باشد
پس میباید در غلات که مشروب میشود از قنات و انهار عشر
داد و اعتبار نصاب بعد از اخراج معونت است و مراد بآن
چیزی است که غرامت میکشد آن را مالک بر غله از جمله چیزها
ئی که مکرر میشود در هر سال عادت تا تمام نصفیه و خشک شدن
میوه مال سلطان و اجرت بذر اگر زکوة آنرا داده باشد و کار
کرد باغبان و اجرت زمین و کارد و ماداد و نحو اینها مثل عین
بذر اگر زکوة آنرا داده باشد و اگر بذر را خریده باشد مجز است

درمیانه استثنا، علاوه آن با خمس آن و مؤونت کاه و هرچند احوط
عدم استثنا بغیر حصه سلطان است واگر زرع یا ثمر را خریده باشد
قبل از بدو صلاح پس ثمن آن داخل مؤونت است واگر با اصل
خریده باشد میباید ثمن را توزیع بر هردو ملاحظه نمود که در مقابل
زکوی چه قدر است القدر مستثنا است واگر مؤونت مشترک
بوده باشد در میانه زکوی و غیر آن میباید تقسیط نمود آنچه مؤونت
زکوة است اخراج نمود بلی اگر تبرعاً عمل نموده است هرچند غلام
مالک یا ولد او باشد بلاطلب باشد اثر احتساب از مؤونت نمود
واظهر اعتبار مؤونت است قبل از نصاب پس اگر اخراج
مؤونت بشود باقی بحد نصاب برسد زکوة واجب نیست هرچند
احوط آن است که اگر قبل از نصاب پس قبل از اخراج مؤونة
بشود بحد نصاب رسیده باشد مؤونت و اخراج نماید بعد آنچه
میماند زکوة بدهد هرچند از نصاب ناقص بوده باشد و مراد بحصه سلطان

الخرجی

الخرجی است که از زمین میگیرد چه نقد بوده باشد یا جنس حصه سلطان
عادل بوده باشد یا ظالم مگر آنکه ظلم تعدی بکند و زیاده بگیرد از قدری
بحسب عادة اجرت آن ارض است بحصه سلطان پس اگر آن
زائد را استثنا نکند مگر آنکه جبراً از او بگیرد بنحوی که ممکن نباشد
مالک را منع او پنهان یا آشکار پس در اینصورت ضامن حصه
فقرا در آن زائد نیست واگر ظالم مال مخصوص را بر مالک قرار بدهد
نسبت بجمیع املاک او توزیع نماید آن را مالک بر زکوی و غیر آن
بحسب عادة و محسوب نکند مصادره ای که زاید است بر مال مخصوص
و وقت تعلق وجوب بدو صلاح است چنانچه دانستی و وقت
اخراج نزد تصفیه است در غله و یبس ثمره است در خرما و مویز
بنحوی که آن را ثمره مویز بگویند و مراد بوقت اخراج الوقتی است
که مالک ضامن میشود بتاخیر انداختن از آن یا اینکه مراد الوقتی
است که جایز است ساعی مطالبه نماید از مالک و شبه مراد

ازاد الوقتی است که جایز نباشد تقدیم بر آن باعتبار آنکه جایز
نباشد تقدیم بر آن باعتبار اینکه جایز است که ساعی قسمت بکنند
ثمره را با مالک قبل از مویز شدن یا ثمره شدن و اگر مالک اراده
بقاء عنب تا بحد مویز شدن نداشته باشد لازم است بر او
که زکوة عنب را بدهد بعد تصرف بکند یا خود بکند و در ذمه بگیرد بعد
تصرف بکند و بعد از اخراج زکوة از غلات اربعه لازم نیست که مرتبه
دیگر بدهد هر چند سالهای عدیده بماند بخلاف سایر از نقدی و گوسفند
و گاو و شتر پس میباید زکوة آنها را هر سال داد تا آنکه از حد نصاب
ناقص نشوند و اگر غلات را بخرد قبل از بدو صلاح پس زکوة بر مشتری
است و بعد از بدو بر بایع است و مجزی است رطب از رطب
و عنب از عنب و مجزی نیست رطب از ثمره عنب از مویز
بنا اگر بقیمت سوقیه داده نشود جایز است و اگر حصه باغبان و برزگر
بحد نصاب رسیده لازم است برآنها نیز زکوة و اگر اجاره بکنند زمین

یا عاریه

یا عاریه بگیرد و یا غصب بکنند زکوة بر مستاجر و مستعیر و غاصب است
و جایز است خرص نخل و میوه و زرع و بعد از ضامن شدن شخص
مالک حصه زکوة را جایز است که تصرف نماید در آن
اظهر تعلق زکوة است بعین مال پس اگر بفروشد مالک آن
مالی را که زکوة بر او تعلق گرفته است قبل از اخراج باطل میشود
بیع نسبت بقدر فرض باعتبار عدم ملکیت و مخیر است مشتری با جهل
در فسخ بیع و جایز است اعطاء زکوة از غیر نصاب بلکه از غیر جنس
فریضه بقیمت سوقیه در وقت اخراج علی الاظهر و اگر بگذرد بر مال
که زکوة در او لازم است سالهای چند علاوه آن زاید از نصاب
اول بوده باشد زکوة متعدد بقدر سالهای گذشته بر آن
مال تعلق میگیرد پس اگر بیست و شش شتر داشته باشد و دو سال
بر او بگذرد که زکوة نداده باشد میباید بسبب سال اول بنت
مخاض بدهد و بسبب سال دویم پنج گوسفند و بکند اما اگر اقل نصاب

ناقص نشود و میباید تصدیق نمود مالک را اگر ادعا کند که سال
نگذشته است یا اینکه خوص ناقص بوده است یا آنکه نصاب را
بدل نموده است در اثنا حول یا آنکه زکوة را اخراج نموده است
یا احتمال آنها بدانکه از جمله چیزهائی که زکوة آنها مستحب است
مال تجارت است و چیزی که از زمین بروید و مکیل و موزون باشد
و خضروات مثل سبزی و خربزه و نحو آنها را زکوة نیست و از جمله
چیزهائی که زکوة در آن مستحب است مادیان و حاصل خوانات
و حمامات و بساتین که بجهة نما گرفته شده است و کیفیت مشروط
و اخراج در مسلک الرشد بن مسطور است در مستحق است
بدانکه مستحق زکوة هشت فرقه اند اول و دویم فقراء و مساکین میباشند
یعنی کسانی که مالک قوت یکساله خود و عیال خود نبوده باشند
و کسی که صنعتی نداشته باشد که بآن وفا کند سیم جماعتی که حاکم شرع
ایشان را بواسطه اخذ زکوة از مردم و ضبط محاسبه آن تعیین نموده باشد

بچهارم

چهارم جماعتی اند که در جهاد مجاهد و مسلمان بیابند پنجم هر بنده که در خدمت
آقای خود مشقت بکشد پس او را از زکوة میتوان خریدن و آزاد کردن
و همچنین بنده که شرط کرده باشد که مبلغی باقای خود بدهد و بعد از آن
آزاد باشد هرگاه عاجز باشد از تحصیل آن مبلغ ششم جماعتی
که قرض بسیار بر آورده باشند و از ادا عاجز باشند بشرط آنکه قرض
در معصیت صرف نکرده باشد و قرض بر دو قسم است یکی آنکه
نبوده باشد بجهة صلاح نفس خود یکی آنکه صلاح ذات البین و فقر
و در اول شرط است باین معنی که متمکن نباشد بر قضا دین خود
و در دویم شرط نیست هفتم سبیل الله است مثل پل و مسجد ساختن
و عمارت کردن مدرسه و وقف نمودن کتب فقه و نحو اینها از چیزهائی
که تقرب میشود بخدا هشتم ابن السبیل است یعنی شخصی که در سفر
افتاده است پس جایز است که باو از وجه زکوة آن قدری که بولایتش
برساند بدهند هر چند در شهر خود غنی باشد و لکن کسی نباشد

که از او قرض بگیرد لیکن شرط آنکه سفر او معصیت نباشد و شرط در مستحقین
که اثنا عشری و عادل باشد مگر صنف چهارم بلی جایز است باطفال
اثنی عشری بدهند هر چند ابوین ایشان فاسق بوده باشند
پس اگر ولی دارد باو بدهند و هرگاه ندارد بغیر بدهند که صرف طفل کنند
اگر مأمون باشد بلکه دور نیست که بطفل ممیز بدهند اگر بداند که صرف
میکند در راهی که جایز است از برای ولی صرف نماید و در آخر او شرط
است در مستحقین که واجب النفقه نباشند مثل پدر و مادر
و اولاد و زن مملوک بلی اگر از نفقه واجبه ایشان عاجز باشد جایز است
که تتمه را از زکوة بدهد و جایز است که آنها را از غیر سهم فقرا از سایر
سهام بدهد و شرط است در مستحق که سید نبوده باشد اگر معطی
هاشمی نباشد والا جایز است و اقرب جواز اخذ سیادات
سوای زکوة واجب بوده باشد مثل کفاره و نحو آن و اگر کسی ادعای
فقر بکند و خلاف آن معلوم نبوده باشد جایز است عطاء زکوة

بیان واجب

بیان واجب نیست که بفقیر اعلام نمود که این زکوة است که بتو میدهم
شخصی میشود که گیرنده فقیر نبوده است بر مالک است استرداد و اگر اخذ
بداند که زکوة بوده است و اگر نداشته باشد عین آن باقی است
میتواند مالک استرداد نمود و الا فلا و اقرب عدم ضمانت مالک است
و فقر شرط نیست در جهاد کننده که از جمله سبیل الله است و عامل صنف
سیم است   در کیفیت اخراج است و جایز است که زکوة را
مالک اخراج بکند و کیل او عادل باشد و مستحب است که در زمان غیبت
امام علیه السلام بفقیه جامع الشرایط بدهند تا اینکه بمصارف شرعیه
آن برساند بلکه بعضی از علما واجب دانسته اند و این قول ضعیف
است و مستحب است که زکوة باصناف ثمانیه بسط نماید و مستحب است
تخصیص اهل فضل بر غیر آن بلکه بعضی گفته اند واجب است تفضیل
فقرا در زکوة بر قدر خیال ایشان در فقه و بصیرت طهارت و دیانت
و این قول ضعیف است و مستحب تفضیل کسی که سؤال نمیکند بر کسی

که سؤال میکند و تفضیل اقارب بر غیر ایشان و صرف زکوة مواشی
بر اشخاصی که ارباب تجمل بوده باشند و نقدین و چیزی که بنفقه
نبوده میشود بغیر ایشان از سایر فقرا و صرف زکوة در همان بلدی
که مال از آن بلد بعمل آمده است ولکن در زکوة فطره افضل صرف آنست
در بلد خود که ساکن است در آن و جایز است تخصیص دادن
یکنوع از صنف واحدی از اصناف ثمانیه بآن زکوة و بسط لازم
نیست و جایز است که یکدفعه بقدر غنا فقیر بلکه ازید باو داده و جایز است
حمل زکوة از بلد بخارج آن با وجود مستحق در آن بلد علی الاظهر لکن مکروه
است هر چند مستحق خارج بلد از اهل بلد بوده باشد و اگر تلف
بشود ضامن است و اگر مستحق که از غیر بلد است در بلد حاضر باشد
بنفسه یا بوکیل خود جایز است اعطای آن بلا شبهه و اگر مستحق
در بلد نبوده باشد واجب است نقل بغیر بلد و اگر تلف بشود
ضامن نیست و مستحب است که امام یا ساعی یا فقیه در وقت قبض زکوة

دعا

دعا بکند از برای مالک و اگر زکوة در ید این ساعی تلف بشود
ذمه مالک بری است و اگر چند سبب در یکجا جمع شده باشد
مثل اینکه فقیر و جاهل و جهاد کننده و مدیون باشد جایز است که بهر
سببی چیزی از زکوة بگیرد و واجب است نیت از زکوة و اگر
مالک در حال دفع امام یا نایب آن هر چند آن فقیه الشرایط
بوده باشد نیت زکوة بکند تقربا الی الله کفایت میکند هر چند
آنها نیت نکنند در وقت دادن بمستحق و اگر امام یا ساعی در حال
دفع بمستحق نیت نکند ولکن مالک نیت بکند پس اقرب اجزاء
است و اگر مالک نیت بکند در حال دفع بوکیل نیت نکند
در وقت دادن بمستحق پس مجزی است بالاجماع و اگر وکیل
نیت نکند مجزی نیست و اگر وکیل نیت بکند در وقت دادن
بمستحق و مالک نیت نکند پس اظهر جواز است و جایز است
بجهت فقیر که بجور واقف بکند از مال مانع زکوة از بابت تقاص زکوة

واجرت وکیل بر مالک است و مکروه است که مالک نشود
چیزی راکه بزکوة صدقه داده است بلکه اگر محتاج بخریدن نشود با آن
معنی که واجب جزئی بوده باشد از حیوانی که ممکن نیست اشتراک
فقیر با آن و غیر مالک نیز نمی‌خرد یا آنکه بجهة مالک ضرری حاصل نشود
بخریدن بغیر مالک مکروه نیست   در زکوة فطر است بدانکه
برشخصی که بالغ عاقل باشد که قادر بر قوت یک ساله خود و عیال
خود باشد بر او واجب است که فطره از برای خود و عیال خود بدهد
بمقدار یک صاع که شش صد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی
است از گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا کشک یا شیر یا آنچه
اغلب اوقات قوت اهل آن بلد بوده باشد هرچند اقتصار
اقتصار بر هفت چیز مذکور احوط است بلکه افضل خرما است
بعد کشمش بعد غالب قوت است و جایز است دادن
قیمت آن جنس مستحق آن مستحق مال زکوة است هرچند اقتصار

بقوا

بقوا احوط است و وقت دادن فطره اول شب عید فطر است
تا نماز عید هرچند احوط تاخیر است تا طلوع صبح عید و اگر فطره را
نداد تا آنکه نماز عید را بعمل آورد معصیت کرده است و اگر نماز
عید را بعمل نیاورد پس آخر وقت فطره او باقی است تا نزدیک
زوال روز عید بقدری که ممکن باشد نماز عید را بعمل بیاورد
هرچند بعنوان تخفیف بوده باشد لکن هرچند با دراک یک رکعت
بوده باشد بلکه اگر متمکن از اخراج نبوده باشد معصیت نکرده است
بسبب تاخیر و اگر عزل نموده باشد فطره را در وقت نماز پس دادن برود
واجب است که بمستحق برساند و اظهر جواز عزل است با وجود
بمستحق و اگر وقت آن برود و معین نکرده باشد آن را در مال
پس اظهر سقوط فطره است هرچند قضا آن احوط است و اگر
عزل نموده باشد و ممکن نباشد که بمستحق برساند و نرساند ضامن
است اگر تلف شود و اگر ممکن نبوده باشد برسانیدن بمستحق

ضامن نیست و اظهر جواز نقل است ببلد دیگر هرچند مستحق در بلد
بوده باشد لکن احوط عدم نقل است و اگر در بلد مستحق بوده باشد
و نقل نماید ضامن است اگر تلف بشود و اگر مستحق نبوده باشد
و نقل نماید ضامن است تلف بشود ضامن نیست و جایز است که مالک
بنفسه بدهد لکن افضل آنست که بامام یا نایب امام یا بفقیه جامع
الشرایط که نایب عام است بدهد یا بمصارف شرعیه آن برساند
بلکه بعضی واجب دانسته اند و واجب است که فطره مهمان را بدهد
اگر صادق بیاید براو که عیال شخص است هرچند احوط اخراج است
در وقتی که قبل از هلال شوال وارد شخص بشود و نزد او باشد
تا ماه شوال داخل بشود هرچند اکل ننموده باشد بلی اگر ضعیف
فقیر باشد از او ساقط است و بر خود ضعیف لازم است
که بدهد هرچند مضیف نیز تبرعاً بدهد و همچنین است اگر شخص
تبرعاً فطره لازم بر شخص دیگر را بدهد بلی اگر زوجه شخص غنی فطره

خود

خود را باذن زوج بدهد پس اقرب اجزا است و مستحب است
از برای فقیری که تنگ بوده باشد اخراج فطره از نفس خود و عیال خود
هرچند بچیزی که غیر باو داده است از بابت فطره و اگر امر فقیر تنگ بوده
باشد و نتواند مستحب است که یک صاع را دور بدهد بر عیال خود
بعد تصدق نماید و لازم است که فطره زوجه و مملوک را بدهد در وقتی
که عیال نکرده باشد آنها را غیر او هرچند مملوک آبق یا مغصوب
یا مرهون بوده باشد بلی اگر ناشزه باشد یا مملوک غایب و منقطع
الخبر بوده باشد لازم نیست و اظهر لزوم فطره است بر زوجه که مالدار
بوده باشد در وقتی که زوج فقیر بوده باشد و اظهر جواز دادن
فطره است در ماه رمضان به نیت تقدیم هرچند احوط آنست
که قرض بدهد اجتماع فقرا و قصور فطره و جایز است که بیک فقیر
یکدفعه بقدر غنای او بدهد و در وقت فطره حساب نماید
و جایز نیست که هر فقیر را کمتر از یک صاع بدهند مگر در صورت

اجماع فقرا و قصد فطره و جایز است که باقربا بدهند بعد بهما اینها
باوجود شرایط بدانکه خمس در هفت چیز واجب است
اول غنیمتی که از کافران حربی بدست آید دویم هر کانی که بهم رسد مثل طلا
و نقره و مس و فیروزه و نحو آنها بعد از وضع مؤنت هرگاه بحد نصاب
که بیست مثقال شرعی است یا دویست درهم بوده باشد سیم
گنج است بشرط آنکه بحد نصاب برسد و چیزی که از دریا بغواصی
بیرون می آید مثل مروارید و مرجان و نحو آنها چهارم مال حلال مخلوط
بحرام بنحوی که تمیز داده نشود و قدر آن و صاحب آن دانسته نشود
و زمینی که کافر از مسلمان بخرد پنجم فایده که از تجارت یا زراعت
یا نحو آن از سایر انواع اکتسابات بهم رسد پس اگر آن فایده
زاید از اخراجات یکساله این شخص بوده باشد خمس آن
زیاده را باید داد و مراد با مؤنت شخص استثناء است آنقدری
که لایق بحال او باشد پس اگر اسراف کند قدر با اسراف را حساب باید کرد

اگر تقصیر

اگر تقصیر کند ناقص را میباید حساب نمود از جمله مؤنت و جبر تلف شود تلف
شده باشد از راس المال بربح هر چند در سال ربح شده باشد بعد آن
ربح از آن راس المال حاصل شده باشد یا از مال دیگر بنا بر اگر امتعه علیحده
بیک صیغه منتقل بسازد بنحوی که حاصل شود ربح در بعضی از آن و خسران
در راس المال از دیگری و بعد از ضم ربح بسوی خسران حاصل شده
از برای راقم که فایده نیست بمجموع پس اجود جبران خسران است
بآن ربح و اگر بجهت او باقی باشد که خمس او را داده باشد پس اظهر
جواز احتساب مؤنت است از ربح فقط هر چند احوط احتساب
است از چیزی خمس آن داده شده است یا آنکه خمس دارد
اصل مثل میراث واجب است خمس و اگر زیادتی بشود بسبب
زیادتی بوده باشد چه متصل بوده باشد مثل چاقی در حیوانات
و عظم و ارتفاع در اشجار و چه منفصل مثل ولد و اگر زیادتی بسبب
قیمت سوقیه باشد فقط پس دور نیست ترجیح عدم لزوم خمس ع

وکفایت نمیکنند در لزوم خمس در امتعه تجارت مجرد ظهور ربح بلکه
محتاج است به بیع و نحو آن و همچنین مجرد ظهور نما متصل در مثل
حیوانات و اشجار کفایت نمیکنند در لزوم خمس بلکه لابد است از نحو
به بیع چه از شان آنها بیع بوده باشد مثل گوسفند پرواری
و درخت بید و تبریزی که مقصود از آنها قطع آنهاست غالباً یا نبوده
باشد مثل درخت توت و آلوچه و زرد آلو و نحو آنها و گوسفند
ماده غالباً و از جمله مؤنت است مخارج تجارت از کرایه
نمودن دواب و اجاره نمودن دکان و نحو اینها و اظهر جواز تعجیل
خمس است قبل از اکمال سال بلکه اظهر استحباب تعجیل است
و اظهر اعتبار اول حول است بعد از حصول ربح بظهور آن
و آیا ارباحی که حاصل است در اثناء حول نا تمام ضم کرده میشود
بعضی از آن به بعضی و استثنا میشود از مجموع مؤنت بعد خمس
داده میشود آنچه باقی میماند یا آنکه از برای هر ربحی حولی است بانفراده
بلی

پس توزیع کرده میشود مؤنت در مدت مشترکه در میان آن
و در میانه ماسبق و مختص میشود مؤنت بباقی مثلاً اگر سه ماه از ربح
اول گذشت ربحی حاصل شد مشترک هستند این دو ربح در نه ماه و مخصوص
است بربح اول سه ماه اول بربح ثانی سه ماه باقی و همچنین این بنا بر احتمال
اخیره است و اما بنا بر اول پس ضم میشود آنچه حاصل شده است
در نه ماه و مخصوص است ربح اول و ربح ثانی به سه ماه باقی و همچنین این بنا
بر احتمال اخیر است و اما بنا بر اول پس ضم میشود آنچه حاصل شده است
در نه ماه که گذشته و مستثنی از مجموع مؤنت اجود نزد حقیر اول است
نسبت با استثنا مؤنت و دوم است نسبت بجواز تاخیر و اگر گاوی
یا حماری بخرد در سال ربح از ربح باعتبار رسد حاجت خود پس
خمس در آن نمی باشد هر چند سالهای عدیده بر آن بگذرد و همچنین
اگر از آن ربح باقی دکانی بخرد یا اگر بخرد آن را باز ربح از برای
سال آینده بدون استنماء و استغلا در عام ربح پس بر اوست

خمس و اگر بستانی یا خانه بخرد از آن ربح از برای غلّت خود در سال
لکن ملک بوده باشد غلّت خود را یا دون آن بمقتضای زی خود
نزد مردم پس برادت خمس در قدر زاید و اگر راس مال او بقدری باشد
که نفع آن وفا بمؤنت او نکند پس اظهر بوجوب خمس است در ربحی
که زاید بر راس المال بماند و اگر بخشد مال را در وسط سال باعتبار فرار
از خمس پس خمس از او ساقط نمیشود و بدانکه در دادن خمس نصف خمس را
در امثال از زمان ما تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد
و نصف دیگر تعلق دارد بیتیم و مسکین و ابن سبیل از سادات
یعنی جمعی که از جانب پدر بهاشم که جد حضرت رسالت است
منسوب باشند بشرط آنکه شیعه اثنی عشری باشند علی الاحوط
و عدالت در اینها معتبر نیست و معتبر است در یتیم فقر و ابن سبیل
حاجت هر چند در بلد خود فقیر نباشد و نصفی که باین جماعت
متعلق است صاحب مال میتواند که خود در میانه ایشان قسمت

نماید

نماید و اظهر جواز تخصیص یکی از این سه فرقه است بآن خمس
هر چند احوط بسط است و جایز نیست که زاید بر مؤنت یکسال
بدهد بهر احدی و اما نصفی که تعلق بامام علیه السلام دارد بر صاحب
مال واجب است که در امثال زمان غیبت امام علیه السلام بمجتهدین
بدهد تا آن را در میانه اینها قسمت بکنند و اظهر جواز نقل خمس است
بغیر بلد لکن با ضمانت چنانچه در زکوة گذشت هر چند احوط ترک
است بلی اگر در بلد مستحق نبوده باشد واجب است نقل تا بمستحق
آن برساند   و در آن چند مطلب است اول بدانکه
واجب است از طلوع فجر تا ذهاب حمره مشرقیه از سمت
راس از خوردن و آشامیدن چه معتاد باشد مثل نان
و چه نباشد مثل سنگ و از جماع هر چند بدون انزال بوده
باشد چه در قبل و چه در دبر و عمدا بقا بر جنابت تا صبح و اظهر
اختصاص حکم است بصوم شهر رمضان چه ادا و چه قضا آن

قضاء موسع باشد یا مضیق و چه صبح نموده باشد در خواب یا بغیر
قصد محتلم شود روزهٔ او صحیح است و جایز است نیز که غسل تا اینکه
صبح طلوع نماید پس بر او است که امروز را روزه بدارد و قضاء آن را
نیز بعمل آورد بلا اگر به نیت غسل قبل از طلوع بخوابد و بیدار نشود تا صبح
طلوع بکند پس بر او چیزی نیست و واجب است امساک از عود نمودن
جنب بخوابد بعد از یک بیدار شدن یا دو بیدار شدن تا اینکه
صبح طلوع نماید و از رسانیدن غبار غلیظ بحلق اظهر عدم منع است
لبته بر رفیق و سایه اظهر عدم منع است شاید اظهر الحاق دود
غلیظ بوده باشد بغبار غلیظ و از استمنا و در انزال منی هر چند
بسبب بازی و ملاعبه بوده باشد با تعمد و اظهر عموم حکم است
نسبت بانزال منع که حاصل است در عقب ملاعبه هر چند قصد
انزال نموده باشد و از تعدی و احتمال تحرز آن و اما احتمال
بجامد پس اظهر عدم منع است پس اگر چیزی از مذکورات را که محکوم
بامساک

بامساک از آن بعمل آورد روزهٔ او باطل میشود و لازم است قضاء
و کفاره و بسبب ارتکاب اکل و شرب و جماع و تعمد از دو بیدار شدن
و ایصال غبار غلیظ بحلق و استمناء و حکم موطوءه از حیثیت قضاء و کفاره
و گناه مثل حکم واطی است و واجب است قضاء فقط از برای تعمد
در حقنه و عود نمودن جنب بخواب بعد از یک بیدار شدن
و تعمد بقاء بر عدم غسل حیض و استحاضه و نفاس قبل از فجر و خوابیدن
بر جنابت بدون یک غسل تا فجر و اما کذب بر خدا و رسول ص و ائمه ع
پس اظهر آن است که موجب قضاء و کفاره است و همچنین است
تعمد فرو بردن سر بآب علی الاظهر و واجب است قضاء فقط بعمل
آوردن چیزی که باعث افطار میشود قبل از مراعات فجر با قدرت
و حال اینکه فجر طالع بوده باشد چه ظن داشته باشد ببقاء شب
یا شک داشته باشد بلا اگر شخص مراعات نموده باشد یا عاجز
از مراعات بوده باشد مثل محبوس و اعمی بر او قضاء نیست هر چند

مصادفه بطلوع فجر شده باشد و فرقی نیست در حکم مذکور در میانه
رمضان و واجب معین بلکه اگر واجب غیر معین بوده باشد
یا صوم مندوب بوده باشد پس باطل میشود بسبب مصادفه فجر مطلقا
هرچند بعد از مراعات بوده باشد و ایضاً واجب است قضا اگر
غیر خبر بدهد که صبح طلوع نموده است و مفطر بعمل بیاورد و با قدرت
بر مراعات و مصادفه فجر نشود و مخبر دو عادل بوده باشد علی الاحوط
ایضاً قضا فقط لازم است اگر کسی خبر بدهد که صبح طالع است
و شخص مفطر بعمل آورد بسبب ظن کذب او با وجود قدرت بر مراعات
و حال آنکه مصادفه فجر بعمل آید و اگر مخبر دو عادل باشند پس احوط کفاره
نیز هست و ایضاً قضا فقط لازم است اگر افطار نماید بسبب اخبار
بدخول لیل بعد ظاهر شود فساد آن خبر هرچند مخبر دو عادل بوده
باشند علی الاحوط بلکه اگر از اشخاصی باشد که جایز است بجهة
ایشان تقلید و حاصل نشود از قول مخبر مظنه پس حکم بوجوب قضا

مشکل است

مشکل است و ایضاً واجب است قضا فقط اگر افطار نماید بسبب
ظلمتی که موهم است دخول لیل را اگر خلاف آن شخص نشود و اگر شخص
نشود افطار در روز بعمل آمده است بر او کفاره نیز لازم است علی الاظهر
بلکه اگر بسبب آن ظلمت مظنه نشود که لیل داخل شده است پس واجب
نیست بر او قضا علی الاظهر و مکروه است بجهة صایم بوسیدن زن
و لمس او و بازی کردن با او و سرمه کشیدن بچیزی که در آن صبر یا مشک
یا طعمی بوده باشد که بحلق برسد و حجامت نمودن [illegible] و اخراج خون مضعف
و دخول حمام مضعف و بینی کشیدن چیزی که بحلق نرسد بلکه هرچند
برسد لکن احوط اجتناب است و بوییدن چیزی از نباتات
که خوشبو باشد و تر نمودن ثوب بر جسد و نشستن زن در آب
و اگر جنب شود روزه او فاسد نمیشود بلکه اگر قصد بکند بازی
و انزال نشود یا کوشش بهم رسد بقصد پس انزال نشود روزه از او
فاسد نمیشود بلکه اگر قصد بکند از برای تبرد و خنکی پس آب داخل

حلق او بشود از غیر عمداً پس قضا بر او لازم است و اگر مظنه بجهة وضو
یا تداوی یا ازاله نجاست بوده باشد و آب داخل حلق او بشود از غیر
تعمد پس بر او است قضاء آن و بدانکه مفطرات سهواً مثل اطعام
صوم نمیشود و اگر جاهل بوده باشد به مفطریه آن پس لزوم قضا و کفاره
است و افطار بسبب اکراه رافع اختیار و قصد صوم نیست بلا اگر
اراده رافع اختیار و قصد نبوده باشد مثل اینکه توعید نمود ظالمی
او را بفعلی که لایق بحال او نیست و ضرر است نسبت باو و شهادت
بدهد قرائن بابقاء آن اگر افطار نکند ولکن رافع اختیار و قصد نیست
پس اظهر لازم قضا فقط است و در حکم آن است افطار نمودن
بسبب تقیه و کفایت میکند در تقیه ظن فرد و کسیکه غسل جنابت را
از اول ماه رمضان تا آخر آن فراموش کرد بر او است قضاء نماز
و روزه و همچنین است حکم یک روز و دو روز یا نحو آن بلا اگر غسل شرعی
کرده باشد هر چند مستحب بوده باشد و در میان فاصله مجنب نباشد

پس

پس اظهر قضا است تا زمان آن غسل و کفاره که لازم است
در صوم رمضان است و در قضاء شهر رمضان و آن بعد از زوال
و در نذر و عهد و یمین و اعتکاف واجب و حرام نیست افطار نمودن
در قضاء شهر رمضان قبل از زوال و بعد از زوال حرام است و جایز است
افطار در سایر صومهای موسع هر چند بعد از زوال بوده باشد
و کفاره صوم رمضان مخیر است در میانه عتق رقبه را یا اطعام
شصت مسکین یا روزه دو ماه پی در پی بلا اگر افطار بحرام کرده
باشد مثل اینکه زنا کرده باشد در روزه شهر رمضان یا شرب
خمر نموده باشد یا نحو آن از محرمات پس اظهر این است که جمیع
این سه نوع را میباید بعمل بیاورد و کفاره قضاء رمضان اطعام ده
مسکین است و با عجز سه روزه روزه است و اگر یک طرف فقط ادعا
نماید که ماه شوال را دیده ام و افطار نماید میباید کفاره بدهد و همچنین است
اگر کسی جماع بکند با اهل خود با علم و بضیق وقت از ایقاع جماع و غسل

و مکرر میشود کفاره بتعدد موجب مفطر در روزهای متعدده و اگر در یک روز
دو مفطر یا بیشتر بعمل آورد پس اظهر عدم تکرر کفاره است هر چند
احوط تکرر است بتکرر مفطر و اگر شخص صائم افطار بکند بعد امری حادث
بشود که مسقط صوم است چون حیض و سفر پس اظهر کفاره است بتکرار
سیما اگر منکشف بشود بعد از افطار که آن روز از شوال بوده است
پس اظهر سقوط کفاره است و کسی که زوجه خود را اکراه نمود بر جماع
صوم زوجه صحیح است کفاره او نیز بر مرد است و اگر زوجه نیز راضی
شد روزه او نیز فاسد است و کفاره میباید بدهد   میکنند و اظهر
به بیست و پنج تازیانه و همچنین است موطوءه سیما اگر مکرهه بوده
باشد تازیانه او را هم نیز میزنند   کفایت میکند در صوم معین
بنیت قربت و در غیر معین لابد است از تعیین و لازم است از ایقاع
نیت در واجب قبل از طلوع فجر پس اگر اخلال بکند در اتیان
به آن در شب صوم او فاسد است لکن اجود عدم لزوم کفاره است

و اگر

و اگر فراموش نماید تا قبل از زوال جایز است اتیان به آن و اگر
زوال شد و نیت نکرده است وقت نیت میباید صوم را
قضا نماید یا مستمر است وقت نیت میباید صوم را قضا نماید
در واجب غیر معین از شب تا زوال در وقتی که منافی بعمل نیاورده
به در حالت اختیار یا اضطرار حتی اگر قصد بکند در لیل افطار را پس
رای او مخوف بشود قبل از زوال و اراده صوم نماید جایز است
و اما صوم مندوب پس اظهر جواز اتیان بنیت است در آن هر چند
بعد از زوال بوده باشد و یک نیت بجهت مجموع ماه رمضان مجزی از
روزه که واجب است در آن بالاصاله پس جایز نیت از برای
سایر روزه در آن هر چند روزه سنتی باشد یا روزه واجب
بنذر بوده باشد هر چند آن نذر مقید بسفر و حضر بوده باشد
و اگر نیت بکند روزه غیر رمضان مجزی نیست از رمضان و نذر از
نیت شده و جایز نیست صوم یوم الشک اول را به نیت رمضان

ونه تردید در میانه رمضان و شعبان بلکه میباید به نیت شعبان
بوده باشد پس اگر ظاهر شود که آن روز رمضان بوده است مجزی است
از آن و اگر ظاهر شود در اثنای روز که از رمضان است تجدید بکند
نیت وجوب را بلکه جایز است که باقی بماند به نیت قربه و اگر
صبح نماید در یوم الشک به نیت افطار و ظاهر شود که از رمضان
است و هنوز چیزی نخورده باشد تجدید نماید نیت صوم را و مجزی
است مادامی که زوال نشده باشد و اگر زوال شده باشد امساک
نماید بر سبیل وجوب و قضای آن را نیز بعمل آورد و اگر در غیر یوم الشک
نیت افطار صوم بکند بعد تجدید نیت بکند قبل از زوال مجزی
نیت الصوم در اقسام صوم است و در آن چند فصل
است بدانکه صوم بر چهار قسم است صوم
واجب و آن صوم رمضان و صوم کفاره است و بدل هدی
و نذر و عهد و یمین و اعتکاف واجب و قضا او واجب است

مندوب

مندوب و آن صوم ایام سال است مگر آنچه نهی کرده شده
است که آن صوم اول پنجشنبه و آخر پنجشنبه و اول چهارشنبه در دهه وسط
هر ماهی است و کسی که صوم آن سه روز را بعمل نیاورد مستحب است
که قضا نماید بلکه استحباب قضا است هر چند در سفر و مرض از او
فوت شده باشد و جایز است تأخیر این سه روز تابستان تا زمستان
و اگر عاجز بوده باشد از اتیان آن مستحب است که تصدق به هر یکی
هر روزی یک مد یا یک نفر طعام و سنت مؤکد است نیز صوم
ایام البیض هر ماهی و صوم روز غدیر و روز مباهله که بیست و چهارم
ذی الحجه است و مولود نبی که هفدهم رجب است و دحو الارض
که بیست و پنجم ذی القعده است و عرفه از برای کسی که ضعف نکرداند
او را صوم از دعا مقصود در آن روز با تحقق هلال روز عاشورا
علی الاظهر هر چند احوط امساک است از مفطرات تا عصر و هر پنجشنبه
و جمعه و اول ذی الحجه تا نهم آن و رجب و شعبان و اگر مؤمنی از اطعامی

تکلف بکند افضل بجهت آن صائم افطار است چه در اول روز چه در
آخر آن و چه طعام را بجهت او مهیا نموده باشد و چه بجهت غیر او و چه برادر
شایق باشد مخالف یا نباشد و چه اخبار بصوم نموده باشد یا ننموده
باشد بلی اگر صومی باشد که افطار آن جایز نباشد نباید افطار نماید
صوم مکروه و آن روزه سنتی که ذکر آن است در سفر مگر سه
روز حاجت در مدینه که مکروه نیست و صوم روز عرفه است و اگر ضعف
بوده باشد از دعا یا شک در هلال و صوم سنتی ولد بدون اذن والد
علی الاظهر و صوم سنتی ضعیف بدون اذن مضیف علی الاظهر
صوم الظهر حرام و آن صوم عید رمضان و اضحی است و سه روز
بعد از عید اضحی و نذر معصیت و صوم صمت یعنی نیت بکند که روزه
بگیرد در حالتی که حرف نزند بلی اگر در روزه حرف نزند ولکن از قید
صوم قرار نداده باشد پس باکی نیست و صوم وصال یعنی تاخیر عشاء
تا سحر به نیت آنکه جزء از صوم است و صوم واجب در سفر مگر نذری
که مقید است

که مقید است بسفر پس آن صحیح است و صوم کثیر السفر و سفر معصیت
و منادی اقامه در سفر یا بعد از مضی روز تردد و صوم واجب در مرض
بالقربان معتبر قطع لیز است باطن با آن هر چند حاصل بشود از قول
فاسقی یا کافری و در احتمال مساوی اشکال است و راجح افطار است
و منعقد نمیشود و صوم سنتی عبد بدون اذن مولا و زوجه بدون اذن
زوج و مستحب است امساک بجهت تادیب از برای مسافر در وقتی
که وارد بشود به بلد خود یا بلد موضع اقامه بعد از آنکه افطار نموده باشد
یا آنکه بعد از زوال وارد شده باشد هر چند افطار ننموده باشد و همچنین
است اگر مریض خوب بشود و حایض و نفسا در وقتی که پاک بشوند
در اثنای روز در شرایط وجوب است بدانکه صوم واجب است
بر مکلفی که سالم باشد از متضرر شدن از آن پس واجب نیست بر طفل
و مجنون هر چند بالغ بشود صبی در اثناء بشود و جنون بعد از فجر بلی اگر مبتلی
نیت شده باشد و جنون عارض بشود در اثنای روز یک لحظه بعد از

رفع نشود ظاهر صحت صوم است و همچنین واجب نیست صوم
بر مغمی بنا اگر سبق نیت شده باشد ظاهر صحت است و واجب نیست
ایضا بر مغمی که مستغرق نشود از آن و بر حایض و نفساء هر چند مصادفت
خون در اول جزء آخر جزء از روز شده و صحیح نیست صوم رمضان در سفری
که قصر در آن لازم است و اگر روزه بگیرد با علم بقصر مجزی نیست و با جهل آن
مجزی است و اقرب عدم ناسی حکم است بجاهل و اگر بداند جاهل و ناسی
در اثناء روز افطار نماید و قضاء آن را بعمل آورند و اگر مسافر قبل از زوال
وارد وطن یا موضع اقامه شده باشد و مفطری نیاورده باشد واجب
است بر او که صوم را تمام کند و مجزی است از او و اگر بعد از زوال وارد نشود
واجب نیست بر او صوم علی الاظهر و واجب نیست بر او روزه در سفر
و اگر بداند که قبل از زوال بوطن یا موضع اقامه میرسد بلکه مخیر است
در میانه صوم و افطار بنا اگر وارد نشود و چیزی نخورده باشد لازم است
صوم چنانچه دانستی و حکم مریض حکم مسافر است و اینکه قبل از زوال

خوب

خوب نشود و مفطر بعمل آورده باشد و واجب نیست بر او صوم و شرط
قضاء صوم تکلیف و اسلام است پس واجب نیست بر طفل و مجنون
و مغمی علیه و کافر و اگر سنی بمذهب حق رجوع نماید واجب است
بر او قضاء آن عباداتی که فوت شده است از او و واجب نیست
قضاء عباداتی که بعمل آورده است سوای زکوة و واجب است قضاء
بر مرتد چه فطری باشد یا ملی اگر انعقاد صوم در حالت اسلام بوده باشد
بعد مرتد نشود و بعد عود نماید صوم صحیح است و واجب است قضاء
بر حایض و نفساء و نائم او ساهی با عدم سبق نیه نائم او ساهی و اما باقی
آن پس صحیح است صوم آنها و اگر اسلام بیاورد کافر یا افاقه نشود مجنون
یا بالغ نشود طفل قبل از فجر واجب است بر آنها صوم آن روز و اگر بعد از
فجر بوده باشد واجب نیست و اگر فوت نشود از شخص صوم ماه
رمضان بالتمام یا بعضی از آن بسبب مرض و در همان مرض بمیرد
ساقط میشود آن صوم و حیض و نفاس نیز مثل مرض است و اگر

حکم و مستحب است بجهت و سال آن مریض قضاء آن و اگر مستمر شود
مرض او تا رمضان دیگر ساقط میشود صوم رمضان اول و لکن کفاره
میدهد بجهت هر روز یک مد از طعام هر چند احوط دو مد است و احوط از آن
قضا است نیز و فرقی نیست در این حکم در میان یک رمضان یا بیشتر
و اظهر جریان حکم مذکور است نسبت بکسی که فوت شده باشد صوم او
بسبب غیر مرض بعد حاصل شده باشد بجهت او مرض مستمر و نسبت
بکسی که فوات صوم او بمرض بوده باشد و لکن مانع از قضا غیر مرض
بوده باشد مثل سفر ضروری یا آنکه فوات نیز بغیر از مرض بوده باشد
و اگر [?] اندازد تا دو سال یا زیاده پس اقرب عدم تعدد آن
است بتعدد سالها و مستحق این قدر مستحق زکوة است و اگر شخص
در میان این دو رمضان صحیح شد و لکن قضا را بعمل نیاورد از روی
تهاون بر او است که قضاء رمضان اول را بعمل آورد و یک مد نیز کفاره
بدهد و اگر تهاون نکرده باشد قضا فقط را بعمل آورد هر چند کفاره نیز

احوط است

احوط است و مراد بتهاون عدم عزم است بر قضا یا عزم بر ترک
نیز کرده باشد یا نه و از عدم تهاون عزم است بر قضا در حالت وسعت
و تاخیر بجهت اعتماد بر وسعت بوده باشد و لکن در زمانی که وقت تنگ شد
مانعی عارض شد از مقوله حیض و مرض و در سفر ضروری و آیا جاری است
این حکم مذکور در فوات آن بغیر مرض از سایر اعذار یا جاری نیست
مسئله محل اشکال است و عمل باحتیاط مطلوب است و اگر بر شخص قضا لازم
بوده باشد متمکن میشود از قضا او و لکن بعمل نیاورد و فوت شود واجب است
بر ولی قضاء آن را بعمل آورد و چه فوات بسبب عذر بوده باشد یا تعمد
و چه موجب از رمضان بوده باشد یا غیر آن و بعهده نزد حقیر اظهر لزوم
قضا است بر ولی اگر میت زن بوده باشد هر چند احوط قضا است
و ولی اکبر اولاد ذکور است پس ولایتی نیست بجهت غیر اولاد ذکور بجهت اناث
و هر چند احوط آنست که بگوئیم ولی اولی بمیراث است هر چند ولد
نبوده باشد و اگر شخص آن فوت شده را بعمل آورد ساقط میشود

چه دعا بوده باشد یا عجز او چه باستیجار بوده باشد یا تبرع و چه باذن
و دعا او واقع نشود یا عجز از او و اگر اولاد ذکوری نباشد که قضای آن را بعمل آورد
مستحب است که تصدق نماید از ترکهٔ میت بجهت هر روزی یک مد و احوط
عدم ترک تصدق مذکور است و احوط از آن دو مد است با قدرت
و اگر بر میت لازم بوده باشد روزهٔ دو ماه متوالی پس بر ولی است
قضای آن مگر آنکه دو ماه از کفاره مخیر بوده باشد پس مخیر است ولی در
میانه روزهٔ دو ماه و در میانه عتق یا اطعام از مال میت و مستحب است
که قضا را قاضی پی در پی بعمل آورد   اظهر عدم جواز روزهٔ سنتی
است از برای کسی که روزهٔ واجب دارد بجا اگر ممکن بوده باشد
بعمل آوردن واجب مثل اینکه بر شخصی در ماه شعبان روزهٔ دو ماه
متتابع است پس اظهر جواز صوم مندوب است
بدانکه صوم شهر رمضان صحیح است از طفل ممیز و از نائم با سبق
نیت هر چند مستمر بوده باشد در مجموع روز و اگر مستمر بوده باشد نوم او

قبل

قبل از نیت تا زوال قضا نکند روزهٔ آن روز را و کفاره ندارد
علی الاظهر و از مستحاضه اگر اغسال را بعمل آورده و اگر واجب بوده باشد
آن اغسال پس اگر اخلال بکند بآن اغسال قضای صوم را بعمل
آورد و اظهر عدم وجوب تقدیم غسل فجر است بر فجر هر چند تقدیم
احوط است و همچنین است کلام در غیر صوم رمضان و اگر صبح نماید
شخص در حالتی که جنب است در ماه رمضان یا در صوم پس صوم
صحیح است و در قضای رمضان صوم او منعقد نمیشود و اما عدم انعقاد
است و صحیح است صوم از مریض در وقتی که متضرر نشود از آن و دانسته
میشود دخول ماه رمضان برؤیت هلال و بشیاع رؤیت در میان
مردم بنحوی که علم حاصل شود و بمضی سی روز از شعبان و بشهادت
دو عادل و بحکم حاکم شرع علی الاظهر   در احکام متفرقه است
بدانکه واجب نیست تتابع در نذر و عهد و یمین مادامی که شرط تتابع
نموده باشد و در قضای هر چند قضای نذری بوده باشد که در آن

تتابع شرط شده باشد و هر صومی که مشروط است بتتابع
اگر افطار نماید و در اثنا آن بسبب عذر بعد از زوال آن عذر ما بقی را بعمل
آورد و اظهر عدم وجوب مبادرت باقی است هر چند احوط مراعات
است و اگر فراموش کند نیت را در بعضی از ایام ماه تا اینکه فوت
شود محل آن فاسد میشود آن صوم ولکن اقرب عدم انقطاع تتابع
است و اگر افطار نماید در اثنا ماه بدون عذری تتابع منقطع میشود
پس بر او است که از سر بگیرد مگر اینکه زیاده از یکماه را گرفته باشد هر چند
یکروز بوده باشد از ماه دویم پس این افطار مضر بتتابع نیست لکن
جماعتی او را گناهکار دانسته اند و این قول احوط است و همچنین
مضر بتتابع نیست لکن اگر یکماه روزه بر خود بسبب نذر یا عهد و یمین
لازم کرده باشد بر سبیل تتابع و پانزده روز از آن گرفته باشد بعد از
آن افطار نماید بدون عذر و جایز نیست قرار بدهد و بدانکه مرد پیر
و زن پیر در وقتی که متعذر باشد برایشان گرفتن روزه یا مشقت

شدیده

شدیده داشته باشد جایز است که افطار نماید و واجب است بر ایشان
در صورتی که صوم مشقت شدیده داشته باشد که تصدق نماید بجهة هر
روزی یک مد از طعام هر چند دو مد احوط است و اما در صورت تعذر
پس اظهر عدم وجوب است هر چند مراعات آن احوط است و اگر عاجز
بوده باشد از صدقه پس آن نیز ساقط است و اظهر عدم وجوب قضا
است بر ایشان در صورت قدرت هر چند احوط مراعات آنست
و اگر صائم ذو العطاش امید زوال آنرا نداشته باشد افطار نماید و بجهة
هر روزی یک مد تصدق بکند و مراد بذو العطاش صاحب مرضی است که سیراب
نمیشود و اگر شخص صاحب این درد نباشد لکن بر سبیل اتفاق تشنه شود
در روز صیام بنحوی که بترسد بر نفس خود پس جایز است که آب بیاشامد
بقدری که امساک رمق آن را نماید و جایز نیست که آنقدر بیاشامد
که سیراب شود و اگر ذو العطاش امید زوال آنرا نداشته باشد
پس جایز است که افطار نماید ولکن بر او است قضا آن روز و احوط هم

لزوم صدقه است و زن حامله که نزدیک وضع حمل او باشد و زنی که شیر
به طفل دهد و لکن شیر او قلیل باشد جایز است بجهت آنها افطار نمایند و لکن
بر آنهاست قضا و صدقه بجهت هر روزی یک مد از طعام و فرقی نیست
در جواز افطار در میانه آنکه برسد ضرر بنفس خود یا بر طفل و چه مرضعه مادر بوده
باشد که شیر به طفل بنحوی که بر طفل ضرری نرسد پس اظهر عدم جواز
افطار است و از اشخاص مذکوره که جایز است بجهت ایشان افطار
روزه مکروه نیست پس اجود اخر است اگر جواز افطار بجهت عطش و مشقت بوده
باشد مثل بعضی از اقسام شیخ و شیخه و عدم احوط است اگر جواز افطار
بجهت مرض یا ظن ضرر بنفس یا ولد بوده باشد و مکروه است سیر شدن
بجهت مضطر مثل مریض و مسافر و شیخ و شیخه و نحو اینها و مکروه است ایضا جماع
علی الاظهر و حد مریض مسبوق افطار آنست که بترسد شخص حصول
آن را یا زیاد شدن آن را و شرایط قصر نماز و صوم یکی است مگر در
صید تجارت چنانچه گذشت و در جائی که بیرون برود از منزل خود

بعد از

بعد از زوال پس واجب است بر او قصر در نماز و تمام در روزه چه در
شب نیت سفر کرده باشد یا نکرده باشد هر چند احوط آنست
که سفر نکند مگر قبل از زوال با نیت نمودن در شب و در جائی که سفر
نماید بمواضع تخییر که قصر صوم در آن ممکن لازم است تا شب چیزی نخورد
و بعضی از اخبار دلالت میکند بر افضلیت مقام در صوم بر سفر نمودن
بجهت زیارت امام حسین ع و خوردن روزه
بدانکه اعتکاف سنت است و لکن واجب میشود بسبب نذر و عهد و یمین
و اگر دو روز اعتکاف نمود روز سیم واجب میشود و اگر پنج روز نمود
روز ششم واجب میشود و اگر هشت روز نمود روز نهم و یازده روز نمود
دوازدهم واجب میشود و هکذا و صحیح نیست اعتکاف مگر در مسجد رسول
صلی الله علیه و آله و مسجد کوفه و مسجد بصره علی الاظهر و شرط است در اعتکاف
سه روز در حالتی که صائم بوده باشد و نیت صوم را بجهت اعتکاف
بکند و کمتر از سه روز صحیح نیست و شرط است در اعتکاف مندوب

اذن زوج و مولا و جایز نیست بیرون رفتن از محل اعتکاف
بدون ضرورت پس اگر بیرون برود اعتکاف باطل میشود بلکه اگر
سهواً یا اکراهاً بیرون برود باطل میشود مگر آنکه طول بکشد مکث در خارج
بنحوی که گفته نشود در عرف که او معتکف است پس اظهر در اینصورت
نیز بطلان است و اگر سه روز بگذرد و بعد بیرون برود صحیح است
یا وقت خروج و جایز است خروج در حالت ضرورت مثل قضاء
حاجت و شراء ماکول و مشروب در وقتی که آوردن آن نباشد
و غسل نمودن بجهت جنابت و استحاضه اگر غسل نمودن در مسجد مستلزم
تلوث بوده باشد و حاضر شدن بجنازه و عیادت مریض و اقامه
شهادت اگر متعین بوده باشد و حرام است در حین خروج
از برای امور مذکوره نشستن و در راه رفتن در زیر سایه اگر طریق
منحصر نبوده باشد و الا جایز است نماز کردن در خارج مسجد که اعتکاف
نموده است در آن مگر در مکه پس نماز میکند در آن اگر بیرون از مسجد

بجهة

بجهة ضرورت در هر موضعی که خواسته باشد و حرام است
بر معتکف لمس زن و وصل و جماع و بوییدن طیب و استمناء و بیع
و شرا و سایر تجارت و مجادله مگر آنکه غرض اظهار حق بوده باشد
بلکه آن افضل است از نماز نافله فرموده است صاحب سرائر
نظر کردن در علم و مذاکره کردن با اهل علم باطل نمیکند اعتکاف را و آن
افضل است از نماز نافله نزد جمیع فقها مختصری است از مسائل فرعیه
که احتیاج معتکف نسبت بآنها شدیده است و اگر کسی بسط
از این رساله را طالب باشد رجوع نماید بغنیمة المعاد و نامیدیم

این رساله را
بسلک النجاة
والحمد لله اولا
و آخراً و ظاهرا
و باطنا
سنه ۱۲۳۳


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲